

بنایی، علی، ۱۳۳۸ -

تقیه از منظر فقاقت، تاریخ و سیاست / علی بنایی - قم؛ نور مطاف، ۱۳۹۰.

۲۹۶ ص.

ISBN: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۷۸۹۱ - ۶۰ - ۸

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص ۲۸۷ - ۲۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. تقیه. ۲. اسلام - بررسی و شناخت. الف. عنوان.

۲۹۷ / ۴۸۶

ت ۹ب / ۵ / BP ۲۲۶

تقیه از منظر فقاقت، تاریخ و سیاست

علی بنایی

قم: نور مطاف

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۰

صفحه‌آرا: علی اکبری

طرح جلد: حسن فرزاتگان

شمارگان: ۱۲۰۰ نسخه

بها: ۶۰۰۰ تومان



نشانی: قم، خیابان صفاییه، انتهای کوچه ۲۲ (آمار)، انتشارات نور مطاف.

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۸۳۷۰۷۰

تقیّه

از منظر فقاہت، تاریخ و سیاست

۴۵	تقیّه نزد اهل سنت
۴۹	مرز میان تقیّه و نفاق
۴۹	۱. ماهیت و انگیزه
۵۰	۲. اهداف و اغراض
۵۳	مرز میان تقیّه و توریه
۵۴	مرز میان تقیّه و اکراه و اضطرار
۵۶	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۵۹	فصل سوم: اقسام تقیّه
۶۱	۱. تقیّه‌ی خوفی
۶۲	۱ - ۱. تقیّه برای حفظ دین
۶۳	۱ - ۲. تقیّه برای حفظ جان خود و یاران
۶۵	۱ - ۳. تقیّه برای حفظ مال
۶۸	۱ - ۴. تقیّه برای حفظ آبرو
۶۸	۲. تقیّه‌ی مداراتی
۶۹	۲ - ۱. حفظ وحدت
۷۱	۲ - ۲. ادای حقوق مسلمانان
۷۴	۲ - ۳. حفظ آبروی تشیع و پیشوایان
۷۵	۲ - ۴. توسعه و امنیت برای شیعیان
۷۷	۳. تقیّه‌ی کتمانی
۸۵	۴. تقیّه‌ی اکراهی
۹۱	فصل چهارم: سیری در تاریخچه‌ی تقیّه
۹۳	مقدمه
۹۶	تقیّه در عصر پیامبران

فهرست مطالب

۱۱	چشم‌انداز
۱۳	فصل اول: ضرورت‌ها و ظرفیت‌های تقیّه
۱۵	تقیّه و ضرورت آن
۱۸	بخشنامه‌های حکومتی و سندهای تاریخی
۲۱	اهداف و آثار
۲۴	۱. پاسداری از کیان امامت
۲۵	۲. حفاظت و ذخیره‌سازی نیروهای انسانی
۲۶	۳. پنهان‌سازی اهداف و برنامه‌ها
۲۷	۴. حفظ جان دیگران
۲۸	۵. سپر حفاظتی
۲۹	۶. جلوگیری از قیام‌های بیهوده
۳۰	۷. جلوگیری از انزوای شیعیان
۳۱	جایگاه‌شناسی تقیّه
۳۵	فصل دوم: مفهوم‌شناسی لفظی و فنی تقیّه
۳۷	معنای لغوی
۳۷	معنای تقیّه
۴۰	تقیّه در اصطلاح فقها

تقیّه‌ی در عصر حضرت آدم <small>علیه السلام</small>	۹۶
تقیّه‌ی حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۹۸
تقیّه‌ی حضرت یوسف صدیق <small>علیه السلام</small>	۹۹
تقیّه‌ی حضرت موسی <small>علیه السلام</small>	۱۰۰
تقیّه‌ی مؤمن آل فرعون.....	۱۰۰
تقیّه‌ی همسر فرعون مصر.....	۱۰۲
تقیّه‌ی اصحاب کهف.....	۱۰۳
تقیّه‌ی یاران حضرت عیسی <small>علیه السلام</small>	۱۰۵
تقیّه در عهد رسالت و صحابه‌ی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۰۷
تقیّه در عصر امام علی <small>علیه السلام</small>	۱۱۰
تقیّه‌ی حسنین <small>علیهما السلام</small> و امام سجاد <small>علیه السلام</small>	۱۱۲
تقیّه در دوران امام محمد باقر <small>علیه السلام</small>	۱۱۵
تقیّه در دوران امام صادق <small>علیه السلام</small>	۱۱۹
تقیّه در دوره‌ی امام موسی ابن جعفر <small>علیه السلام</small>	۱۲۲
تقیّه در دوره‌ی امام رضا <small>علیه السلام</small>	۱۲۴
تقیّه‌ی امام جواد <small>علیه السلام</small> و امام هادی <small>علیه السلام</small>	۱۲۶
تقیّه در دوران امامت امام حسن عسگری <small>علیه السلام</small>	۱۲۷
تقیّه در دوران غیبت صغرا.....	۱۲۸
تقیّه در عصر غیبت کبرا.....	۱۳۰
فصل پنجم: ادله‌ی نقلی و عقلی تقیه	۱۳۵
مقدمه.....	۱۳۷
۱. نصوص و دلالت‌های قرآنی.....	۱۳۷
۱ - ۱. اقرار به ولایت کافران، هنگام اضطرار.....	۱۳۸

۱ - ۲. جواز تقیه به شرط ایمان قلبی.....	۱۴۳
۱ - ۳. اختفای ایمان برای نجات مؤمنان.....	۱۴۷
۱ - ۴. پرهیز از ورطه‌ی هلاکت.....	۱۵۰
۱ - ۵. تقیه، مصداق صبر.....	۱۵۰
۱ - ۶. تقیه برای جلب خیر.....	۱۵۱
۱ - ۷. مقابله با سیئات و جلب حسنات.....	۱۵۲
۱ - ۸. تقیه، تقواست.....	۱۵۴
۱ - ۹. تقیه در قالب تظاهر.....	۱۵۵
۱ - ۱۰. تقیه برای رازداری.....	۱۵۶
۱ - ۱۱. تقیه، قلعه‌ی ایمان.....	۱۵۷
۱ - ۱۲. تقیه، برخورد نیکو با دگراندیشان.....	۱۵۹
۱ - ۱۳. تقیه، راه گریز از حرج.....	۱۵۹
۲. روایات.....	۱۶۰
یک. مشروعیت تقیه در روایات.....	۱۶۳
دو. روایات وجوب تقیه.....	۱۶۶
سه. روایات ناهی از ترک تقیه و اذاعه‌ی سرّ.....	۱۶۹
۳. دلیل عقلی.....	۱۷۱
۳ - ۱. مستقلات عقلیه.....	۱۷۱
۳ - ۲. غیر مستقلات عقلیه.....	۱۷۲
۴. دلیل اجماع.....	۱۷۴
مذاهب عامه و تقیه.....	۱۷۵
تقیّه در مذهب مالکیه.....	۱۷۵
تقیّه در مذهب حنفی.....	۱۷۶

تقیّه در مذهب شافعی	۱۷۷
تقیّه در مذهب حنبلی	۱۷۸
مناطق و ملاک تقیّه	۱۷۹
فصل ششم: احکام تقیّه	۱۸۱
تقسیمات تقیّه	۱۸۳
حکم تکلیفی تقیّه	۱۸۵
۱. وجوب	۱۸۶
۲. حرمت (استثنائات تقیّه)	۱۹۰
تقیّه و حرمت شراب	۱۹۶
تحریم تقیّه در خونریزی	۲۰۳
تقیّه در تبری از امامت	۲۰۶
الف. رأی مرحوم آیه الله خویی	۲۱۴
ب. نظریه امام خمینی <small>علیه السلام</small>	۲۱۶
ج. توضیحات آیه الله مکارم شیرازی	۲۱۷
نتیجه گیری	۲۱۸
۳. تقیّه‌ی استحبابی	۲۱۹
۴. تقیّه‌ی مباح	۲۲۱
۵. تقیّه‌ی مکروه	۲۲۲
احکام وضعی تقیّه	۲۲۴
فصل هفتم: چند مسئله‌ی کلامی و فقهی	۲۳۵
۱. تقیّه نزد شیعه	۲۳۷
۲. تقیّه: خوف نوعی یا شخصی؟	۲۳۹
۳. تقیّه در گفتن کلمه‌ی کفر	۲۴۵

۴. حکم تقیّه از دوستان	۲۴۸
۶. تقیّه و مندوحه	۲۵۱
فصل هشتم: تقیّه در عصر حاضر	۲۵۹
موضوع‌شناسی تقیّه	۲۶۱
تقیّه از منظر امام خمینی <small>علیه السلام</small>	۲۶۷
امام خمینی و تقیّه‌ی خوفی	۲۶۸
امام خمینی و تقیّه‌ی مداراتی	۲۷۲
برخی فتاوی حضرت امام <small>علیه السلام</small> در این زمینه	۲۷۵
تقیّه در دوران استقرار نظام ولایی	۲۷۷
استراتژی نظام علوی	۲۸۰
گزیده‌ی کتابنامه	۲۸۷

بررسی‌ها، ضمن واکاوی ریشه‌های اجتهادی تقیّه، وجوه مختلف آن نیز بررسی می‌شود. بنابراین آنچه در پی می‌آید، مجموعه‌ای از مباحث و نظریه‌هایی است که ماهیت فقهی و شرعی تقیّه را برمی‌رسند و گاه جلوه‌های تاریخی و سیاسی آن را در روزگاران پیشین و معاصر گزارش می‌کند.

فصول کلی کتاب حاضر به این شرح است:

«ضرورت‌ها و ظرفیت‌های تقیّه» موضوع فصل نخست کتاب است. در فصل دوم، پس از بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی تقیّه، دیدگاه‌های علمای شیعه و سنی مورد توجه قرار می‌گیرد و برای این که محور بحث کاملاً روشن باشد، میان تقیّه، نفاق، توریه و مانند آن مرزبندی شده است. در فصل سوم، اقسام تقیّه بررسی می‌شود و سپس سیری است در تاریخ تقیّه، از دوران انبیای بزرگ تا دوره‌ی معاصر. بدین ترتیب فصل چهارم پایان می‌پذیرد. در فصل پنجم، ادله‌ی تقیّه، ملاک‌ها و احکام مختلف آن طرح و بررسی می‌شود. در فصل ششم، از احکام تقیّه سخن می‌رود. در فصل هفتم، چند مسئله‌ی فقهی و کلامی موضوع بحث قرار می‌گیرد. تقیّه در عصر حاضر موضوع فصل پایانی کتاب است که پس از آن گزیده‌ی کتاب‌نامه می‌آید.

امید می‌برم که این اثر، زمینه را برای تحقیقات بیشتر در قلمرو تقیّه‌شناسی هموار کند و پژوهندگان و نویسندگان را به تأمل بیشتر درباره‌ی آن وا دارد. نیز از همه‌ی کسانی که نگارنده را در تألیف این اثر، یاری رسانند، سپاسگزارم و برای همه‌ی آنان از خداوند متعال، سلامت و سعادت آرزو می‌کنم.

چشم‌انداز

به گواهی آیات و روایات، به رغم آن که اهتمام شارع مقدّس به تقیّه، به اندازه‌ی عنایت او به نماز و روزه و حج نیست، اما توجه خاصی به آن کرده است؛ زیرا تقیّه شیوه‌ای از زندگی است که در سایه‌ی آن، نه تنها بندگی خدا، که کیان و بنیان اسلام و جوامع اسلامی محفوظ می‌ماند. سوگمندان این برنامه‌ی سرنوشت‌ساز، تا اکنون، به گونه‌ای که بایسته و شایسته‌ی آن است، کندوکاو نشده و در کانون توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. پژوهش‌ها و تکننگاری‌های موجود نیز، زاویه‌ای خاص از آن را بررسی‌ده‌اند و از جامعیت لازم برخوردار نیستند.

به‌جد می‌توان گفت، بقا و تابندگی شیعه در بستر تاریخ، افزون بر عواملی مانند غنای مکتب و تلاش طاقت‌سوز علما و استقامت و پایداری مؤمنان راستین، در گرو عمل به تقیّه بوده است. این شیوه‌ی قرآنی که اهل بیت علیهم‌السلام تبیین و پیروان خویش را مکلف به آن کرده‌اند، توانسته است مکتب و جامعه‌ی شیعی را شاداب و بانشاط نگه داشته، هر روز بالنده‌تر کند.

انگیزه‌ی اصلی نگارنده در این پژوهش، بررسی فقهی و تاریخی تقیّه، و ارائه‌ی پیامدهای سیاسی آن برای جامعه‌ی دینی است. در این

فصل اوّل

ضرورت‌ها و ظرفیت‌های تقیّه

اما جایگاه تقیّه در این میان چیست؟ پاسخ به این سؤال، در گرو پاسخ به دو سؤال زیر است:

۱. با توجه به لزوم سازماندهی کوشش‌ها و تلاش‌ها در قالب جمعی، اصل تقیّه چه نقشی می‌تواند در یک مکتب انقلابی داشته باشد؟
۲. دینی که بنای آن بر صراحت و شجاعت است، چگونه می‌تواند با اصل و برنامه‌ای به نام تقیّه که نماد پنهان‌کاری و کتمان است، سازگار باشد؟

تعبیری که در روایات تقیّه وارد شده است، نشان می‌دهد که تقیّه، یکی از پیش‌نیازهای برنامه‌ها و راهبردهای انقلابی اسلام، در مسیر پیشبرد اهداف جهانی بعثت است. اسلام، به عنوان یک دین - که جامعیت آن در مکتب تشیع تبلور یافته است - تمام خصوصیات فردی و اجتماعی بشر را در نظر دارد. اسلام، برای ادامه‌ی حیات و رشد و نشاط خود، به دو امر ضروری نیازمند است: «حفظ افراد» و «حفظ اسرار». به عبارت دیگر، از یک سو باید نیروهایی را که وجودشان برای پیشبرد اهداف اسلام ضروری است، حفظ کند و از سوی دیگر، نقشه‌ها و برنامه‌های خود را از دسترس دشمنان دور نگه دارد؛ زیرا مخالفان و معاندان، همه‌ی اهتمام خود را به کار می‌گیرند تا از یک سو، این مکتب را از لحاظ محتوا به انحراف و تحریف بکشانند و از سوی دیگر، شیعیان و عناصر محوری و کلیدی را منزوی یا نابود کنند.

زمانی کاربرد واقعی و مؤثر تقیّه، روشن می‌شود که اولاً، آن را به صورت مجموعه‌ای از اهداف آینده‌نگر نهضت جهانی اسلام، و ثانیاً، به عنوان یک حرکت جمعی در قالب امت و امامت، نه فردی و شخصی، مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهیم. به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام:

تقیّه و ضرورت آن

به گواهی تاریخ و به شهادت تجربه، انسان‌ها نمی‌توانند به شکل انفرادی، نیازها و خواسته‌های متنوع و مختلف خود را برآورده سازند. بشر، وقتی تنها است، علاوه بر آن که در رفع نیازها و احتیاجات شخصی خود درمی‌ماند، هیچ امکانی برای رقابت و شکوفایی استعدادها و توانمندی‌های‌اش ندارد و مانند قطره‌ای که از دریا جدا افتاده است، می‌خشکد. اما انسان در جامعه، امکاناتی ویژه برای رشد می‌یابد.

چه از چشم‌انداز بیرونی به دین اسلام نگاه کنیم و چه از چشم‌انداز درون‌دینی، به روشنی و صراحت درمی‌یابیم که اسلام، دین اجتماعی است. از نماز که ستون دین است و روزه که در آن همدردی با مردم بینوا است تا حج که عظیم‌ترین نماد گردهمایی مردم و تأمین‌کننده‌ی منافع امت اسلامی است، همگی جهت‌های اجتماعی نیز دارند.

از سوی دیگر، مطالعه‌ی تاریخ اسلام، این واقعیت را نشان می‌دهد که اسلام ناب، به صورت یک مکتب انقلابی، ظهور کرد و رشد یافت و جهان‌گیر شد. بنابراین برای حفظ بقای خود، بایستی همچنان روح انقلاب و حماسه را در خود زنده نگه دارد. اسلام، اگر روح حماسی و تحول‌خواهی را از اسلام بگیریم، امتیاز مهم و گوهرین آن را گرفته‌ایم.

إياكم أن تعملوا عملاً نعيّر به؛ فإنّ ولد السوء يعير والده بعمله. كونا لمن انقطعتم اليه زيناً و لا تكونوا عليه شيناً. صلوا في عشاءهم، و عودوا مرضاهم، و اشهدوا جنازهم و لا يسبقونكم الي شيء من الخير، فانتم اولي به منهم. والله ما عبد الله بشيء احب اليه من الخبء. قلت: «و ما الخبء؟» قال: «التقية»^۱.

مبادا از شما کاری سر بزند که موجب سرزنش ما بشود؛ زیرا فرزند بد، با عمل ناشایست خود، سبب سرزنش پدر می‌گردد. برای کسانی که مورد توجه و احترام شما هستند [یعنی ما اهل بیت] زینت باشید و اسباب سرافکندگی آنان نباشید. [بس نسبت به مخالفان ما، این‌گونه رفتار کنید:] با آنان نماز به جا آورید؛ از بیماران آنان دیدن کنید؛ در تشییع جنازه‌ی آنان حاضر شوید؛ در هر کار خیری، پیش‌قدم و پیشتانز باشید که شما به کار خیر سزاوارترید. قسم به خدا، خداوند پرستش نشده است به چیزی که محبوب‌تر باشد از «خبء». راوی می‌گوید: «پرسیدم خبء چیست؟» امام فرمود: «تقیه».

همان امام گرامی علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید:

رحم الله عبداً اجترّ مودة الناس الي نفسه و حدّثهم بما يعرفون و ترك ما ينكرون؛^۲

رحمت خداوند بر بنده‌ای که محبت مردم را به خودش جلب کند

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ابواب الامر و النهی، باب ۲۶ (وجوب عشرة العامة بالتقیه)، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۲۰.

و با آنان با آنچه آشنا هستند، سخن بگویند و از آنچه مورد انکار آنان است، پرهیز کند.

پرهیز از منکرات قومی و آنچه نزد آن قوم زشت و ناپسند است، معانی و لایه‌های بسیاری دارد که برخی از این لایه‌ها و معانی، از مصادیق تقیه محسوب می‌شوند.

روایات بسیاری در بیان هدف از تشریح حکم تقیه و تأکید بلیغ بر اهتمام به این امر، وارد شده است که همگی آنها نشان دهنده‌ی اهمیت فوق‌العاده‌ی تقیه نزد اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. در این روایات، تصریح شده است که دلیل تشریح تقیه، حفظ و نگهداری جان و مال و آبرو، از تعرض و نابودی و هلاکت است. ائمه شیعه با این قاعده و ملاک، توانسته‌اند در سخت‌ترین شرایط و حالات، از نابودی و کشتار شیعیان جلوگیری کنند؛ بلکه بر داوم و قوام شیعه افزوده‌اند.

توجه دقیق به شرایط و حالات شیعه در نبرد نابرابر با حکام و سلاطین جور و طواغیت عصر، و دستورها و فرمان‌های پیاپی ائمه علیهم السلام برای حفاظت و نگهداری شیعیان خود، اوج دقت و آینده‌نگری آنان را نشان می‌دهد. توجه به زمان و نحوه‌ی برخورد و مقابله‌ی جریان حق و باطل، نشان می‌دهد که شیعه، فقط با تدبیر ائمه علیهم السلام موجودیت خود را حفظ کرده و به حرکت بالنده و پر خروش و حماسی خود ادامه داده است.

بخشنامه‌های حکومتی و سندهای تاریخی

اوج برخورد‌های تعصب‌آلود و دشمنانه‌ی مخالفان را در بخشنامه‌های حکومتی آنها می‌توان دید. در این بخشنامه‌ها بخش مهمی از

سیاست‌های ضد علوی حکومت‌ها آشکار می‌شود و همین سیاست‌ها را باید منشأ پاره‌ای از رفتارهای شیعیان، مانند تقیه دانست.

به چند نمونه از این شواهد گویا و اسناد بی‌شمار اشاره می‌کنیم: یک. معاویه، طی بخشنامه‌ها و فرمان‌های حکومتی، به تمام والیان و استانداران و فرمانداران منطقه‌های تحت نفوذ و اقتدارش این‌گونه فرمان داد:

انظروا الي من قامت عليه البيّنة انه يحبُّ علياً و اهل بيته فاعوه من الديوان و اسقطوا عطاء و رزقه؛^۱

بنگرید هر کس که ثابت شد دوستدار علی و خاندان او است، نامش را از دفتر بیت المال حذف کنید و روزی‌اش را ببرید.

دو. معاویه در فرمان دیگری خطاب به کارگزارانش می‌نویسد:

من اهتمموه بموالاة هولاء القوم فنكّلوا به و اهدموا داره؛^۲

هر کس که متهم به دوستی با آن خاندان است، با او بدرفتاری کنید و آزارش دهید و خانه‌اش را خراب کنید.

سه. ابن ابی الحدید می‌نویسد:

كتب معاوية نسخة واحدة الي عمّاله بعد عام الجماعة: اني برئتُ الذمة من روي شيئاً من فضل ابي تراب و اهل بيته. فقامت الخطباء في كل كورة و علي كل منبر يلعنون علياً و يبرون منه و يقعون فيه و في اهل بيته. و كان اشدُّ الناس بلاءً حينئذٍ اهل الكوفة لكثرة من بها من شيعة علي. فاستعمل عليهم زياد بن سمية و ضمّ إليه البصرة. فكان يتبع

۱. الغدير، ج ۱۱، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. جامع الاحاديث الشيعية، ج ۱۸، ص ۳۷۲.

الشيعة و هو بهم عارف؛ لانه كان منهم ايام علي. فقتلهم تحت كل حجر و مدر و اخافهم و قطع الأيدي و الارجل و سَمَل العيون و صلبهم علي جذوع النخل و طردهم و شتردهم عن العراق، فلم يبق بها معروف منهم. و كتب معاوية إلي عمّاله في جميع الافاق: «ان لا يُجيزوا لاحد من شيعة علي و بيته شهادة...»^۱

معاویه، طی بخشنامه‌ای واحد به همه‌ی عمال و کارگزاران خود نوشت: «از این پس، هر کس چیزی از فضائل ابوتراب و اهل بیت او را روایت کند، من ذمه‌ام را از او برداشته‌ام. در امان نخواهد بود.» آن‌گاه خطیبان به پا خاستند و در هر کوی و برزن و برفراز هر منبری، علی علیه السلام را لعن کردند و از او بیزاری جستند. در این زمان، مردم کوفه، به دلیل کثرت دوستان و شیعیان علی علیه السلام بیش از شهرهای دیگر گرفتار [سخت‌گیری‌های معاویه] بود. معاویه، زیاد بن سمیه را بر آنان و اهل بصره گمارد.

از آن‌جا که زاده‌ی سمیه، خود، در گذشته، در شمار شیعیان به شعار می‌آمد، نسبت به شیعیان اطلاعات کافی داشت. پس آنان را در هر کوی و برزن می‌یافت به قتل می‌رساند و موجبات خوف و وحشت آنان را فراهم می‌آورد. بسا دست‌ها و پاهایی را که قطع کرد، چشم‌هایی را که از حدقه بیرون آورد و آنان را بر شاخه‌های درختان آویزان کرد، و آنان را از سرزمین عراق اخراج کرد، تا جایی که هیچ شخصیت معروفی در آن ناحیه باقی نماند. معاویه دشمنی را به حدی رساند که به عمال خود نوشت:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، شرح خطبه ۲۰۳، ج ۱۱، ص ۴۴.

در همه‌ی آفاق و نواحی، هرگز شهادت شیعه‌ای از شیعیان علی پذیرفته نیست.

چهار. حضرت سید الشهداء علیه السلام در نامه‌ای به معاویه، به خون‌خواهی شیعیان مظلوم علی ابن ابی طالب علیه السلام برخاسته و فهرست بلندی از جنایات معاویه را در حق دوستان و شیعیان پدرش بازگو می‌کند. همچنین می‌نویسد:

أولست قاتل حجر بن عدی... أولست قاتل عمرو بن الحمق... أولست مولي للدمعي زياد ابن سمیة المولود علي فراش... أولست قاتل الحضرمي الذي كتب اليك فيه زياد...^۱

آیا تو قاتل حجر بن عدی نیستی؟... آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی؟... آیا تو مولای زیاد بن سمیه فرزند فراش نیستی؟... آیا تو قاتل حضرمی که زیاد راجع به او به تو نامه نوشت، نیستی؟

این روایات و اسناد تاریخی، بخشی از ظلم‌هایی را که در آن دوران بر شیعیان علی ابن ابی طالب رفته است، گزارش می‌کند.

بنابراین، هر چند که به کارگیری اصل تقیه، یک سیره‌ی عقلایی و امری فطری و طبیعی است، ولی اشتها شیعه به تقیه و توصیه‌ها و فرمان‌های مؤکد پیشوایان شیعه به آن، ناشی از کینه و دشمنی آل ابی سفیان و آل مروان با شیعیان است که کمر به نابودی آنان بسته بودند.

اهداف و آثار

تقیه، بیش از آن که یک امر فردی و اختیاری برای مؤمن باشد، ضرورت اجتماعی و همگانی، و وظیفه‌ی عمومی هر مؤمنی است؛ زیرا

۱. احمدی میانجی، معادن الحکمة فی مکاتیب الأئمة علیهم السلام، ص ۳۴.

در پرتو رعایت اصل تقیه، نیروهای مؤمن محافظت می‌شوند و از پراکندگی نجات می‌یابند و با بسیج به موقع امت، حقوق همگان و ثغور ممالک اسلامی محفوظ می‌ماند. به دلیل اهمیت و تأثیر فراوان تقیه در حفظ دین و جامعه‌ی دینی، در منابع روایی، از جمله وسائل الشیعه و جامع الاحادیث، بابی به همین عنوان اختصاص یافته است. در این جا برخی از این روایات را مرور می‌کنیم تا آشکار گردد که پیشوایان معصوم دین چه اندازه به این اصل راهبردی عنایت داشتند. پس از نقل برخی روایات مربوط، اهداف و آثاری که بر تقیه مترتب است - بر پایه‌ی آموزه‌های منصوص - ذکر می‌گردد:

قال علي بن الحسين علیه السلام: يغفر الله للمؤمن كل ذنب و يطهره منه في الدنيا و الآخرة ما خلا ذنبن: ترك التقية و تضييع حقوق الإخوان^۱
امام سجاد علیه السلام فرمودند: خداوند، همه‌ی گناهان مؤمن را می‌بخشد و او را در دنیا و آخرت، پاک می‌کند، مگر دو گناه را: ترک تقیه و تضييع حقوق برادران دینی.

- قيل لعلی بن محمد:

من أكمل الناس؟ قال: أعملهم بالتقية و أفضاهم لحقوق إخوانه؛
از امام جواد پرسیدند: کامل‌ترین مردمان کیست؟ فرمودند: آن کس که به تقیه، بیشتر از دیگران عمل کند و حقوق برادرانش را بیش از دیگران رعایت کند.

- قال محمد بن علی علیه السلام:

أشرف أخلاق الأئمة و الفضلین من شیعتنا استعمال التقية و أخذ

۱. همان، ص ۲۲۳.

النفس بحقوق الإخوان؛^۱

امام باقر^{علیه السلام} فرمودند: برترین ویژگی رهبران و شیعیان برجسته‌ی ما، عمل به تقیه و خود را وقف خدمت به حقوق برادران دینی کردن است.

- قال فتی للرضا^{علیه السلام}:

سل لي ربك التقيّة الحسنة و المعرفة بحقوق الإخوان و العمل بما أعرف من ذلك. قال الرضا^{علیه السلام}: قد أعطاك الله ذلك لقد سألت أفضل شعار الصالحين و دثارهم؛^۲

مرد جوانی به امام رضا^{علیه السلام} عرض کرد: برای من، از پروردگارت، تقیه‌ی نیکو و شناخت حقوق برادران دینی و عمل به آنچه را که می‌شناسم، درخواست کن. حضرت فرمود: خداوند، عطا کند به تو آنچه را که می‌خواهی. همانا تو بهترین شعار و نشان صالحان را درخواست کرده‌ای.

- قال موسى بن جعفر^{علیه السلام} لرجل:

لو جعل إليك التميّ في الدنيا ما كنت تميّ؟ قال: كنت أتمني ارزق التقيّة في ديني و قضاء حقوق إخواني. فقال: أحسنت! أعطوه الفّيّ درهم؛^۳

حضرت موسی بن جعفر^{علیه السلام} به مردی فرمود: اگر می‌خواستی برای خودت آرزویی را در دنیا بیسان کنی، چه چیزی را آرزو

۱. همان.

۲. جامع الاحادیث، ج ۱۸، ص ۳۹۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۸، ح ۲۱۴۱۷.

می‌کردی؟ گفت: آرزو می‌کردم خداوند روزی‌ام کند به کار بستن تقیه را در دینم و برآوردن و ادا کردن حقوق برادرانم را. حضرت فرمودند: احسنت. به او دو هزار درهم بدهید.

- قال الحسين بن علی^{علیه السلام}:

لولا التقيّة ما عرف ولينا من عدونا و لولا معرفة حقوق الإخوان ما عرف السيئات شيء إلا عوقب علي جميعها؛^۱

امام حسین^{علیه السلام} فرمود: اگر تقیه نبود دوستان ما از دشمنانمان شناخته نمی‌شدند، و اگر شناخت حقوق برادران نبود، هیچ یک از سیئات و بدی‌ها نیز معلوم نمی‌شد؛ مگر این که بر همه‌ی آنها عقوبت می‌شدند.

- قال جعفر بن محمد^{علیه السلام}:

استعمال التقيّة بصيانة الإخوان. فان كان هو يحمي الخائف فهو من أشرف خصال الكرم...؛^۲

عمل به تقیه برای حفاظت از برادران (دینی) است. اگر تقیه کردن، شیعه‌ای را که [برای جان یا ناموس یا مالش] ترسان است، حفظ می‌کند، رعایت آن از شریف‌ترین خصال جوانمردی است.

اما آثار و اهداف تقیه از منظر متون دینی، بسیار است. شماری از آنها به این شرح است:

۱. پاسداری از کیان امامت

تقیّه، نقش مهمی در دفاع از سازمان امامت و حفظ این میراث الهی

۱. همان، ص ۲۲۲، ح ۲۱۴۱۳.

۲. همان، ص ۲۲۳، ح ۲۱۴۱۶.

دارد. امام صادق علیه السلام، تقیه را عاملی برای حفظ اهل بیت علیهم السلام از گزند حوادث ناگوار و مردمان پست دانسته، می‌فرماید:

ليس منا من لم يلزم التقية و يصوننا عن سفلة الرعية؛^۱

از ما نیست کسی که به تقیه ملتزم نباشد و ما را از شرّ مردمان پست حفظ نکند.

حرکت بدون رهبری و مدیریت، دست‌خوش آفت‌ها و درگیری‌ها خواهد شد و آنچه رهبری را تهدید می‌کند، فقط حکومت‌های جائر و طاغوتی نیست؛ بلکه گاه از ناحیه‌ی مردم سفله نیز امامت در معرض خطر قرار می‌گیرد. بدین رو بر امت است که کیان امامت را در قلعه‌ای امن قرار دهد. قلعه‌ی امن و محصور، فقط با شهادت‌طلبی و حماسه‌آفرینی ساخته نمی‌شود؛ بلکه یکی از دیوارهای بلند و استوار این قلعه، به‌حتم تقیه است.

۲. حفاظت و ذخیره‌سازی نیروهای انسانی

در جوامع و اجتماعاتی که تربیت و آموزش نیروی انسانی فعال و کارآمد، سال‌ها به طول می‌انجامد و پرورش اعضای معتقد و ایثارگر نیاز به سرمایه‌گذاری‌های هنگفت دارد، نباید افراد موجود و مؤمن را برای تأمین نیازهای زودگذر و آنی، به مخاطره انداخت. بنابراین در جوامعی که کمبود نیروی انسانی مشهود است، رعایت تقیه، حساس‌تر و جدی‌تری است. از این رو در آغاز رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تا سه سال، دعوت به اسلام، کاملاً مخفیانه صورت می‌گرفت و پیامبر و مؤمنان نخستین، عقیده‌ی خود را مکتوم نگه می‌داشتند. با گذشت سه سال که

۱. همان، ص ۲۱۲، ح ۲۱۳۸۴.

هسته‌ی اولیه سامان یافت و مسلمانان نیرو گرفتند، دعوت به اسلام، علنی و آشکار شد. با وجود این، دستور تقیه به طور کامل برداشته نشد و کم‌وبیش وجود داشت تا مسلمانان بتوانند نیروهای خود را برای دفاع از مکتب نوپید اسلام، برای روزهای حساس و خطرناک حفظ کنند. حتی در مدینه که حکومت اسلامی شکل گرفته بود و مسلمانان از قدرت برتر برخوردار بودند، همچنان تقیه در دستور کار قرار داشت؛ اگرچه تقیه در مکه با تقیه در مدینه، تفاوت‌هایی نیز داشت که بازگشت آن به تفاوت وضعیت مسلمانان از حیث قدرت و استقرار در این دو شهر است.

۳. پنهان‌سازی اهداف و برنامه‌ها

کاربرد تقیه، بیشتر در جوامعی است که اقلیت صالح گرفتار اکثریت ناصالح‌اند و از توسل به آن ناگزیرند. اقلیت مؤمن صالح، برای ادامه‌ی حیات فردی و اجتماعی خود، و هم‌زمان برای پیشبرد اهداف والای مکتب‌شان، می‌بایست در بسیاری از مواقع و موارد، به اصل کارگشای تقیه توسل کنند و از این رهگذر، مکتبی را که رهایی انسان و جهان در گرو آن است، از گزند آفات و آسیب‌ها ننگه دارند.

از این رو است که در روایات، از تقیه به «جُنَه» نیز تعبیر شده است. «جن» در لغت، به معنای «پنهان» و «خفا» است. جنین را چون در شکم مادر پنهان است، جنین گویند. جن (در مقابل انس) یعنی موجود پنهان از دیده‌ها. دیوانه را هم که مجنون می‌گویند، از این رو است که او را جن‌زده می‌دانستند. بهشت نیز به دلیل فراوانی درختان و پوشیدگی آن زیر شاخ و برگ درختان، جنّت است. تقیه را نیز جُنَه خوانده‌اند؛ زیرا انسان، به وسیله‌ی تقیه، عقاید حقّه‌ی خود را از کفار و مخالفان

می‌پوشاند و مخفی می‌سازد. از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: /ستر ذهبک و ذهابک و مذهبک؛ یعنی طلا و راه و آیین‌ات را بپوشان. روشن است که این دستور، مطلق نیست و مربوط به مواقعی است که حفظ جان انسان، موقوف به آن است.

پنهان‌سازی اهداف و برنامه‌ها که از مصادیق رازداری است، در روایات ما بسیار به آن سفارش شده است. رازداری در اهداف، زمینه‌های بداندیشی و توطئه را محو یا ضعیف می‌کند و چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرموده‌اند، حصول مقصود را آسان‌تر می‌نماید:

من کتم سرّه حصل امره؛^۱

آنکه راز خود را می‌پوشاند، به مقصود خود می‌رسد.

چونکه اسرارَت نهان در دل شود آن مُرادت زودتر حاصل شود
گفت پیغمبر که هر کس سِرِ نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
دانه چون اندر زمین پنهان شود سِرِ آن سرسبزیِ بستان شود^۲

۴. حفظ جان دیگران

گاهی اظهار نظر و ابراز عقیده‌ی کسی که از نفوذ اجتماعی و مقبولیت عام برخوردار است، برای خود او ضرر و خطری ایجاد نمی‌کند، ولی ممکن است جان دیگری یا دیگران را به خطر اندازد. در این گونه موارد، اگر بیان عقیده‌ی باطنی سودی نداشته باشد، کتمان و تقیه لازم است.

۱. بدیع الزمان فروزانفر، /حدیث مثنوی، ص ۳، به نقل از: سیوطی، *اللاکلی المصنوعه*، ج ۲، ص ۸۱.

۲. مولوی، *مثنوی معنوی*، دفتر اول، ابیات ۱۷۶ و ۱۷۸.

در حالات بعضی از اصحاب خاص و مؤثر ائمه علیهم السلام که از طرف بنی امیه و یا بنی عباس تحت تعقیب بودند، می‌خوانیم که امام معصوم علیه السلام در مقابل دیگران و بیگانگان، آنان را مذمت کرده است، تا رابطه‌ی ایشان با امام افشا نشود. روزی، زراره خدمت امام صادق علیه السلام مطلب گلایه‌آمیزی را عرض کرد. امام در پاسخ فرمود: «من، مانند خضرم و تو مانند آن کشتی‌ای هستی که سلطان جباری می‌خواهد آن را غاصبانه تصرف کند. همان گونه که خضرم، آن کشتی را معیوب ساخت، من نیز گاهی در جلسات، تو را نکوهش می‌کنم تا از شر فراعنه‌ی زمان، محفوظ بمانی.»

از این روایت چنین برمی‌آید که تقیه فقط پوشاندن عقاید خود نیست؛ بلکه گاهی با اظهار نظری درباره‌ی کسی می‌توان باورهای او را نیز پنهان کرد تا جان و مالش در امان باشد. در اصطلاح سیاست‌مداران امروزی، این شیوه را نعل وارونه زدن یا آدرس خطا دادن می‌نامند. این روش، دشمن را به خیال خام می‌اندازد و دست او را از جان دوستان کوتاه می‌کند و فرصت‌های بهتری را در اختیار آنان می‌گذارد تا به خدمات و برنامه‌های اصلاحی خود ادامه دهند.

دانستنی است که در روایات، از تقیه به «روشنایی چشم» تعبیر شده است؛ زیرا تقیه بلا را از مؤمن برمی‌گرداند و چشم او را به زندگی روشن می‌کند. اقتضای حفظ جان و ارزشمندی حیات، کاربست سیاست‌های راهگشایی مانند تقیه است.

۵. سپر حفاظتی

تقیّه در فرهنگ شیعی، راهی برای حفاظت از خون و جان همه‌ی مؤمنان است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِ يَضُونُ بِهَا نَفْسَهُ وَإِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ^۱

تقیه، از بهترین اعمال مؤمن است که به کمک آن، خود و برادران دینی‌اش را از چنگال فاجران می‌رهاند.

نیز از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است:

التَّقِيَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَالتَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ.

«تُرس» بر وزن «قُرس» و «جُنَّة» بر وزن «غصه» و «حرز» بر وزن «حفظ»، تقریباً مفهوم یکسانی دارند و به معنای سپر و وسیله‌ای به کار می‌روند که سرباز در پناه آن، در میدان نبرد، خود را حفظ می‌کند. بنابراین در مفهوم تقیه، مفهوم دفاع در برابر دشمن برای حفاظت خود یا هم‌زمان، نهفته است.

گفتنی است که اگر سپرهای حفاظتی را به دو نوع نرم‌افزاری و سخت‌افزاری تقسیم کنیم و نیز اگر دفاع را به «دفاع عامل» و «دفاع غیر عامل» بخش کنیم، به حتم تقیه در شمار مؤثرترین سپرهای نرم‌افزاری، و دفاع‌های غیر عامل است. پیشینه‌ی این روش دفاعی و گاه تهاجمی، به‌خوبی توان دفاعی و حفاظتی آن را روشن می‌کند.

۶. جلوگیری از قیام‌های بیهوده

در دوره‌ی امامت ائمه علیهم السلام برخی از عوام شیعه و در برخی از اوقات خواص شیعیان و اصحاب ائمه علیهم السلام بدون هیچ‌گونه برنامه‌ریزی صحیح و آینده‌نگری و اهداف مطالعه‌شده و بدون داشتن یار و یاور و امکانات و تجهیزات لازم، به مقابله با دستگاه امویان و عباسیان برمی‌خاستند. آنان،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۸، ص ۲۲۲، ح ۳.

صرفاً به بیان عقیده‌ی خود و عمل به آن می‌پرداختند و نسبت به نتایج و آثار و پیامدهای ناگوار آن، بی‌توجه بودند. به همین جهت، مورد تعقیب و اذیت و آزار و گاه قتل و شهادت قرار می‌گرفتند و حرکت‌های انقلابی شیعیان، یکی پس از دیگری، سرکوب و متلاشی می‌شد. بدین جهت، ائمه علیهم السلام برای حفاظت از جان شیعیان و هدف‌مندسازی حرکت‌های انقلابی شیعیان، مدام به‌کارگیری تقیه را توصیه و سفارش می‌کردند و حتی نسبت به ترک آن توییح می‌نمودند و گاهی هم کسانی را که به خوبی از عهده تقیه بر آمده بودند، تشویق می‌کردند.

اگر قیام را یکی از راه‌های اظهار عقیده بدانیم، پرهیز از آن در موقعیت‌های نامناسب، مصداق تقیه محسوب می‌شود. بنابراین یکی از آثار و پیامدهای تقیه را باید جلوگیری از قیام‌های پرهزینه و بی‌فایده دانست.

۷. جلوگیری از انزوای شیعیان

در برخی از اعصار تاریخی، به دلیل حاکمیت حکام و سلاطین جور، خصوصاً امویان و عباسیان و فشارها و قتل و غارت‌هایی که علیه شیعیان صورت می‌گرفت و به دلیل ترس از انتقام‌جویی عامه و حکام و نیز برای حفظ و صیانت از عقاید حقه، شیعیان و امامیان به لاک خود فرو می‌رفتند و چادر انزوا بر سر خود می‌کشیدند. این شیوه‌ی آنان، گاهی تمسخر و طعنه‌ی دشمنان را برمی‌انگیخت. همچنین بدبینی عامه و تبلیغات سوء را نیز بیشتر می‌کرد. در این تبلیغات، شیعیان به ناهماهنگی با جریان کلی جماعت و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان و بی‌توجهی به اتحاد مسلمانان و آداب اجتماعی، متهم می‌شدند. از این رو ائمه علیهم السلام شیعیان را به معاشرت و حُسن مصاحبت و همسایگی با عامه

فرامی‌خواندند و از آنان می‌خواستند که بهانه را از دشمنان بگیرند و در شرایط اضطراری، تقیه را به کار گیرند و هراسی به خود راه ندهند.

بنابراین تقیه توانست:

یک. شیعیان را از خطرهای احتمالی برهاند.

دو. رخوت و روحیه‌ی گوشه‌گیری را از میان بردارد.

سه. تقیه‌ی تحبیبی، نظر مثبت عامه را به شیعیان جلب کرد و از دشمنی‌ها کاست. شاید تأکید فراوانی که بر روی کلمه‌ی «اخوان» در بسیاری از روایات وجود دارد، برای جلب نظر و تألیف قلوب برادران عامه هم بوده است.

چهار. تقیه، راه بهانه‌جویی و شماتت و عیب‌جویی و تمسخر و استهزا را بر دشمن بست. این اصل، از یک سو به عنوان یک دژ تسخیرناپذیر و وسیله‌ای برای حفاظت از جان شیعیان مطرح بود و از سویی دیگر تدابیر و حیل‌های دشمنان را خنثا و ناکارآمد می‌کرد و اقدامات خشونت‌بار حکام و عمال آنان را بی‌اثر یا پرهزینه می‌ساخت.

پنج. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از تقیه به دست آمد، محفوظ ماندن و دور از دسترس عامه قرار گرفتن اهل بیت علیهم‌السلام بود؛ زیرا با رعایت تقیه از سوی شیعیان، ائمه علیهم‌السلام کمتر مورد تعرض و اعتراض و هتک حرمت عامه و حکام قرار می‌گرفتند.

جایگاه‌شناسی تقیه

بحث تقیه در قرون نخستین هجرت از مباحث متداول کلامی و فقهی بوده است؛ زیرا از یک سو علمای امامی متقدم، آثاری با عنوان تقیه ذکر کرده‌اند و از سوی دیگر شیعیان بیش از سایر پیروان مذاهب اسلامی به التزام عملی به تقیه شهرت یافته‌اند. این امر بیشتر ناشی از این

واقعیت است که به شهادت منابع تاریخی، مذهب تشیع در طول حیات پر فراز و نشیب خود از جنبه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی و سیاسی سخت در مضیقه و تنگنا بوده است.

درباره‌ی چگونگی ظهور و رسوخ این آموزه‌ها در میان شیعیان، برخی وجود عناصر باطنی در نزد شیعیان را از عوامل پیدایش تقیه دانسته‌اند و برخی دیگر شرایط سخت بیرونی را؛ زیرا شیعیان در اکثر دوره‌های تاریخی زیر فشار حاکمان جور و مخالف بودند.^۱ برخی نیز روی گرایش باطنی در میان شیعیان تأکید دارند و آن را از عوامل تقیه شمرده‌اند که چندان متین نیست؛ زیرا گرایش باطنی در میان شیعیان - بر فرض صحت - در فهم متون و تفسیر نصوص است، نه در زیست اجتماعی.

بر اساس دیدگاه اکثر دانشمندان شیعی، اصل اوّلی و حکم اوّلی در اسلام، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا با مال و جان است، و تقیه، حکم فرعی و ثانوی و از موارد استثنا است.^۲ به همین دلیل، در دو آیه‌ی مربوط به تقیه، این موضوع با ادات استثنا بیان شده است:

۱. ... إِنْ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً؛^۳ «... مگر آن که بخواهید از آنان به نحوی

تقیه کنید.»

۲. إِنْ مِنْكُمْ أُولُوْا رُءُوسٍ فَادْفَكُوا؛^۱ «مگر کسی که [به گفتار کفر]

مجبور شود، در حالی که قلبش مطمئن به ایمان است.»

۱. دانش‌نامه جهان اسلام، ص ۸۹۲ و ۸۹۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، کتاب العشرة.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه ۲۸.

مرحوم شیخ انصاری^۱ با اشاره به این دو آیه، به طور تلویحی، درباره‌ی تقیّه بحث کرده، می‌نویسد:

فاعلم انه يسوغ الكذب لوجهين: أحدهما: الضرورة إليه فيسوغ معها بالادلة الاربعة...^۲

علی‌رغم اهمیت موضوع تقیّه، متأسفانه، این بحث به جایگاه خود در بین تألیفات و آثار علمی دست نیافته است و با وجود پیشینه‌ای طولانی، بخش ناچیزی را از فقه شیعه و یا کتب روایی به خود اختصاص داده است. تعداد رساله‌های مستقل در باب تقیّه، چه در دوره‌های گذشته و چه در دوره‌ی معاصر، ناچیز است و جا دارد ارباب تحقیق، در این زمینه خلأهای موجود را پر کنند.

در بین فقها، نخستین کسی که تقیّه را به عنوان یک مسئله و فرع فقهی مطرح ساخت، شهید اول در کتاب *القواعد و الفوائد* (جلد ۲، قاعده‌ی ۲۰۸) بود. پس از وی، رساله‌نویسی یا تکرنگاری در باب تقیّه آغاز شد و در دوره‌ی معاصر، مطرح‌ترین رساله‌ها در موضوع تقیّه، *رساله فی التقیّه* از مرحوم شیخ انصاری^۳ و *رساله فی التقیّه* از امام خمینی^۴ است که در ضمن کتاب *الرسائل* آمده است.

مرحوم سید حسن بجنوردی و آیه الله مکارم شیرازی نیز در کتاب‌های خود، به تفصیل تقیّه را از منظر فقهی بررسی کرده‌اند که بسیار مغتنم و دیده‌گشا است.

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶.

۲. مجموعه آثار شیخ انصاری، ج ۱۵ (ج دوم از مکاسب محرمة)، ص ۲۱.

صفحه سفید

فصل دوم

مفهوم‌شناسی لفظی و فنی تقیّه

۱. صیانت:

وقاه الله وقياً و وقایةً و واقیةً، ای صانه.

طبق این معنا، تقیّه، یعنی صیانت کردن و نگهداری شیء یا کسی از آسیب‌ها و خطرات.^۱

۲. برحذر داشتن:

تَقِيْتُهُ و اتقیه تقي و تَقِيَّةً و تَقَاءً: حَذِرْتُهُ؛

یعنی، او را از خطرات برحذر داشتیم و ترساندم.^۲

۳. خوف:

قد تحيىء الخوف كما إذا اسند الي الله سبحانه كما في قوله تعالى: واتقوا الله.^۳

۴. پناه گرفتن:

در حدیث آمده است:

كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ الْبَأْسَ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ: أَيِ جَعَلْنَاهُ وَقَايَةً لَنَا مِنَ الْعَدُوِّ قَدْ

امنا و استقبلنا العدو به و قمنا خلفه وقاية؛

در گرماگرم جنگ، آنگاه که کار بر ما سخت می‌شد، به رسول

خدا پناه می‌بردیم و در حالی به استقبال دشمن می‌رفتیم که خود

را در پناه حضرت حفظ می‌کردیم و رسول خدا، پناه‌گاه ما بود.^۴

۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۷.

۲. همان، ص ۳۷۸. نیز ر.ک: القاموس المحيط، ص ۱۲۳۳: و اتقيت الشيء و تقيته اتقيته،

و اتقيته تقي و تقيّة و تقاء ككيساء: حذرته. و الاسم: التقوي. أصله: تقياً. قلبوه للفرق بين

الاسم و الصفة كخزيماً و صدياً.

۳. آية الله خويي، التنقيح، ج ۴، ص ۲۵۳.

۴. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

معنای لغوی

تقیّه از «و ق ی» و فعل آن «وَقِيَ يَقِي» و مصادرش «وَقِيّاً، وَقَايَةً و واقيةً» است. برخی نیز تقیّه را از باب افتعال (اتقى يتقى) می‌دانند. طبق این نظر، تقیّه، اسم مصدر برای «اتقاء» خواهد بود.^۱ اما جوهری می‌نویسد: «التقاء و التقيّة و التقوى و الاتقاء، كلّ واحد.»^۲

تقیّه، بر وزن فعلیه، یا مصدر است یا اسم مصدر؛ اما چه مصدر باشد و چه اسم مصدر، ثلاثی مجرد است و «ه» در آن، برای وحدت است؛ یعنی «تقیّه واحده». بنابراین، از معنا و هیئت لفظی تقیّه، چنین برآید که تقیّه، برنامه‌ای ثابت و همیشگی نیست و فقط در مواردی خاص، مجاز و معمول است.^۳ چنان‌که گفتیم، این معنا از قرار گرفتن تقیّه در بخش استثنای آیات مربوط استفاده می‌شود.

معانی تقیّه

برای تقیّه، معانی بسیاری شمرده‌اند؛ از جمله:

۱. صحاح اللغة، ج ۶، ص ۲۵۲۶.

۲. تهذیب اللغة، ج ۹، ص ۱۹۹.

۳. نقش تقیّه در استنباط، ص ۴۵.

معانی دیگری نیز برای این کلمه ذکر کرده‌اند که به نوعی بازگشت به معانی یادشده دارند.

با در نظر گرفتن کاربردها و معانی یادشده، استعمال تقیه در معنای مصدری و اسم مصدر، صحیح است و مشکل لفظی یا صرفی ندارد. صاحب مجمع البحرین با نظر به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام «یا حسن! احسن ما بحضرتکم من الزاد التقوی والعمل الصالح»، تقیه را اسم مصدر دانسته است و اشکالی بر آن وارد نیست؛ اما برداشت ایشان به این معنا نیست که تقیه، منحصرأ در اسم مصدر به کار می‌رود و در معنای مصدر کاربرد ندارد.^۱

بنابراین می‌توان گفت، تقیه به مفهوم تحفظ و خویشتن‌داری به کار رفته و عملی را تقیه می‌گویند که آمیخته با نوعی مراقبت و پرهیز و خویشتن‌داری است. قید اخیر (خویشتن‌داری) در تعریف ابن اثیر از تقیه مشهود است:

و عن ابي الاعرابي: التقاة و التقيّة و التقوي و الانتقاء، كلّه واحد، و لهذا جاء في بعض القراءات القرآنية: «إلا أن تتقوا منهم تقية»، في موضع تقاة. و في الحديث الشريف: «تبقّه و توقّه» و معناه: استبق نفسك و لا تعرضها للهلاك و التلف و تحرز الآفات و اتقها.^۲

به هر روی تقیه، گاه در معنای عام، یعنی صیانت و پرهیز از آنچه موجب ضرر و آسیب می‌شود، به کار می‌رود و گاه در معنای خاص اصطلاحی آن.

۱. مصدر، عبارت است از انجام دادن فعل، مانند «خوابیدن». اسم مصدر عبارت است از نتیجه‌ی حاصل از انجام فعل، مانند «خواب».

۲. ابن الاثير، النهاية في غريب الحديث، ج ۵، ص ۲۱۷.

تقيه در اصطلاح فقها

شاید قدیم‌ترین تعریف از تقیه در کتب شیعه، تعریف شیخ مفید باشد. وی در ذیل کلام شیخ صدوق نوشته است:

التقيّة كتمان الحق و ستر الاعتقاد فيه و مكاتمة المخالفين و ترك مظاهرتهم بما يعقب ضرراً في الدين أو الدنيا؛^۱

تقيه، کتمان حق و پنهان کردن اعتقاد به حق و رازپوشی از مخالفان و آشکار نکردن چیزی است که اگر آشکار شود زیان دینی یا دنیوی در پی داشته باشد.

بنابراین هر گونه رازداری را نباید تقیه دانست؛ بلکه تقیه رازداری از مخالف و به قصد حفظ دین و اموال شرعی است.

شريف رضى (متوفى ۴۰۶ ق) نیز می‌گوید:

و قال بعضهم معني ذلك أن يكون المؤمن بين الكفار وحيداً أو في حكم الوحيد إذا كان قليل الناصر غائب المظاهر، و الكفار لهم الغلبة و الكثرة و الدار و الحوزة، فمباح له أن يخالفهم بأحسن خلقه حتى يجعل الله له منهم مخرجاً و يتيح له فرجاً. و لا تكون التقيّة بأن يدخل معهم في انتهاك محرم أو استحلال محرم، بل التقيّة بالقول و الكلام و القلب عاقد علي خلاف ما يظهر اللسان؛^۲

برخی در این زمینه گفته‌اند: «معنای تقیه، این است که شخص مؤمن، در بین کافران، تنها یا در حکم تنها باشد و آن در صورتی است که مؤمن، یاورانش کم و پشتیبانانش غایب باشد و کفار غالب و کثیر و

۱. تصحيح الاعتقاد.

۲. حقائق التاويل، ج ۵، ص ۷۴ و ۷۵.

صاحب خانه و زندگی باشند. در چنین وضعی، برای مؤمن، مباح است که به بهترین وجه، با آنان معاشرت کند تا خداوند وسیله‌ی رهایی و فرج را به هم آورد.»

البته، تقیّه، بدین معنا نیست که پرده‌ی حرامی را بدرد یا حرامی را حلال سازد، بلکه تقیّه، در قول و کلام و قلب، بدین معنا است که خلاف آنچه را که در دل دارد، بر زبان جاری سازد.

امین الاسلام طبرسی (متوفای ۵۲۳ ق)، تقیّه را این‌گونه معنا کرده است:

التقیّة الاظهار باللسان خلاف ما ينطوي عليه القلب للخوف علي النفس؛^۱
تقیّه، یعنی خلاف آنچه در دل پنهان است، بر زبان جاری شود؛ از آن رو که بر جانش بیم دارد.

شهید اول (متوفای ۷۸۶ ق) نیز می‌نویسد:

والتقیّة مجاملة الناس بما يعرفون، و ترك ما ينكرون، حذراً من غوائلهم، كما اشار إليه أمير المؤمنين؛^۲

تقیّه، خوش‌رفتاری با مردم است در آنچه می‌پسندند و ترک اموری است که مردم نمی‌پسندند؛ برای رهایی از حیل‌ها و شرور آنان؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام به آن اشاره کرده‌اند.

در تعریف شهید اول، بر مقاصد اجتماعی تقیّه تأکید شده و کاملاً مطابق روایتی است که از امام علی علیه السلام در کتاب‌ها موجود است.^۳

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۲۹.

۲. القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۵، قاعده‌ی ۲۰۸.

۳. جامع الاحادیث الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۸۵.

شیخ انصاری، در تعریف تقیّه گفته است:

والمراد منها - هنا - التحفظ عن ضرر الغير بموافقة في قول أو فعل مخالف للحق؛^۱

مراد از تقیّه، در فقه، نگه داشتن و حفظ خود از زیان دیگری است، از راه موافقت با او در گفتار یا کرداری که مخالف حق است.

بنابر فتوای شیخ انصاری، تقیّه مفهومی عام دارد که منحصر به شیعه یا سنی نیست، بلکه مراد تجنب و تحفظ از اذیت و آزار غیر است. نیز او تقیّه را منحصر در قول ندانسته، شامل افعال نیز می‌داند. همچنین در این تعریف، ضرر منحصر به موارد خاص نشده است، بلکه اعم از ضررهای نفسی یا مالی یا عرضی است.

علامه شهرستانی می‌گوید:

التقیّة إخفاء أمر ديني لخوف الضرر من اظهاره؛^۲

تقیّه، پنهان کردن امور دینی از بیم زیان است.

تعریف محقق کرکی نیز چنین است:

والمراد بها إظهار موافقة أهل الخلاف في ما يدينون به خوفاً؛^۳

مراد از تقیّه، اظهار موافقت با اهل خلاف و باطل است در روش و شیوه‌ی زندگی آنان، از روی ترس.

مرحوم بجنوردی در تعریف تقیّه می‌نویسد:

۱. مجموعه آثار شیخ انصاری، ج ۲۳، رساله فی التقیّه، ص ۷۱.

۲. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۹۶.

۳. رسائل المحقق الكرکی، تحقیق شیخ محمد حسون، ج ۲، ص ۵۲.

هي عبارة عن إظهار الموافقة مع الغير في قول أو فعل أو ترك فعل يجب عليه، حذراً من شره الذي يحتمل صدوره بالنسبة إليه أو بالنسبة إلى مَنْ يحبه مع ثبوت كون ذلك القول أو ذلك الفعل أو ذلك الترك مخالفاً للحق عنده؛^۱

تقیّه، یعنی اظهار موافقت با غیر، در سخن و رفتار یا همراهی با آنان در ترک فعل واجب، از بیم شری که از ناحیهی مخالفان، برای مؤمن یا دوستانش وجود دارد؛ هرچند که آن فعل یا قول یا ترک، مخالف حق باشد.

و مرحوم آیه الله خوئی در تعریف تقیّه آورده‌اند:

وهي قد تستعمل ويراد منها المعني العام وهو التحفظ عما يخاف ضرره و لو في الامور التكوينية كما اذا اتقي من الداء بشرب الدواء و اخري تستعمل ويراد منها المعني الخاص و هو التقيّة المصطلح عليها اعني التقيّة من العامة.^۲

امام خمینی^ع پس از تقسیم تقیّه به خوفی و مداراتی، در تعریف تقیّه‌ی خوفی نوشته‌اند:

والخوف قد يكون لاجل توقع الضرر علي نفس المتقي او عرضه، او ماله او ما يتعلق به، و قد يكون لاجل توقعه علي غيره من اخوانه المؤمنين و ثالثة لاجل توقعه علي حوزة الاسلام بان يخاف شتات كلمة المسلمين بتركها و خاف وقوع ضرر علي حوزة الاسلام لاجل تفريق كلمتهم الي غير ذلك. والمراد بالتقيّة مداراة ان يكون المطلوب

۱. القواعد الفقهية، ج ۵، ص ۴۳.

۲. آیه الله خوئی، التنقيح، ج ۴ ص ۲۵۴.

فيها نفس شمل الكلمة و وحدتها بتحبيب المخالفين و جرّ مودتهم من غير خوف ضرر كما في التقيّة خوفاً.^۱

در این تعریف، تقیّه‌ی خوفی سه قلمرو و علت دارد:

۱. برای جلوگیری از زیان مالی یا جانی مؤمن و دوستانش؛

۲. برای پیش‌گیری از وقوع ضرر به برادران دینی؛

۳. برای رفع زیانی که متوجه اسلام و اتحاد مسلمین باشد.

امام^ع در ادامه، درباره‌ی تقیّه‌ی مدارایی نیز می‌فرماید: مقصود از این قسم تقیّه حفظ وحدت کلمه در میان مسلمانان است که با محبت ورزیدن به مخالفین و دوستی با آنها حاصل می‌شود؛ بدون این که، مانند تقیّه خوفی، ترس از ضرری وجود داشته باشد.

در این تعریف اگرچه ضرر فعلی لحاظ نشده است، ولی وحدت مسلمین به عنوان یکی از زمینه‌های تقیّه منظور گردیده است. بر پایه‌ی تعریف امام^ع و دیگران، تقیّه فقط برای جلوگیری از زیان نیست؛ بلکه گاه به منظور تحبيب قلوب مسلمین و تألیف دل‌ها است که زمینه را برای گسترش عقاید حقه هموار می‌کند.

بنابراین تقیّه در اصطلاح فقها عبارت است از: پنهان ساختن حق و اظهار خلاف آن در امور دینی از طریق کلام یا فعل، از بیم زیان یا پرهیز از خطر جانی برای خود یا افراد مؤمنی که در معرض خطر مالی یا عرضی و جانی قرار دارند. در این مسئله بین فقها و مجتهدان قدیم و جدید، از قرن چهارم تا قرن چهاردهم تفاوت مهمی وجود ندارد.

۱. امام خمینی، الرسائل، ج ۲، رساله فی التقيّة، ص ۱۷۴.

تقیه نزد اهل سنت^۱

فقها و علمای اهل سنت نیز همچون علما و دانشمندان مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام جواز بلکه لزوم تقیه را در موارد خاص پذیرفته و بر اساس آن فتوا داده‌اند. از این رو نمی‌توان گفت که مخالفان و منکران تقیه در بین آنان در اکثریت‌اند. این ادعا که در میان اهل سنت، در مخالفت با تقیه اجماع وجود دارد، خلاف واقعیت‌ها و آثار و شواهد موجود است. از باب نمونه، چند اظهار نظر فقهی از اعلام اهل سنت را نقل می‌کنیم:

- فقال اصحاب ابی حنیفه:

التقیه رخصة من الله تعالی و ترکها افضل من اظهار و كذلك کل امر فيه اءعزاز الدین، فالاقدام علیه حتی یقتل افضل من الاخذ بالرخصة.

- و قال احمد بن حنبل و قد قيل له:

ان عرضت علی السیف تجیب؟ قال: لا و قال: اذا اجاب العالم تقیه و الجاهل یجهل فمتی یتین الحق؟ و الذي نقل الینا خلفاً عن سلف ان الصحابة و تابعیهم و تابعی تابعیهم بذلوا انفسهم فی ذات الله و انهم لا تأخذهم فی الله لومة لائم و لاسطوة جبار ظالم.

- و قال الرازی:

انها تجوز التقیه فیما يتعلق باظهار الحق و الدین و اما ما یرجع ضرره الی الغیر كالقتل و الزنا و غضب الاموال و الشهادة بالزور و قذف المحصنات و اطلاع الکفار علی عورات المسلمین فغیر جائز البتة. فالظاهر من اقوال

۱. به نقل از: دائرة المعارف الاسلامیه، التقیه بین الاعلام، ج ۵، ص ۴۱۹.

العلماء التي سقنا و غيرها مما امتلات به الدواوین: ان التقیه انما تجوز عند الضرورة القصوي للمستضعف الذي یخشى علی نفسه الفتنة ان یجیب مکرهیه الی ظاهر اللفظ مضطر علی ان یطمئن قلبه بالایمان؛

رازی می‌گوید:

همانا تقیه در مورد اظهار حق و دین جایز است، اما اگر ضرر آن متوجه دیگری باشد مانند قتل، زنا، غضب اموال، شهادت ناحق و قذف محصنات و اطلاع یافتن کفار بر اسرار مسلمانان، جایز نیست. و ظاهر سخنان علما که ما بر آن دست یافتیم، این است که تقیه برای افراد درمانده، آنگاه که ضرورت شدید اقتضا کند، جایز خواهد بود؛ آنان که از ناحیه‌ی فتنه‌انگیزان بر جان خویش می‌ترسند و در مقابل اکراه‌کننده مطالبی را از روی اضطرار بر زبان می‌آورند؛ در حالی که قلب آنان مطمئن به ایمان است.

- محمد رشیدرضا، صاحب المنار:

التقیه ما یقال او یفعل مخالفاً للحق لاجل توقي الضرر؛^۱

تقیه، سخن یا فعلی است خلاف حق که برای جلوگیری از ضرر باشد.

- سرخسی حنفی:

و التقیه ان یقی الانسان نفسه من العقوبة بما یظهره و ان کان یضمّر خلافه... و قد کان حذیفة یقول: فتنة السوط اشد من فتنة السیف. و

کان حذیفة ممن یتعمل التقیه؛^۲

۱. تفسیر المنار، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲. شمس الدین سرخسی، المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۵.

تقیّه این است که انسان جان خود را ننگه دارد از عقوبت با اظهار خلاف آنچه در قلب دارد... حذیفه می‌گوید: فتنه‌ی تازیانه شدیدتر از فتنه‌ی شمشیر است و حذیفه از جمله کسانی بود که تقیّه را به کار می‌بست.

- ابن حجر عسقلانی:

الحذر من اظهار ما في النفس من معتقد و غيره للغير؛^۱

تقیّه یعنی پرهیز از آشکار کردن آنچه در دل است از اعتقاد و مانند آن در مقابل دیگری.

همچنین وی از قول ابن عباس تقیّه را این‌گونه معنا می‌کند:

التقیّة باللسان، و القلب مطمئن بالایمان و لا یسقط یده للقتل؛

تقیّه یعنی کتمان به وسیله‌ی زبان در حالی که قلب مطمئن است به ایمان؛ اگر به قتل کسی نینجامد.

- حسن بصری:

التقیّة جائز للمؤمن الي يوم القيامة الا في قتل النفس التي حرم الله؛

تقیّه برای مؤمن روا است تا روز قیامت مگر در کشتن جانی که خداوند آن را حرام کرده است.

- فتوای فتوحی و شافعی:

جوّز التقیّة بین المسلمین كما جوزها بین الكافرین محاماة علی النفس؛

تقیّه در میان مسلمان‌ها روا است؛ چنان‌که بین کفار برای حفظ جان.

- الشاطبی، انکر علی الخوارج قولهم:

۱. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۷۹.

ان التقیّة لا تجوز فی قول و لا فعل علی الاطلاق و العموم و وصف ذلك بانه مخالف لكلیات شرعیه اصلیه و عملیه؛^۱

شاطبی بر خوارج خرده گرفته، دیدگاه آنان را که گفته‌اند:

تقیّه در کلام و فعل به طور کلی جایز نیست، رد می‌کند؛ زیرا سخن خوارج مخالف کلیات و عمومات اصلی و عملی شرع است.

- مراغی نیز معنایی برای تقیّه می‌آورد که به روشنی نشان می‌دهد که او نیز تقیّه را در موارد لازم، جایز می‌داند:

التقیّة، بان یقول الانسان، او یفعل ما یخالف الحقّ، لاجل التوقی من ضرر الاعداء یعود الي النفس، او العرض، او المال؛^۲

تقیّه این است که انسان چیزی را بگوید یا انجام بدهد که مخالف حق است، اما فقط برای جلوگیری از ضرر دشمنان که متوجه جان، عرض یا مال است.

- جصاص، ذیل آیه‌ی الا ان تتقوا منهم تقاة می‌نویسد:

یعنی ان تخافوا تلف النفس و بعض الاعضا فتتقوهم باظهار الموالاة من غیر اعتقاد لها. و هذا هو ظاهر ما یقتضیه اللفظ و علیه الجمهور من اهل العلم؛^۳

تقیّه این است که از بیم جان و صدمه به بعضی از اعضای بدن، با دشمنان اظهار دوستی کنید؛ بدون این‌که بر آن اعتقاد داشته

۱. ر.ک: شاطبی، الموافقات، ج ۴، ص ۱۸۰.

۲. تفسیر المراغی، ج ۳، ص ۱۳۷.

۳. احکام القرآن، ج ۲، ص ۹.

باشید. ظاهر لفظ تقیه و دیدگاه عموم اهل علم، همین حکم را اقتضا می‌کند.

مرز میان تقیه و نفاق

آیا تقیه، زمینه‌ی نفاق را در انسان فراهم نمی‌کند؟ پاسخ در ماهیت و انگیزه‌ی این دو است. مرزگذاری میان تقیه و نفاق، پاسخگوی بسیاری از توهمات و استفسامات است که در زیر به آن می‌پردازیم.

۱. ماهیت و انگیزه

در تقیه، مؤمن تظاهر به بی‌ایمانی می‌کند؛ اما منافق که بویی از ایمان نبرده است، تظاهر به ایمان می‌کند. مؤمن برای رهایی از بند ظلم، این کار را می‌کند، اما منافق برای فرار از عدالت، خود را مؤمن و طرفدار حق می‌نماید. مؤمنی که صلاح دین و دنیای او در توسل به شیوه تقیه است، مصلحتش ایجاب می‌کند که به اسلام یا ایمان و تشیع تظاهر نکند، بر خلاف فرد منافق که برای فریب مؤمنین تظاهر به اسلام و ایمان می‌کند. خداوند سبحان در سوره مؤمن فرموده است:

و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه: اتقتلون رجلاً ان یقول

ربی الله، و قد جاءکم بالبینات من ربکم...^۱

مؤمن آل فرعون در حالی که ایمانش را کتمان کرده بود خطاب به فرعونیان گفت: آیا به قتل می‌رسانید مردی را که می‌گوید پروردگار من الله است، در حالی که او با نشانه‌های روشن از سوی پروردگارتان به سوی شما آمده است؟

۱. سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۲۸.

از این آیه چنین برمی‌آید که مؤمن آل فرعون، برای حفظ جان دیگری، ایمانش را کتمان کرده بود.

همچنین در سوره قصص می‌خوانیم:

و جاء رجل من اقصى المدینه یسعی قال یا موسی ان الملائم یأمرونک لیقتلواک فاخرج انی لک من الناصحین؛^۱

در این هنگام مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر (مرکز فرعونیان) آمد و گفت: "ای موسی، این جمعیت همدیگر را به کشتن تو دعوت می‌کنند. بی‌درنگ از شهر خارج شو، که من از خیر خواهان توام.

داستان مؤمن آل فرعون و کتمان ایمانش، یکی از مستندات قرآن تقیه است. در این داستان، سخن از کسی است که ایمان خود را مخفی کرده است و قرآن کریم، او را «مؤمن» می‌خواند. بنابراین، تقیه از صفات مؤمن است، نه منافق.

از سوی دیگر، نفاق در دین عبارت است از کفر باطنی و اظهار ایمان زبانی؛ در حالی که تقیه کاملاً بر ایمان استوار است.

۲. اهداف و اغراض

کسی که از شیوه تقیه بهره می‌گیرد، هدفش حفاظت و نگهداری خود و برادران ایمانی از خطر قتل و شکنجه و آزار و هتک عرض و آبرو و یا جلوگیری از ضرر و زیان مالی است. به‌حتم اگر خطر و ضرر هنگفت نداشته باشد، هیچ شیعه صادقی به حربه تقیه متوسل نمی‌شود؛ زیرا اجازه‌ی استفاده از شیوه تقیه منوط به شرایط خاصی است.

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۰.

این نیت و هدف مقدس فرسنگ‌ها از انگیزه‌های منافقانه فاصله دارد؛ زیرا منافق هرگز چنین انگیزه‌ی مقدس و ارزشمندی را دنبال نمی‌کند؛ بلکه هدف او تنها نفوذ در تشکیلات مسلمانان و مشارکت در اموال و مناصب آنان است. خداوند در اولین آیه‌ی سوره‌ی منافقون از این واقعیت پرده برداشته است:

إذا جاءك المنافقون قالوا نشهد أنك لرسول الله والله يعلم أنك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون^۱

هنگامی که منافقان نزد تو آیند، می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که به یقین تو رسول خدایی. خداوند می‌داند که تو رسول اویی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند [و به گفته‌ی خود ایمان ندارند].

شیعه اگرچه گاهی و در مقاطعی خاص و شرایطی دشوار، از روی ناچاری اعتقاد به ولایت و امامت و محبت اهل البیت علیهم‌السلام را کتمان می‌کند، ولی با سایر مسلمانان در سایر اعتقادات و اعمال عبادی فردی و اجتماعی و... موافقت و همراهی دارد.

نکته جالب توجه آن است که توسل به تقیه در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بر اثر جنایت و ضدیت حکام و خلفا بر ضد شیعیان رایج گردید؛ ولی پس از آن و عاظ السلاطین از این که می‌دیدند تشیع علی‌رغم آن سخت‌گیری‌ها و کشتارها همچنان بالنده و توفنده در سراسر جهان می‌گسترده، کینه‌توزانه توسل به تقیه را ابزار ملامت شیعه قرار دادند و از آن به «نفاق» تعبیر کردند! این اتهامات، تنها جنبه‌ی تبلیغاتی دارند؛ وگرنه

۱. سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۱.

چنان که گذشت - فقهای بزرگ اهل سنت نیز مخالفتی با تقیه ندارند. اما شاخه‌ای از خوارج تقیه را در هر حالت و شرایطی حرام دانسته‌اند که این فتوای غریب، از باب اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا خداوند با صراحت می‌فرماید:

من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اُكْره و قلبه مطمئن بالايمان و لكن من شرح بالكفر صدراً...^۱

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند به جز آنان که مجبور شدند در حالی که قلبشان به ایمان مطمئن است...

بنابراین اگر اهل طعنه و ملامت لحظه‌ای به خود آیند و به مصادر اولیه اسلام و آیات شریفه قرآن مراجعه کنند، درخواهند یافت که عمل به تقیه عمل به یکی از حکام شرعی است. شیعیان نیز باید بدانند که اگر تقیه نبود، جریان کلی تشیع با مشکلاتی روبه‌رو می‌شد که ادامه‌ی حیات آن ممکن نبود.

لغت منافق در قرآن برای کسی به کار برده شده است که در ظاهر اظهار ایمان کرده و در باطن کافر باشد. در حقیقت در نفاق، باطن، باطل و ظاهر که سرپوش باطن است، حق می‌باشد. اما در تقیه طبق تعریفی که ارایه شد، باطن، حق و ظاهر، اظهار خلاف آن، به جهت مصلحت می‌باشد. به عبارت دیگر منافق، حقی را که به آن معتقد نیست اظهار کرده و آن را سرپوش باطلی قرار می‌دهد که در درون به آن معتقد است، اما تقیه‌کننده، حقی را که به آن معتقد است به جهت مصلحت اظهار نکرده، باطلی را که هماهنگ با معتقدات مخالف است، اظهار می‌دارد.

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶.

مرز میان تقیه و توریه

توریه از «وراء» به معنای پشت و ستر و پوشاندن است و در این معنا شیوع و رواج یافته است. از آن‌جا که در بعضی از روایات برخی مصادیق توریه - مانند توریه‌ی عملی پیامبر گرامی اسلام ﷺ و توریه‌ی اصحاب که از سوی ائمه علیهم‌السلام تأیید شده است - مصداق تقیه نیز دانسته شده است، ضروری است مرز میان تقیه و توریه تبیین و نسبت آن دو معلوم گردد:

نویسنده‌ی جامع السعادت در تعریف توریه می‌گوید:

اراده‌ی واقع و اظهار خلاف آن است؛ به‌گونه‌ای که طرف مقابل، معنای خلاف را بفهمد و ظاهر عمل و گفتار گوینده، شنونده را در این فهم مساعدت کند.^۱

بنابراین بین کلمه تقیه و توریه از نظر مفهومی و اصطلاحی نسبت تباین وجود دارد؛ زیرا توریه در لغت به معنای ستر، و تقیه به معنای حفظ و صیانت است و در اصطلاح، کاربر توریه، خلاف ظاهر لفظ را اراده می‌کند، ولی خلاف ظاهری که مطابق با واقع باشد. اما در تقیه، چنین چیزی لحاظ نشده است. افزون بر این در توریه بر خلاف تقیه، قید مصلحت به کار نرفته است.

اما از نظر مصداق، بین این دو نسبت عموم و خصوص من وجه وجود دارد. مورد اجتماع، آن است که شخص تقیه‌کننده در موارد تقیه و در مقام اظهار خلاف حق از توریه استفاده کند؛ زیرا اظهار خلاف، اعم از آن است که متکلم اراده‌ی واقع و حق را بنماید یا اراده‌ی خلاف آن را.

۱. ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادت، ج ۲، ص ۳۹۷.

یکی از موارد افتراق تقیه از توریه، تقیه‌ی کتمانی است که در آن لفظی به کار نمی‌رود؛ همانند تقیه با سکوت. ولی توریه باید ملفوظ باشد. یعنی اگر کسی با سکوت خود، شرراً مخالف و دشمن را از سر خود بردارد، تقیه کرده است، نه توریه. زیرا در توریه باید سخنی گفته شود تا مخالف چیزی را بفهمد که در واقع مراد اصلی گوینده نبوده است.

مورد دوم افتراق، آن است که تقیه مشروط به مصلحت دینی و انسانی است، اما در توریه چنین شرطی وجود ندارد، مگر مصلحت و منفعت شخصی.

مرز میان تقیه و اکراه و اضطرار

تقیه، همچنان که غیر از توریه است و هیچ نسبتی با نفاق ندارد، با اکراه و اضطرار هم یکسان نیست. مرحوم شیخ انصاری درباره‌ی حقیقت اکراه می‌فرماید:

ثم ان حقيقة الاكراه لغة و عرفاً حمل الغير علي ما يكرهه و يعتبر في وقوع الفعل من ذلك الحمل اقترانه بوعيد منه مظنون الترتب علي ترك ذلك الفعل مضر بحال الفاعل او متعلقه نفساً او عرضاً او مالاً؛^۱ حقیقت اکراه در لغت و نزد عرف آن است که دیگری را بر آنچه اکراه دارد وادار سازند. البته مصداق فعل مکره وقتی محقق می‌شود که این اکراه همراه وعید و ترساندن باشد که از ناحیه اکراه‌کننده صورت می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که گمان قوی وجود داشته باشد که آن تهدید برای جان او یا بستگانش مضر است، از حیث جان، مال یا آبرو.

۱. شیخ انصاری، مکاسب، کتاب البیع، ص ۱۹۹، مبحث شرایط متعاقدين.

در این تعریف برای تحقق اکراه، چهار شرط ذکر شده است:

۱. از طرف غیر صورت گیرد. پس مواردی را که انسان خود برای جلب منفعت یا دفع ضرر دست به کاری می‌زند، شامل نمی‌شود.
۲. اکراه بر کاری انطباق می‌شود که مستقیماً بر آن اجبار شده است.
۳. همراه تهدید مالی یا جانی یا آبرویی است.
۴. تهدید اکراه‌کننده، باید عرفاً محتمل باشد.

با توجه به شروط بالا و با عنایت به اولین آیه‌ای که برای تأیید تقیه‌ی عمار با عبارت «الآن اکراه و قلبه مطمئن بالایمان» در مشروعیت تقیه نازل شده است، می‌توان تطابق تقیه و اکراه را در برخی موارد پذیرفت؛ چنان که این شروط در داستان عمار تحقق یافت و از طرف دیگر تعریف تقیه نیز بر آن منطبق است. اما اگر جایی با وجود این چهار شرط، تقیه صدق نکند، از موارد افتراق اکراه از تقیه می‌باشد که مثال آن را می‌توان، اکراه، شخص بر فروش اموال خود و یا طلاق زن خویش ذکر کرد؛ بدون آن که رعایت مصلحت دینی در آن شده باشد.

بنابراین نسبت بین تقیه و اکراه از نظر مصداق، عموم و خصوص من وجه است؛ اگرچه نسبت مفهومی آنها تباین است.

اما آیا اضطرار در اصطلاح حدیث و فقه، همان اکراه است؟ ظاهر لغت و حدیث رفع، آن است که اضطرار با اکراه تفاوت دارد؛ زیرا در حدیث رفع، اکراه (ما اکروهوا علیه) در کنار اضطرار (ما اضطروا الیه) آمده و دو مورد از موارد نه گانه‌ی رفع شمرده شده است. از تفاوت بین این دو تعبیر در حدیث رفع، درمی‌یابیم که در اضطرار بر خلاف اکراه پای غیر در میان نیست و خود انسان ناچار به انجام عملی می‌شود؛ زیرا اکراه با «علی» متعدی شده است و اضطرار با «الی». بنابراین اگر کسی بر

اثر شرایط زمانی و عوامل شخصی بر کاری مجبور شد، او را مضطر می‌نامند؛ اما مکره کسی است که از ناحیه‌ی شخص یا گروه یا سیستم خاصی مستقیماً بر کاری اجبار می‌یابد.

بنابراین می‌توان نسبت بین تقیه و اضطرار را عموم و خصوص من وجه دانست که موارد اجتماع آن، بخش وسیعی از تقیه است که انسان برای جلوگیری از ضرر، ناچار به اخفای حق یا اظهار خلاف آن می‌باشد. روایات «التقیة فی کل ضرورة» و «التقیة فی کل شیء و کل شیء اضطرر الیه ابن آدم فقد احله الله له» و امثال آن نیز می‌تواند ناظر به همین بخش باشد.

مصداق افتراق تقیه از اضطرار، موارد تقیه‌ی مداراتی، و مورد افتراق اضطرار از تقیه، مواردی است که ربطی به حق یا حکم شرعی ندارد؛ مانند این که انسان به لحاظ اجتماعی و معیشتی ناچار به فروش خانه یا عضوی از بدن خود می‌گردد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. معنای لغوی تقیه، اعم از معنای اصطلاحی آن در فقه و اصول و علم کلام می‌باشد.
۲. به دلیل روشن بودن معنای لغوی و اصطلاحی آن، علما در صدد تعریف جامع و مانع بر نیامده‌اند و از این رو تعاریف موجود در کتاب‌های آنان، کمتر مورد نقض و ابرام قرار گرفته است.
۳. تقیه به عنوان یک اصل دینی، اختصاصی به شیعه یا سنی نداشته و همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی اعصار از آن بهره گرفته‌اند؛ زیرا ملاک کلی تقیه، جلوگیری از ضرر و آزار است، و دفع ضرر محتمل از احکام ثابت و قطعی عقل و شرع است.

۴. منشأ تقیّه ایمان است، بر خلاف نفاق که منشأ آن بی‌ایمانی و انکار حق است.
۵. تقیّه دو گونه است: قولی و فعلی.
۶. مراد از ضرر در تعریف تقیّه، اعم از ضرر نفسی و مالی و آبرویی و مانند آنهاست.
۷. تقیّه در برابر جهاد و دفاع نیست، بلکه یکی از شکل‌های آن است.
۸. تقیّه در مقابل اذاعه است که نشانگر میزان ظرفیت و قابلیت ایمان است؛ اما اذاعه حاکی از شتاب‌زدگی، کم‌ظرفیتی، خودنمایی، شک و تردید است.
۹. تقیّه مفهوماً غیر از اکراه و اضطرار است، اما به لحاظ مصداقی با آنها اشتراکاتی دارد.
۱۰. تقیّه و توریه نیز دو مفهوم جداگانه‌اند؛ اگرچه مصداقی مشترک هم دارند.

صفحه سفید

صفحه سفید

فصل سوم

اقسام تقیّه

تقیّه، به عنوان مقدمه‌ی واجب برای رسیدن به واجبی دیگر، مورد استفاده قرار می‌گیرد، مانند توسل به تقیه برای حفظ جان که واجب است. وجوب نفسی، آن است که خود تقیه، واجب باشد، نه مقدمه‌ی واجب. از روایات چنین برمی‌آید که نفس رازداری و مخفی کردن اسرار از دولت باطل، گاهی واجب است؛ به طوری که اگر رازداری رعایت نشود، مذهب حق در معرض زوال و انقراض قرار می‌گیرد.

تقیّه‌ی خوفی، شامل حفظ دین، جان خود و یاران، حفظ مال و حفظ آبرو می‌شود. بنابراین دایره‌ای فراخ دارد و طیف بسیار گسترده‌ای را شامل می‌گردد؛ زیرا اقلیتی که در کنار و یا زیر سایه‌ی حکومت اکثریت زندگی می‌کنند، برای حفاظت از جان و عرض و ناموس و اموال‌شان، چه در قلمرو حیات فردی و چه در سپهر اجتماعی، از تقیه ناگزیرند. بنابراین تقیه‌ی خوفی، با نظرداشت اهداف آن، انواع مختلفی دارد که برخی از آنها به این شرح است:

۱- ۱. تقیه برای حفظ دین

- امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

استعمالُ التقیّةِ لصیانةِ الدین و الإخوان؛^۱

کاربرد تقیه، برای صیانت از دین و برادران ایمانی است.

- نقل شده است که امام موسی بن جعفر علیه السلام از یکی از اصحاب‌شان

سؤال کردند:

لو جعل إليك التمني في الدنيا ما كنت تتمني؟ قال: كنت أتمني أن

أرزق التقيّة في ديني و قضاء حقوق إخواني. فقال علیه السلام: أحسنت!

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۵.

در این فصل از تقسیماتی سخن می‌گوییم که بنفسه مقصودند؛ بر خلاف فصلی که به اقسام تقیه از حیث احکام آنها می‌پردازد. در اقسام تقیه از حیث احکام، تقسیمات کلی تقیه بیان می‌شود و حکم تقیه در دو قسم تکلیفی و وضعی بیان می‌گردد. در این فصل به توضیح اقسام تقیه از جهت ماهیت آنها می‌پردازیم.

تقیّه از منظر ذات و ماهیت آن، چند گونه است:

۱. تقیه‌ی خوفی

گاهی انگیزه و منشأ تقیه، بیم جان یا خوف از اتلاف مال یا بی‌آبرویی یا مانند آن است که به آن تقیه‌ی خوفی می‌گویند. امام خمینی علیه السلام در بحث اقسام تقیه می‌فرماید:

قد تقدّم أنّ التقيّة علي ما يظهر من الأخبار علي أقسام: منها: ما

يستعمل لأجل الخوف علي النفس و العريض و المال. فهذه ليست

واجبةً لنفسها بل الواجب حفظ النفس عن الوقوع في الهلكة و تكون

التقيّة مقدّمة له.

در تقسیم امام خمینی، تقیه به حسب ذات، به دو قسم واجب غیری و واجب نفسی تقسیم می‌شود. وجوب غیری تقیه، هنگامی است که

أَعْطُوهُ الْفَيِّ دَرَهْمٌ.^۱

- في الاحتجاج، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «وَأَمْرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ وَ
عَلِمْنَا الَّذِي أَوْ دَعْنَاكَ...»^۲

مراد از صیانت دین، ممکن است اصل دین و یا دین شخصی باشد. سکوت بیست و پنج ساله‌ی امام علی علیه السلام و خانه‌نشینی و قبول آن همه سختی و مشقت، برای حفظ دین بود. شاید بتوان تغییر مبارزه از فاز نظامی به فاز فرهنگی در دوره‌ی امامت حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام را هم از همین باب دانست.

۱ - ۲. تقیه برای حفظ جان خود و یاران

یکی از مهم‌ترین مصادیق حفظ جان به وسیله‌ی تقیه، حفظ امنیت جانی امت و جلوگیری از ریختن خون مردم است. امام حسن مجتبی علیه السلام هنگام امضای معاهده‌ی صلح با معاویه فرمود:

وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي اخْتَلَفَ فِيهِ أَنَا وَمَعَاوِيَةُ إِذَا مَا أَنْ يَكُونَ حَقًّا أَمْرًا
فَهُوَ أَحَقُّ بِمَنِّي وَإِنَّمَا أَنْ يَكُونَ حَقًّا هُوَ لِي، فَقَدْ تَرَكْتُهُ إِرَادَةً لِصَلَاحِ
الْأُمَّةِ وَحَقِّنْ دِمَائِهَا؛^۳

این [=حکومت] که من و معاویه در آن اختلاف داریم، یا حقی است که صاحب آن به آن سزاوار است، پس او از من سزاوارتر است [زیرا مردم را منقاد خود کرد] و یا حق من است، که در این صورت، برای حفظ صلاح امت، آن را رها کردم و نیز برای حفظ خون‌های مردم.

۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۳.

۲. همان، ص ۲۲۹.

۳. همان، ج ۴۴، ص ۶۲.

آن حضرت در روایت دیگر می‌فرماید:

إِنَّ التَّقِيَّةَ يَصْلَحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً لِمُصَاحِبِهَا مِثْلَ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ فَإِنَّ تَرَكَهَا
أَهْلَكَ أُمَّةً وَتَارَكَهَا شَرِيكٌ مِّنْ أَهْلِكِهِمْ؛^۱

با تقیه، خداوند متعال کار امت را به صلاح می‌رساند. هرکس با تقیه، سبب شود که چنین صلاح و موفقیتی نصیب امت اسلامی گردد، خداوند ثواب اعمال همه‌ی امت را به او عطا خواهد کرد. کسی که تقیه را ترک کرده، سبب هلاکت امت شود، در عقاب این هلاکت و گناه آن شریک است.

تقابل دو تعبیر «اصلاح» و «هلاکت»، نشانه‌ی اهمیّت حفظ وحدت و اتحاد و انسجام امت اسلام است.

تقیه، برای حفظ جان رهبر و پیشوای معصوم، برترین نوع تقیه است؛ زیرا با حفظ جان او، کانون نهضت محفوظ می‌ماند و تشتت و پراکندگی پدید نخواهد آمد و وحدت امت به تفرقه مبدل نخواهد شد. به همین نسبت، ائمه علیهم السلام تا زمانی که امر اهمی پیش نمی‌آمد، با به کارگیری تقیه، جان خود و اصحاب و شیعیان را حفظ می‌کردند. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

أَفْطِرُ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي.^۲

نیز امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ يَصُونَ بِهَا نَفْسَهُ وَإِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ.^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۲.

۲. همان، ج ۷، ص ۹۵.

۳. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۴.

۱-۳. تقیه برای حفظ مال

روایات فراوانی به این مضمون (تقیه برای حفظ مال) در کتب روایی وارد شده است که فقهای عظام آنها را بررسی و ملاک حکم قرار داده‌اند؛ از جمله:

- احمد بن عیسی در کتاب *نوادر* از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند:

قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنَّ معي بضائع للناس ونحن نمرّ بها علي هؤلاء العشار، فيحلفوننا عليها فنحلف لهم. فقال عليه السلام: وددتُ أنّي أقدر علي أن أجزئ اموال المسلمين كلّها وأحلف عليها. كلّما خاف المؤمن علي نفسه فيه ضرورة فله فيه التقية^۱

احمد بن عیسی می‌گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: همراه من، اموال و اشیایی از مردم است و ما با این اشیاء، از میان عشار و مالیات‌گیران حکومتی عبور می‌کنیم. آنان، ما را قسم می‌دهند و ما هم [به دروغ] قسم یاد می‌کنیم. حضرت فرمودند: من دوست دارم که اموال مسلمانان را حفظ کنم و بر آن قسم خورم. هرگاه که مؤمن در حال خوف بر جان خود، این‌گونه قسم یاد کند، تقیه کرده است.

- در روایت دیگری، راوی از امام علیه السلام درباره‌ی قسم تقیه‌ای در مقابل مأموران جمع‌آوری مالیات سؤال می‌کند:

عن أحدهما، في رجل حلف تقية، فقال عليه السلام: إنَّ خِفْتُ علي مالك ودمك، فأحلف، ترده بيمينك، فإن لم تر إن ذلك يرد شيئاً فلا تحلف لهم؛^۲

۱. وسائل الشيعه، ج ۲۳، ص ۲۲۷.

۲. همان، ص ۲۲۴.

از امام علیه السلام درباره‌ی مردی که از روی تقیه قسم یاد کرده است، پرسیدند: فرمودند: اگر بر مال و جانت ترسیدی، قسم یاد کن و [خطر] را با قسم از خود دور ساز، اما اگر دیدی که سوگند، خطر را بر طرف نمی‌سازد، پس قسم یاد نکن.

- در دو روایت، درباره‌ی قسم دروغ (تقیه‌ای) برای رهایی مال برادر مؤمن از چنگال مأموران مالیاتی حکام ظالم، از امام رضا علیه السلام سؤال می‌شود. پاسخ امام علیه السلام به هر دو سؤال، «لا جناح» است:

وعن رجل يخاف علي ماله من السلطان، فيحلف لينجو به منه، قال: لا جناحَ عليه. وسأله: هل يحلف الرجل علي مال أخيه، كما يحلف علي ماله؟ قال: نعم؛^۱

از امام علیه السلام درباره‌ی شخصی که برای رهایی مال خود از دست سلطان، سوگند یاد می‌کند، پرسیدند. امام علیه السلام فرمودند: اشکال ندارد. پرسیدم: آیا برای حفظ مال برادرش نیز می‌تواند قسم یاد کند، همان‌طور که برای مال خود قسم خورده است؟ فرمودند: آری.

- و قال الصادق عليه السلام: ... فهو أن يحلف الرجل في خلاص إمرئ مسلم أو خلاص ماله من متعدّ يتعدى عليه من لص أو غيره...^۲

آیا غیر از سوگند تقیه‌ای، برای حفظ مال خود و دیگران، می‌توان معاصی دیگری را نیز به همین هدف مرتکب شد؟ مثلاً اگر حفظ مال، موقوف به شرب نبیذ شد، تکلیف چیست؟ حضرت امام در بحث

۱. همان.

۲. همان.

مکاسب، جواز سوگند تقیّه‌ای را برای حفظ مال، به سایر محرمات سرایت نداده، می‌فرمایند:

و کذا لا یصحّ التّشبیُّ بها ورد فی روایات عدیده من جواز الحلف کذباً لأنّ جاء مال مؤمن من العشار أو الصّ و غیره، ضرورة عدم جواز التعدّي منه إلی سائر المعاصی... فلو توقّف أنجاء مال مؤمن من العشار أو غیره و کذا الاصلاح بین المؤمنین علی معصیة أُخري، کسب النبی ﷺ و شرب الخمر، لا یمكن الالتزام بالجواز كما هو واضح. فتحصل من جمیع ذلك عدم دلیل علی جواز ارتکاب المحرم لحفظ مالٍ أو عرضٍ. فلو دلّ دلیل علی وجوب حفظ شیء مطلقاً لا بد من ملاحظه الأهم و معامله باب التزاحم. ثم لو قلنا بجواز التقیة فی هذا المورد فلا شبهة فی عدم جواز الإضرار بالغير لدفع الإضرار عن مؤمنٍ آخرٍّ و هو واضح؛^۱

نیز نمی‌شود برای جواز سوگند دروغ برای حفظ مال مؤمن از مالیات‌گیران دستگاه ظالم یا دزد و مانند آن، به آنچه در روایات آمده است، تمسک جست؛ زیرا از موارد مطرح (دم و نظیر آن) در این روایات نمی‌توان به معاصی دیگر تعدی کرد. لذا اگر آزاد کردن مال مؤمن از دست عشار و جز آن و نیز اصلاح بین مؤمنان، متوقف بر معصیت و گناهی مانند سبّ نبی یا شرب خمر باشد، نمی‌توان ملتزم به جواز شد.

آنچه از مطالب گذشته به دست می‌آید، این است که دلیلی بر جواز ارتکاب فعل حرام به جهت حفظ مال یا آبرو در دست

۱. امام خمینی، مکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۲۴۶.

نیست. لذا اگر دلیلی به صورت اطلاق، دلالت کند بر وجوب حفظ چیزی به طور عموم، باید ملاحظه‌ای اهم و مهم را کرد و به مرجحات باب تراحم رجوع کرد. در نهایت، اگر قائل به جواز تقیّه در چنین مواردی شدیم، بدون شک، نمی‌توان برای دفع ضرر از مؤمنی، مرتکب اضرار به غیر شد.

۱- ۴. تقیّه برای حفظ آبرو

در این خصوص می‌توان از روایات عام باب تقیّه، مانند «التقیة فی کلّ ضرورة و صاحبها أعلم بها حین تنزل به» و...^۱ استفاده کرد؛ به‌ویژه آن که گاهی حفظ آبرو از حفظ مال مهم‌تر است و در این موارد شاید به کارگیری تقیّه برای حفظ آبرو، اولی و انسب باشد. تفصیل آن، خواهد آمد.

۲. تقیّه‌ی مداراتی

تقیّه‌ی مداراتی در مقابل تقیّه‌ی خوفی است؛ زیرا ترس در آن راه ندارد و پای حفظ جان و مال و آبرو در میان نیست؛ بلکه این نوع تقیّه، برای حسن معاشرت با اکثریت مسلمانان (عامه) تشریح و طراحی شده است. در حقیقت، این نوع تقیّه، نشان‌دهنده‌ی اهتمام فوق‌العاده‌ی پیشوایان مذهب تشیع به حفظ همزیستی مسالمت‌آمیز و حفظ وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان است و نهایت انعطاف‌پذیری پیروان مذهب اهل بیت علیهم‌السلام را در نظر جهانیان به نمایش می‌گذارد.

در این زمینه، روایات فراوانی از سوی ائمه‌ی طاهریین علیهم‌السلام به دست ما رسیده است که در چند گروه می‌گنجد:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۲۲۵.

۲- ۱. حفظ وحدت

این نوع تقیه، در عمل و رفتار ائمه علیهم السلام فراوان مشاهده می‌شود و مورخان و محدثان نمونه‌های بسیاری را در کتب تاریخی و حدیثی ذکر کرده‌اند. مرحوم علامه‌ی مجلسی در کتاب *الفتن و المحن* در بحث بیعت علی ابن ابی طالب علیه السلام، به تفصیل به آن پرداخته و از ابراهیم الثقفی مؤلف کتاب *الغارات* نقل کرده است که علی علیه السلام به «بریده» فرمان داد تا با متولیان حکومت بیعت کند:

جاء بُرَيْدَةُ حَتَّى رَكَزَ رَأْيُهُ فِي وَسْطِ أَسْلَمَ. ثُمَّ قَالَ: لَا أَبِيعُ حَتَّى يَبِيعَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا بُرَيْدَةُ! ادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ؛ فَإِنْ اجْتَمَعَهُمْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ الْيَوْمَ؛^۱

بریده اعلام کرد: من بیعت نمی‌کنم تا این که علی ابن ابی طالب بیعت کند. امام فرمودند: ای بریده، وارد شو در آنچه مردم وارد شده‌اند؛ زیرا امروز، اجتماع مردم برای من محبوب‌تر است از اختلاف آنان.

مرحوم صاحب *وسائل*، تحت عنوان «باب استحباب حضور الجماعة خلف مَنْ لَا يِقْتَدِي بِهِ لِلتَّقِيَّةِ وَ الْقِيَامِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَعَهُ» روایات فراوانی را از ائمه علیهم السلام در این‌باره نقل کرده است؛ از جمله:

- عن أبي عبد الله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ؛^۲

کسی که پشت سر آنان در صف اول جماعت نماز بگزارد، مانند

۱. بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۹۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۱.

کسی است که در صف اول پشت سر حضرت رسول نماز گزارده است.

- احمد بن محمد بن عیسی، فی نوادره عن عثمان بن عیسی، عن سماعه، قال: سألتُهُ عن مناكحتهم و الصلاة خلفهم؟ فقال عليه السلام: هذا أمر شديد، لن تستطيعوا ذلك. قد أنكح رسول الله صلى الله عليه وسلم و صلّي علي عليه السلام و راءهم؛^۱ سماعه می‌گوید: از حضرت پرسیدم درباره‌ی ازدواج با عامه و نماز خواندن پشت سر آنان. فرمودند: این، کاری است سخت که شما توان آن را ندارید، ولی پیامبر صلى الله عليه وسلم با آنان مناکحه کرد و امام علی عليه السلام پشت سر آنان نماز خواند.

- علی بن جعفر فی کتابه، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: صلّي حسن و حسين خلف مروان و نحن نصلي معهم؛^۲

علی بن جعفر می‌گوید: موسی بن جعفر عليه السلام فرمودند: امام حسن و امام حسین علیهم السلام پشت سر مروان نماز می‌خواندند و ما هم با آنان نماز می‌خوانیم.

این روایات، اوج اهتمام ائمه علیهم السلام را به حفظ وحدت مسلمانان نشان می‌دهد و این که حکمت تشریح تقیه‌ی مداراتی در روابط و تعامل اجتماعی جامعه‌ی شیعی با برادران اهل سنت است؛ زیرا ابراز محبت و اعلام توحید کلمه در بین مسلمانان و حضور در مساجد عامه و اقامه‌ی نماز جماعت با آنان، چه در عصر ائمه علیهم السلام و چه در عصر کنونی، بهترین وسیله برای وحدت کلمه‌ی مسلمانان در هر عصر و زمان است.

۱. همان.

۲. همان.

۲-۲. ادای حقوق مسلمانان

شیعیان که از آغاز پیدایی در اقلیت به سر می‌بردند، برخی از آنان تصور می‌کردند که آنان فقط موظف به رعایت حقوق برادران شیعه‌ی خود هستند و جز آن، وظیفه‌ای بر عهده ندارند و احتمالاً نسبت به رعایت حقوق سایر مسلمانان، چندان احساس تکلیف یا همبستگی نمی‌کردند. از این رو است که امام صادق علیه السلام در روایتی، آنان را از این اشتباه و کار ناپسند باز می‌دارد:

محمّد بن علی بن الحسین، باسناده عن زید الشّحام، عن أبي عبد الله علیه السلام أنّه قال: يا زید! خالطوا الناس بأخلاقهم صلّوا في مساجدهم وعودوا مرضاهم، وأشهدوا جنازتهم، وإن استطعتم أن تكونوا الأئمة والمؤذنين، فافعلوا؛ فإنكم إذا فعلتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفریة رحم الله جعفرًا. ما كان أحسن ما يودّب أصحابه! وإذا تركتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفریة، فعل الله بجعفر ما كان أسوأ ما يودّب أصحابه؛^۱

امام صادق علیه السلام به زید بن شحام فرمود: با مردم (عامه) معاشرت کن به آداب خودشان، در مساجدشان نماز بگذار، به عیادت بیمارانشان برو، جنازه‌هایشان را تشییع کن. اگر می‌توانید، امامت جماعت یا اذان‌گوی آنان باشید، دریغ نکنید؛ زیرا اگر این کار را انجام بدهید، آنان می‌گویند: اینان جعفری هستند، خدا رحمت کند (امام) جعفر را! چه نیکو ادب کرده است اصحاب خود را! اما اگر ترک کنید این کارها را، می‌گویند: اینان، جعفری هستند، خدا مجازات کند جعفر را! چه بد تربیت کرده است اصحابش را!

۱. همان، ج ۸، ص ۴۳۰.

در این حدیث، مراد از «ناس» در بیان امام علیه السلام به قرینه‌ی سایر عبارات روایت، اکثریت اهل سنت است.

در روایت معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

قلت له: كيف ينبغي لنا أن نصنع فيما بيننا وبين قوما وبين خلطاننا من الناس من ليسوا علي أمرنا؟ فقال: تنظرون إلي أئمتكم الذين تقتدون بهم فتصنعون ما يصنعون. فوالله إثم ليعودون مرضاهم ويشهدون جنازهم، و يقيمون الشهادة لهم و عليهم و يؤدون الأمانة إليهم؛^۱

به امام ششم عرض کردم: چگونه معاشرت کنیم با قومی که بر عقیده‌ی ما نیستند؟ فرمودند: به پیشوایان خود نگاه کنید؛ به همان کسانی که به آنان اقتدا می‌کنید. همان کاری را که آنان می‌کنند، شما بکنید. به خدا سوگند، پیشوایان شما به عیادت بیماران آنان می‌روند و جنازه‌هایشان را مشایعت می‌کنند و به نفع یا علیه آنان شهادت می‌دهند و امانات خود را نزد آنان می‌سپارند.

در روایت دیگری امام علیه السلام رابطه‌ی متقابل میان شیعیان (اقلیت) و اهل سنت (عامه/ اکثریت) را به صورت روشن‌تر و واضح‌تری بیان می‌فرماید:

قال أبو عبد الله علیه السلام: عليكم بالصلاة في المساجد و حسن الجوار للناس و إقامة الشهادة و حضور الجنائز؛ إنه لا بد لكم من الناس إن أحداً لا يستغني عن الناس حياته، و الناس لا بد لبعضهم من بعض؛^۲

بر شما باد نماز خواندن در مساجد و حسن همجواری با مردم و اقامه‌ی شهادت و حضور پای جنایز آنان. همانا شما به مردم نیاز

۱. همان، ج ۱۲، ص ۶.

۲. همان، ص ۷.

دارید. هیچ فردی در زندگانی بی‌نیاز از مردم نیست. مردم به هم نیازمندند.

ملاحظه‌ی روایات تقیه‌ی مداراتی، نشان‌دهنده‌ی آن است که سیاست نظام اسلامی بر مدارات با مردم استوار است. تاریخ، نمونه‌های فراوانی از این قبیل گفتارها و رفتارهای معقول و خردمندانه را برای ما به یادگار گذاشته است. چه بسیار اشخاصی که علی‌رغم داشتن فکر مخالف با امامت ائمه‌ی اطهار^{علیهم‌السلام} بر اثر حسن برخورد و عمل نیکو و شایسته‌ی اصحاب ائمه^{علیهم‌السلام} جذب پیشوایان معصوم شیعه شدند. بسا دشمنانی که از این رهگذر دوست شدند و به اردوگاه تشیع پیوستند. متأسفانه این شیوه‌ی پسندیده، گاهی جای خود را به تندگویی و درشت‌خویی می‌دهد و دوست و دشمن را می‌پراکند.

گفتنی است که مدارا با خلق، منحصر به دوران ضعف نیست. بر مسلمانان و شیعیان است که هنگام قدرت‌مندی و اقتدار و در زمانه‌ای که زمام امور در دستان آنان است، همچنان بر مهر باشند و حقوق دیگران را ضایع نگردانند؛ چنان‌که علی^{علیه‌السلام} در همه‌ی دوران حکومتش چنین بود و هرگز از قدرت سیاسی خود برای انتقام سود نبرد و بر دشمن همان‌قدر سخت گرفت که بر دوست و همراه می‌گرفت.

حکمت مدارا با خلق و مهربانی با همه‌ی مردم در روایت زیر، به شیواترین بیان، آمده است:

حذیقۀ بن منصور می‌گوید:

سمعت أبا عبد الله^{علیه‌السلام}: مَنْ كَفَّ يَدَهُ عِلي النَّاسِ فَإِنَّهَا يَكْفِ عَلَيْهِمْ يَدًا
واحدة و يكفون عنهم أيادي كثيرة؛^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۱۹، ح ۷۳.

کسی که خود را از مردم بازمی‌دارد، یک نفر را از مردم بازداشته است، اما خود را از همه‌ی مردم محروم کرده است.

۲-۳. حفظ آبروی تشیع و پیشوایان

گروهی از شیعیان که سعی داشتند همه جا طبق مذهب حق خود عمل کنند، همیشه از سوی اکثریت سنی مورد عیب‌جویی و ایذا و زخم زبان و دشنام قرار می‌گرفتند؛ زیرا آنان نسبت به مذهب اهل بیت^{علیهم‌السلام} جاهل بودند و مثلاً نمی‌دانستند بر طبق مذاهب اهل سنت، متعه حرام است. ائمه‌ی اهل بیت^{علیهم‌السلام} پیوسته از پیروان خود می‌خواستند که در جامعه به گونه‌ای عمل کنند که برای مذهب تشیع و رهبران آن کسب آبرو کنند. به عنوان نمونه از امام صادق^{علیه‌السلام} روایت شده است:

- ليس منّا من لم يلزم التّقية و يصوننا عن سفلة الرعية.^۱

... فَإِنَّ الرَّجَلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرِعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَحَسَنَ خَلْقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ: «هَذَا جَعْفَرِي، فَيَسِّرُنِي ذَلِكَ، يَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ السَّرُورُ وَ قِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛^۲

هر یک از شما اگر در دینش تقوا پیشه کند و در گفتار راستگو باشد و امانت را به صاحبش برگرداند و اخلاق خود را با مردم نیکو کند، در حق او می‌گویند: «او جعفری است.» این حسن شهرت، مرا خوشنود خواهد کرد و چنین شخصی موجب شادمانی من می‌گردد. [نیز] می‌گویند: این ادب جعفر بن محمد است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۶.

- ... کونوالنا زیناً و لا تکنونوا علینا شیناً، حببونا إلی الناس و لا تبغضونا إلیهم، فجزوا إلینا کل مودة و ادفعوا عنا کل شر...^۱

زبینه‌ی ما باشید، نه سبب شرمساری ما. محبت ما را به سوی مردم و در میان آنان ببرید و آنان را بر ما خشمگین نسازید. همه‌ی مودت و دوستی‌ها را به سوی ما بکشانید و همه‌ی شرور و پستی‌ها را از ما دفع کنید.

۲ - ۴. توسعه و امنیت برای شیعیان

زنده نگه‌داشتن اقلیت شیعه در جامعه‌ی تحت سلطه‌ی اکثریت غیر معتقد و یا معاند و ظالم، از پیچیده‌ترین برنامه‌های رهبری جامعه‌ی تشیع است. شیعیان، برای ادامه‌ی حیات اجتماعی خود در جامعه‌ای که آنان را نمی‌پذیرفتند، با نگرانی‌ها و دشواری‌های بسیاری مواجه بودند. در روزگاری که ادای آزادانه‌ی فرائض غیر ممکن می‌نمود، شیعیان ناچار بودند برای حفظ معتقدات خود، در حاشیه‌ی جامعه محیطی اختصاصی برای خود فراهم آورند و در همان‌جا به سر برند. اما ادامه‌ی این حالت، قطعاً جامعه‌ی شیعی را به انزوا و عزلت می‌کشاند و صولت سیاسی را از آنان می‌گرفت. همچنین این وضعیت، بهترین حربه‌ی تبلیغی علیه شیعیان به شمار می‌آمد.

بدین جهت، ائمه‌ی معصوم^{علیهم‌السلام} ناگزیر پیروان خود را به گونه‌ای هدایت و فرماندهی کردند که اولاً جلو روحیه‌ی یأس و انزواطلبی شیعیان گرفته شود و از سوی دیگر، خون تازه‌ای در رگ‌های این اقلیت آسیب‌پذیر وارد گردد و حیات مجددی برای آنان فراهم آید. از این رو

۱. همان، ص ۸.

برنامه‌های راهبردی ائمه^{علیهم‌السلام} در هر دوره‌ی زمانی، به فراخور شرایط و سطح فهم مخاطبان، به عموم شیعیان ابلاغ می‌شد. روایات زیر، حکایت از آن ابلاغ‌ها و برنامه‌ها دارد:

- امام صادق^{علیه‌السلام} می‌فرماید:

والله، لحدثنی ابي^{علیه‌السلام} أن الرجل کان یكون فی القبيلة من شیعة علی^{علیه‌السلام} فیکون زینها، آداهم للأمانة و أقضاهم للحقوق و أصدقهم للحديث، إلیه وصایاهم و ودائعهم؛^۱

به خدا سوگند، پدرم به من فرمود که افرادی از گروه شیعه وجود دارند که زینت‌بخش شیعه‌اند. اینان از هر کس در ادای امانت، کوشاترند و حقوق دیگران را بیشتر از همه کس رعایت می‌کنند و در سخن گفتن از همگان راستگوترند. مردم، وصایا و امانات خود را به آنان می‌سپارند... .

- عن خیثمة، عن ابي عبد الله^{علیه‌السلام} قال: أبلغ موالینا السلام، و أوصیهم بتقوی الله و العمل الصالح و أن یعودوا صحیحهم مریضهم، و لیعدوا غنیهم علی فقرهم و أن یشهد حییهم جنازة میتهم و أن یتلاقوا فی بیوتهم و أن یتفاوضوا علم الدین؛ فإن ذلك حیاة لأمرنا، رحم الله عبداً أحيی أمرنا؛^۲

خیثمه می‌گوید: حضرت صادق^{علیه‌السلام} فرمودند: سلام ما را به دوستانمان برسان و آنان را به تقوای الهی و عمل صالح و عیادت بیماران و دستگیری از فقرا و تشییع جنازه‌ی اموات و ملاقات با

۱. همان، ج ۱۲، ص ۶.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۷.

هم در منزل و گفت و گو با یکدیگر درباره‌ی علوم دینی، سفارش کن؛ زیرا این‌گونه کارها، سبب احیای امر ما خواهد شد. خداوند رحمت کند بنده‌ای را که امر (مکتب) ما را زنده بدارد.

- از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نقل شده است که فرمود:

وَسَّعَ لَهُمْ فِي التَّقِيَّةِ بِجَاهِرُونَ بِإِظْهَارِ مَوَالِيَةِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مَعَادَاةِ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِذَا قَدَرُوا وَ يَسْتُرُونَهَا إِذَا عَجَزُوا...؛

خداوند برای شیعیان آل محمد علیهم السلام [در تشریح تقیه] گشایشی قرار داد تا هرگاه که امکان دارد آشکارا دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان او را اعلام دارند و هرگاه که نتوانستند، آن را پنهان کنند.

- ابوعلی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

إِنَّ لَنَا إِمَامًا مُخَالَفًا وَ هُوَ يَبْغِضُ أَصْحَابَنَا كُلَّهُمْ؟ فَقَالَ عليه السلام: مَا عَلَيْكَ مِنْ قَوْلِهِ. وَاللَّهِ! لَنْ كُنْتَ صَادِقًا لِأَنْتَ أَحَقُّ بِالْمَسْجِدِ مِنْهُ، فَكُنْ أَوَّلَ دَاخِلٍ وَ آخَرَ خَارِجٍ، وَ أَحْسِنِ خُلُقَكَ مَعَ النَّاسِ وَ قُلْ خَيْرًا؛^۱

برای ما، امام جماعتی مخالف وجود دارد که از همه‌ی ما بیزار است. امام علیه السلام فرمودند: از سخن او گزندی به شمار نمی‌رسد. پس اولین کسی باش که وارد مسجد می‌شوی و آخرین کس باش که خارج می‌شوی. با مردم خوش اخلاق باش و با آنان به خوبی سخن بگو.

۳. تقیه‌ی کتمانی

تقیه‌ی کتمانی، پوشاندن اسرار اجتماعی و رازداری در امور کلان است. در این نوع تقیه، شخص خاصی در معرض خطر نیست که برای

۱. همان، ج ۸، ص ۳۰۰.

رفع خطر و نجات خود تقیه کند؛ بلکه خطر متوجه کیان و مجموعه‌ی جامعه‌ی دینی است. در کتاب *وسائل الشیعه* باب ویژه‌ای برای روایات تقیه‌ی کتمانی باز شده است و مرحوم امام خمینی علیه السلام نیز به دلیل برخورداری از دیدگاه حکومتی و اجتماعی، به این نوع از تقیه توجه خاصی کرده‌اند:

و منها ما تكون واجبةً لنفسها و هي ما تكون مقابلةً للإذاعة فتكون بمعنى التحفظ عن إفشاء المذهب و عن إفشاء سرّ اهل البيت، فيظهر من كثيرٍ من الروايات أَنَّ التَّقِيَّةَ التي بالغ الأئمة عليهم السلام هي شأنها هي هذه التَّقِيَّة. فنفس إخفاء الحق في دولة الباطل واجبةٌ و تكون المصلحة فيه جهاتٍ سياسيةً دينيةً ولو لا التَّقِيَّةَ لصار المذهب في معرض الزوال و الانقراض؛^۱

از جمله اقسام تقیه، تقیه‌ای است که وجوب نفسی دارد و این قسم، مقابل افشاگری و اذاعه است. این نوع تقیه، به معنای تحفظ و خودداری از افشای مذهب و اسرار اهل بیت علیهم السلام است. از روایات هم معلوم می‌شود که تقیه‌ی مورد اهتمام ائمه علیهم السلام همین قسم است. پنهان کردن حق در دولت باطل، واجب است. مصلحت در این‌جا، همان جهات سیاسی و دینی است. اگر این‌گونه موارد از مصادیق تقیه نباشد، مذهب حقه در معرض زوال و نابودی قرار خواهد گرفت.

آیه الله مکارم شیرازی این قسم (تقیه‌ی کتمانی) را، قسم مستقل و جدایی نمی‌داند و می‌نویسد:

۱. امام خمینی، رساله فی التَّقِيَّة، ص ۱۸۵.

و قد يقال أنّ هنا قسماً ثالثاً لها و هو ما يقابل الإشاعة و إذاعة السرّ - و أنّه حكمٌ سياسيٌّ شرعٌ لحفظ المذهب، و لو لم يكن هناك خوفٌ عليّ أحد أو مجال لجلب المودة و توحيد الكلمة. و قد عُقد له في الوسائل باباً يخصّه و أورد فيه أخباراً تدلّ عليّ المقصود... و مفادها و جوب كتمان العقيدة الحقّ أو إظهار غيره في الموارد التي تكون من الأسرار التي يجب كتمانها عن غير اهلها لما في إذاعتها عند غير أهله من الضرر. فهذا نوع من التقیّه و ينطبق عليه تعريفها، و مع ذلك ليس داخلًا في القسمين السابقين. ولكن الانصاف أنّه ممّا لا يمكن المساعدة عليه، بل هو في الحقيقة راجع الي القسم الأول و هو التقیّه في موارد الخوف؛^۱ قسم سومی که در این جا وجود دارد، همان خودداری از افشای اسرار است. این تقیّه، حکم سیاسی است که برای حفظ مذهب تشریع شده است، هر چند ترس یا جلب دوستی و وحدت کلمه در میان نباشد. در کتاب شریف وسائل، باب جداگانه برای آن باز شده و روایات و احادیثی که بر وجوب کتمان عقیده‌ی حقّ، دلالت دارد، در آن جمع شده است... انصاف، این است که این قسم، قسم جداگانه‌ای نخواهد بود و به همان قسم اول، یعنی تقیّه‌ی خوفی بازمی‌گردد.

مرحوم آیه الله خوئی ضمن پذیرش تقیّه‌ی کتمانی، می‌فرماید:

و أمّا إذاعة أسرارهم^۲ و كشف الستّر عن خصوصياتهم و مزایا شیعتهم عند العامة أو غیرهم، فهي محرمة في نفسها. فإنّ الكشف عن أسرار الأئمة^۳ للمخالفين أو غیرهم، مرغوب عنه عندهم، بل أمر

۱. القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۲ و ۴۹۱.

مبغوض. و قد نهي عنه في عدة روايات و في بعضها: «إنّ مَنْ أذاع أسرارهم يمسّ حر الحديد» و لعل قتل معلي بن الخنيس أيضاً كان مستنداً إليّ ذلك حيث كُشِفَ عن بعض أسرارهم، صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين؛^۱

اما آشکار ساختن اسرار و خصوصیات ائمه^۲ و ویژگی‌های شیعیان آنان در نزد اهل سنت، کاری است حرام بالذات. چنین کاری، مورد اعراض، بلکه غضب اهل بیت^۳ است. این کار در شماری از روایات نهی شده است و در برخی از این احادیث آمده است: "کسی که اسرار ما را افشا کند، سوزش آتش را خواهد چشید." شاید قتل معلی بن خنيس، به دلیل همین افشاکاری‌های ناشیانه بوده است.

برای مشروعیت تقیّه‌ی کتمانی، می‌توان ایمان مؤمن آل فرعون را نیز مثال زد: و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم إیمانہ^۴ شاید تقیّه‌ی اصحاب کهف نیز از همین دست بوده است. این نوع تقیّه، در سیره‌ی ائمه اطهار^۵ رواج داشته است.

امام خمینی^۶ برای اثبات این نوع تقیّه می‌فرماید:

و يدل علي هذا القسم ما ورد في تفسير قوله تعالي: ويدرؤون بالحسنة السيئة^۷. قال الصادق^۸ في صحیحة هشام بن سالم: الحسنة: التقیّه، و

۱. آیه الله خوئی، التنقيح، ج ۵، ص ۳۲۰.

۲. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۸.

۳. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵۴.

السيئة: الإذاعة.^۱ و في تفسير قوله تعالى: ولا تستوي الحسنة ولا السيئة،^۲ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الحسنة: التقية، والسيئة: الإذاعة.^۳ فمقتضي مقابلتها للإذاعة، أنها هي الاستتار و الكتمان.^۴

تقابل بين «سيئه» و «حسنه» و تفسير آن به «اذاعه» و «تقيّه» که دو مفهوم متفاوت و متباین دارند، به خوبی مقصود را می‌رساند. امام خمینی سپس می‌افزاید:^۵

و يؤكد ما دلّت علي تقابل الكتمان و الإذاعة كرواية سليمان بن خالد قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا سليمان! إنكم علي دين من كتمه أعزّه الله، و من أذاعه أذلّه الله^۶ إلي غير ذلك من الروايات التي يظهر منها أن التقية هي الكتمان و الاسرار و الخباء؛^۷

تاکید می‌کند مطالب گذشته را روایاتی که کتمان و پنهان‌کاری را مقابل افشاگری معرفی کرده است؛ مانند روایت سلیمان بن خالد. او می‌گوید: حضرت صادق عليه السلام به من فرمودند: "شما بر دینی هستید که هر کس آن را پنهان دارد، خداوند او را عزیز می‌گرداند و کسی که آن را آشکار و افشا سازد، خداوند او را ذلیل

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۳.

۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۶.

۴. امام خمینی، رساله فی التقية، ص ۱۸۵.

۵. امام خمینی، الرسائل، ج ۲، رساله فی التقية، ص ۱۸۵.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۵.

۷. امام خمینی، رساله فی التقية، ص ۱۸۵.

می‌کند." و مانند روایات دیگری که ظاهر آنها، این است که تقیّه، همان کتمان و پنهان‌کاری است.

نیز ابی بصیر از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که آن حضرت در تفسیر آیه‌ی و یقتلون الأنبياء بغير حق فرمود:

أما والله، ما قتلوهم بأسياهم و لكن أذاعوا عليهم و أفسحوا سرهم، فقتلوا.^۱

این روایت، اذاعه‌ی اسرار را عامل قتل بسیاری از پیامبران دانسته است و نیز روایت حفص الأبيض از دیدار با امام صادق عليه السلام پس از شهادت معلى بن خنيس، نتیجه‌ی بی‌توجهی و افشای اسرار آل محمد عليهم السلام را روشن می‌سازد:

قال دخلت علي ابي عبد الله عليه السلام أيام قتل المعلي بن خنيس و قال: فقال لي: يا أبا حفص! إني نهيته المعلي عن أمر، فأذاعه، فاقبل بياتري. قلت له؛ إن لنا حديثاً من حفظه حفظه الله عليه دينه و ديناه، و من أذاعه علينا سلبه الله دينه. يا معلي! لا تكونوا أسري في أيدي الناس لحديثنا إن شأؤوا متوا عليكم و إن شأؤوا قتلوكم. يا معلي! إنه من كتم الصعب من حديثنا جعله الله نوراً بين عينيه و رزقه العز في الناس. يا معلي! من أذاع الصعب من حديثنا لم يمت حتى يعصه السلاح أو يموت بخبل. إني رأيت يوماً حزينا فقلت: ما لك إذا ذكرت أهلك و عيالك؟ فقال: نعم. فمسحت وجهه، فقلت: أين تراك؟ فقال: أراي في بيتي مع زوجتي و عيالي، فتركته في تلك الحال ملياً. ثم مسح

۱. همان.

وجهه فقلت: این تراک؟ فقال: أراني معك في المدينة. فقلت له: احفظ ما رايت، فلا تذعه. فقال لأهل المدينة: أن الأرض تطوي لي، فأصابه ما قد رايت؛^۱

اباحفص می‌گوید در ایام قتل معلی بن خنیس، بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم. حضرت فرمودند: ای اباحفص، من معلی را از افشای امری نهی کرده بودم، ولی او آن را آشکار ساخت و دچار چیزی (شهادت) شد که من آن را پیش‌بینی می‌کردم. برای ما حدیثی است که هر کس آن را نگه‌داری کند، خداوند دین و دنیای او را حفظ خواهد کرد و کسی که آن را افشا کند، خداوند دینش را از او خواهد گرفت. ای معلی، خودتان را برای حدیث ما اسیر مردم (عامه) نکنید، تا با شما مانند بردگان رفتار کنند و اگر خواستند بر شما منت بگذارند و آزادتان کنند و اگر اراده کردند، شما را به قتل برسانند. ای معلی، کسانی که حفظ کنند احادیث صعب (اسرارآمیز) ما را، خداوند آن را نوری قرار خواهد داد در میان دو چشمان وی و عزت در میان مردم را روزی او خواهد کرد. ای معلی، کسی که ضایع و آشکار سازد احادیث صعب [و اسرارآمیز] ما را نخواهد مرد تا این که سلاح او را خواهد گزید یا این که به مرگ خیل از دنیا برود. امام گفت: معلی را با چهره‌ای حزین و غم‌بار دیدم. از او پرسیدم: یاد خانواده‌ات افتاده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: نزدیک شو. نزدیک شد. او را مسح کردم. گفتم: چه می‌بینی. گفت: نزد خانواده‌ام هستم.

۱. التقیه فی فقه اهل البيت، به نقل از مختصر بصائر الدرجات، باب کتمان، ص ۹۸.

مدتی او را به همان حال گذاشتم. سپس او را مسح کردم. پرسیدم: در چه حالی؟ گفت: نزد شما هستم. گفتم: این سر را فاش مکن (اما) او به مردم مدینه گفت: من طی الارض کرده‌ام. وقتی این سر را فاش کرد، او را کشتند.

در این جا، این سؤال مطرح است که آیا کتمان از مخالفان حق و غیر آنان، مطلقاً واجب است؟

جواب آن است که اظهار حق، فقط برای کسی که دارای صلاحیت است و مورد وثوق و اطمینان است جایز است؛ اما نزد افراد و کسانی که به وثاقت آنان اعتمادی نیست، جایز نیست. روایات زیر دلالت بر این حقیقت دارند:

- داوود بن فرقد قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: «لا تُحدِّث حدیثنا إلاَّ أهلك أو من تثق به.»

- عبد الأعلى از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّه ليس من احتمالِ أمرنا التصديقُ له و القبولُ فقط، من احتمالِ أمرنا سترُهُ و صيانتُهُ من غيرِ أهله. فأقرئهم السلامُ و قل لهم: رحم الله عبدًا اجترَّ مؤدَّة الناسِ إلي نفسه، حدَّثوهم بما يعرفون، و استرُّوا عنهم ما يُنكرون. ثم قال: والله! ما الناصب لنا حرباً بأشدَّ علينا مؤونة من الناطق علينا بما نكره، فإذا عرفتم من عبد إذاعةً فامشوا إليه و ردُّوه عنها. فإن قَبِلَ منكم و إلاَّ فتملِّسوا عليه بمن يتقل عليه و يسمع منه؛ فإنَّ الرجل منكم يطلبُ الحاجةَ فيلطف فيها حتى تُقضي له، فالتُّوا في حاجتي كما تَلطفون في حوائجكم. فإنَّ هو قَبِلَ منكم و إلاَّ فادفِنوا كلامه تحت أقدامكم و لا تقولوا: إنَّه يقول

و يقول؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يُحْمَلُ عَلَيَّ و عليكم. أما والله! لو كنتم تقولون ما أقول لأقررت إنكم أصحابي.^۱

این حدیث که مضمون آن بارها در احادیث دیگر مشاهده شده است، حاکی از آن است که صرف اقرار به ولایت کافی نیست، بلکه کتمان و صیانت از اسرار آل محمد^{علیهم السلام} نیز لازم است. گفتنی است که ائمه‌ی شیعه^{علیهم السلام} خطر افشای اسرار را کمتر از خطر ناصیبان نمی‌دانستند و افشاکنندگان اسرار را از خود دور می‌کردند؛ زیرا می‌دانستند که خطر این دوستان نادان، بسی بیشتر از خطر دشمنان دانا است.

۴. تقیه‌ی اکراهی

چهارمین قسم از انواع تقیه، تقیه‌ی اکراهی است. برای مواجهه با خطر هلاکت و مرگ و ستم از سوی طاغوت و ظالم، تقیه‌ی اکراهی پیش‌بینی شده است. برخی از فقها این نوع تقیه را به تقیه‌ی خوفی باز می‌گردانند؛ ولی بنابر دیدگاه امام خمینی^{علیه السلام} تقیه‌ی اکراهی قسم مستقلی است که بنابر تقسیم مورد نظر ایشان، از نوع تقسیم تقیه بر محور متقی است. بنابراین تقیه‌ی اکراهی، تقیه‌ای است که فرد خاصی بنا به موقعیت خاصی که دارد، در وضعیت خاصی که بر او تحمیل شده است، اتیان می‌کند. ممکن است همین وضعیت برای دیگری، مشمول حکم تقیه را نباشد. به همین است که برخی از فقها دلیل تقیه‌ی اکراهی را غیر از تقیه‌ی خوفی دانسته‌اند. تقیه‌ی اکراهی، در مقابل تقیه‌ی کتمانی و مداراتی و دیگر اقسام تقیه‌هایی است که بر اساس تقسیم تقیه بر محور متقی پدید می‌آیند.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

گفتنی است که تقیه‌کننده، گاهی فردی عادی است و گاهی فردی است که از رؤسای مذهب به شمار می‌آید و دارای شأن و منزلت دینی یا غیر دینی است. طبیعی است که حکم هر گروه در امر تقیه با گروه دیگر تفاوت پیدا می‌کند. مبنای این تقسیم، تفاوت تقیه نسبت به شأن افراد، اعم از دینی، سیاسی و اجتماعی است.

امام خمینی^{علیه السلام} در آغاز بحث در خصوص تقسیمات تقیه می‌فرماید: (منها) کونها کسایر الاعذار والضرورات فرخصت للضرورة والاضطرار و یدخل فیها التقیه الإکراهیه، التي لم تتعرض لها هاهنا و فصلنا حولها فی الرسالة المعمولة فی المكاسب المحرمة.^۱

شاهد بر این که تقیه امام^{علیه السلام} با غیر امام^{علیه السلام} تفاوت دارد، روایت زراره است.

عن زرارة، قال: قلت له: فی مسح الخفین تقیه؟ فقال^{علیه السلام}: لا أتقی فیهن أحداً: شرب المسکر و مسح الخفین و متعة الحج. زرارة: «و لم یقل الواجب علیکم أن لا تتقوا فیهن أحداً».^۲

... زراره می‌گوید: امام^{علیه السلام} نگفت بر شما نیز واجب است که در آن سه مورد از کسی تقیه کنید.

معلوم است که دریافت زراره هم این بوده است که گاهی حکم تقیه برای امام^{علیه السلام} و غیر امام^{علیه السلام} فرق می‌کند. امام^{علیه السلام} در توضیح این تفاوت

۱. امام، در جلد دوم مکاسب محرمة، در تنبیه اول از بحث «حرمة الولاية من قبل الجائر»، ص ۲۲۱ می‌نویسد: «بل یشکل تحکیم الأدلة فیما إذا کان المکره بالفتح من الشخصیات البارزه الدینیة فی نظر الخلق، بحيث یكون ارتکابه لبعض القبائح موجبا لهتك حرمة الذهب و وهن عقائد أهله».

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

می‌گویند:

و رِبَاً يُقَالُ: إِنَّ تَرَكَ التَّقِيَّةَ فِيهَا مَخْتَصٌ بِالْإِمَامِ ۖ كَمَا فَهَمَ زُرَّارَةَ، إِمَّا لِأَنَّهُمْ كَسَائِرُ فُقَهَائِهِمْ فِي الْفِتْوَى وَ سُلَاطِينَ الْوَقْتِ لَا يَأْبُونَ عَنْ فَتْوَاهُمْ، بَلْ عَنْ الْجَمَاعَةِ حَوْلَهُمْ خَوْفًا مِنْ مَزَاحِمَتِهِمْ فِي رِئَاسَاتِهِمْ وَ لِهَذَا كَانُوا يَسْتَفْتُونَ مِنْهُمْ فِي قَبَالِ سَائِرِ الْفُقَهَاءِ، وَ إِمَّا الْمَعْرُوفِيَّةَ فَتَوَاهِمُ فِيهَا، بِحَيْثُ لَا تَنْفَعُ فِيهَا التَّقِيَّةَ كَمَا لَا يَبْعَدُ...^۱

و چه بسا گفته می‌شود که ترک تقیه در این مورد اختصاص به امام ۷ دارد؛ همچنانکه زراره هم این‌گونه فهمیده بود. این فهم و برداشت، یا برای این است که ائمه نیز مانند سایر فقهای عامه بوده‌اند در فتوا دادن، و سلاطین وقت، ابایی از فتوا دادن آنان نداشتند، ولی از اجتماع پیروان در اطراف آنان که با ریاست آنان تعارض پیدا می‌کرد، می‌ترسیدند. و از این رو آن حضرت مرجع پرسش و استفتا واقع می‌شدند، مانند سایر فقهای مذاهب. و یا به این دلیل بود که فتاوی‌ای ایشان چنان شهرتی داشت که تقیه سودی نداشت. احتمال دوم بعید نیست.

به هر حال، تفاوت افراد و اشخاص در مقام تقیه، آشکار است و واضح است که شخص عالم نمی‌تواند همانند فرد عادی در همه‌ی موارد تقیه کند. البته، در این مقام و در این قبیل موارد، امامان ۷ و علما از اجرای قاعده‌ی اهم و مهم ناگزیر بودند.

گاهی برای اثبات مشروعیت تقیه‌ی اکراهی، به آیه‌ی یک‌صد و ششم سوره‌ی نحل نیز استدلال کرده‌اند. خداوند می‌فرماید:

۱. امام خمینی، رساله فی التقیه، ص ۱۸۰.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ.^۱

بنا بر نظر جمع فراوانی از مفسران، همانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان و شیخ در تبیان و ابوالفتوح رازی در روح الجنان، این آیه درباره‌ی عمار یاسر نازل شده است. هنگامی که عمار به دست مشرکان مکه گرفتار شد و آنان از وی خواستند وی از پیامبر اسلام ۷ برائت بجوید و ایشان را سب و شتم کند، عمار، از باب اکراه و اضطرار، خواسته‌ی آنان را اجابت کرد:

و جاء عمار إلی رسول الله ۷ و هو یبکی فقال ۷: «ما وراءك؟» فقال:

«شرّ یا رسول الله! ما ترکْتُ حَتَّى قَلْتُ مِنْكَ وَ ذَكَرْتُ أَلْتَهُمْ بِخَيْرٍ.»

فجعل رسول الله ۷ یَمْسَحُ عَيْنَيْهِ وَ یَقُولُ: «إِنْ عَادُوا لَكَ فَعَدُّ لِمِ بِنَا

قَلْتُ.» فنزلت الآية.^۲

روشن است که شأن نزول آیه، نمی‌تواند اطلاق و عموم آیه را مقید کند و یا آن را تخصیص بزند. بنابراین استثنای «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» مطلق است و شامل همه‌ی اعترافات اکراهی می‌شود. مراد از اکراه در آیه، اکراه بر کفر ظاهری است؛ زیرا اکراه بر کفر باطنی و اعتقاد قلبی غیر ممکن است. بنابراین، به موجب اطلاق آیه، هر آنچه موجب کفر می‌شود، اعم از تکذیب و تبیی از پیامبر ۷ و سب و شتم آن حضرت - العیاذ بالله - جایز است.

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶.

۲. مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۵۹۷.

اما عدم جواز برائت از امام علی علیه السلام که در برخی روایات به آن تصریح شده است، با آنچه در این جا درباره‌ی جواز برائت عمار یاسر از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بیان شد، چگونه قابل جمع است؟ توجه به ذیل احادیث مربوط به امام علی علیه السلام این تعارض را حل می‌کند. امام علیه السلام در پایان روایاتی که در آن برائت اکراهی از خود را جایز نمی‌شمارند، می‌افزایند: «فإني علي الفطرة» و «فأني ولدتُ علي الفطرة و سبقتُ إلي الأيمان و الهجرة». از این تعلیل و تذلیل، چنین برمی‌آید که مراد از تبری و برائت از امام صلی الله علیه و آله اعلام کفر حضرت صلی الله علیه و آله بوده است، ولی درباره‌ی پیامبر گرامی اسلام، خواسته‌ی مشرکان انکار رسالت و وحی بوده است. روشن است که برائت ظاهری از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی برائت ظاهری از ایمان علی علیه السلام سنگین نیست که تقیه در آن دو یکسان انگاشته شود.

علاوه بر دیدگاه مفسران و شأن نزول آیه‌ی کریمه، روایاتی از طریق اهل البیت علیهم السلام وارد شده است که می‌توان برای مشروعیت تقیه‌ی اکراهی، به آن‌ها استناد کرد؛ از جمله:

۱. روایت عمرو بن مروان از امام صادق علیه السلام:

سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رُفِعَتْ عن أمّتي أربعة

خصال: ما أخطأوا مانسؤوا و ما أكرهوا عليه و ما لم يطيقوا. و ذلك

في كتاب الله: إلامن أكره و قلبه مطمئن بالإيمان.^۱

این روایت شریف که مشهور به «حدیث رفع» است، مطلق کارهای اکراهی را مرفوع الحکم می‌داند.

۲. روایت جعفر از امیر المؤمنین علیه السلام:

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۲.

قال: قلت: يا رسول الله صلی الله علیه و آله الرجل يؤخذ يريدون عذابه. قال صلی الله علیه و آله: يتقي عذابه بما يرضيهم باللسان ويكرهه بالقلب... و هو قوله تبارك و تعالي: إلامن أكره و قلبه مطمئن بالإيمان.^۱

در این زمینه، روایات بسیاری وارد شده است. از مجموع و اطلاق این روایات، حکومت عناوین ثانویه بر عناوین اولیه، به دست می‌آید؛ یعنی در مقام تقیه و اکراه، حرمت یا وجوب برداشته می‌شود و مکره می‌تواند فعل واجب را ترک و فعل حرام را اتیان کند؛ مگر در مواردی که دلیلی بر استثنای آنها داریم.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۶۹.

صفحه سفید

فصل چهارم

سیری در تاریخچه تقیه

تا فرارسیدن فرصت مناسب یا فراهم شدن ابزار و امکانات و تجهیزات لازم، رخ نشان داده است. ادیان الهی نیز در هر دوره‌ای، این خواسته‌ی مشروع و فطری را تأیید کرده‌اند؛ به گونه‌ای که به صورت یک سیره‌ی مستمر و یک فرهنگ نهادینه در جوامع بشری در آمده است. بشر، در هر دوره‌ای از تاریخ، در شرایط مقتضی، به این وسیله‌ی مطمئن و راهگشا متوسل شده است. این تصور که روزی خواهد رسید که انسان نیازی به تقیه نداشته باشد، خام و بیهوده است. حتی در عصر ظهور، برخی از اقسام تقیه وجود خواهد داشت. در عصر ما و روزگار معاصر، قوی‌ترین دولت‌های مادی عالم که از همه‌ی امکانات و تجهیزات مادی و جنگ‌افزارهای مدرن و پیشرفته و بالاترین فن‌آوری نرم‌افزاری و سخت‌افزاری برخوردارند، مخفی‌سازی و پنهان‌کاری را همچنان در سیاست‌های خود اعمال می‌کنند؛ زیرا تا عقیده و پایبندی به آن وجود دارد، جنگ هم هست، و تا جنگ وجود دارد، تقیه و خودپوشانی از دشمن نیز لازم است.

بنابراین، سخن برخی از معاصران که موضوع تقیه را در روزگار ما منتقی و مربوط به قرون گذشته دانسته‌اند پذیرفتنی نیست. مرحوم بجنوردی^۱ نوشته‌اند:

و هذا الذي قلنا - من استحباب التقية أو وجوبها - كان في الأزمنة السابقة في أيام سلاطين الجور الذي ربما كان تركها ينجر إلي قتل الإمام^ع أو إلي قتل جماعة من المؤمنين، وأما في هذه الأزمنة، بحمد الله حيث لا محذور في العمل بما هو الحق ومقتضي مذهب في العبادات و المعاملات، فلا يوجد موضوع للتقية؛^۱

۱. القواعد الفقهية، ج ۵، ص ۴۷.

مقدمه

استفاده از تقیه از چه تاریخی آغاز شد؟ چه کسی نخستین بار، آن را به کار گرفت؟ بهره‌گیری از تقیه در جوامع انسانی، به صورت یک آموزه‌ی دینی، چه گونه نهادینه شد؟

تقیّه برای حفظ جان و دین، ریشه در فطرت و روحیه‌ی منفعت‌گرایی و آسیب‌گریزی انسان دارد. هر انسانی، طالب منافع مادی و ارزشی خود است و از هر چیزی که اهداف و آمال او را به خطر اندازد، می‌گریزد. تفاوتی ندارد که چه کسی یا چه چیزی، مانع رسیدن او به مقاصدش گردد. او خود را از این موانع دور خواهد کرد یا آنها را دور خواهد زد. همان‌گونه که برای ایمنی از بلاهای طبیعی، پیش‌بینی‌های لازم را می‌کند، در برابر تهدیدها و خطراتی که از سوی هم‌نوعان و دشمنانش نیز محتمل است، چاره‌اندیشی می‌کند.

از جمله اهداف مهم و منافع ارزشی انسان‌ها، عقاید و گرایش‌های دینی آنان است. تاریخ، نشان داده است که متدینان، برای دفاع از آیین و ارزش‌های مکتبی خود، از ابزارهای زیرکانه‌تری مانند تقیه نیز بهره جسته‌اند.

تقیّه، به عنوان یک گرایش فطری و عمومی انسان‌ها، در موقع خطر، به صورت علاج موقت برای رهایی از خطر یا دفع الوقت و خرید زمان

آنچه را که درباره‌ی استحباب یا وجوب تقیه گفتیم، مربوط به زمان‌های گذشته و دوران پادشاهان ستمگر بوده است که چه بسا ترک تقیه، سبب قتل امام معصوم علیه السلام یا قتل جماعتی از شیعه می‌شده است؛ اما در این زمان‌ها، که هیچ محذوری برای عمل به آنچه حق و مقتضای عقیده‌ی شیعه است، وجود ندارد، چه در عبادات و چه در معاملات، دیگر موضوعی برای تقیه وجود ندارد.

این تصور از آن‌جا ناشی شده است که برخی گمان کرده‌اند، جنگ میان عقاید و تمدن‌ها، به پایان رسیده است و اکنون انسان مدرن به چیزی جز زندگی و رفاه نمی‌اندیشد. مدارا و تسامح، گفتمان حاکم بر جهان است و در چنین فضایی، عقیده‌ستیزی که علت عقیده‌پوشی است، آخرین نفس‌های خود را می‌کشد. به واقع در نظر این گروه، در دوران معاصر حکم تقیه، سالبه به انتفای موضوع است و دلیلی برای آن وجود ندارد.

نگاهی دقیق‌تر و بصیرت‌مندانه‌تر به اوضاع کنونی جهان، آشکار می‌کند که این‌گونه نیست؛ بلکه همچنان حق‌ستیزی و تحدید و تهدید اندیشه‌های دینی رخت برنسته است. گواه و شاهد بر این ادعا، اخباری است که از گوشه و کنار جهان به گوش‌ها می‌رسد. همچنین فعالیت شدید گروه‌های الحادی برای گسترش بی‌دینی و آتئیسم، موضوع مقابله با کفر و الحاد را همچنان زنده نگه می‌دارد. چگونه می‌توان پذیرفت که جهان عاری از بنیادگرایی‌های مسیحی و فرقه‌ای شده است در حالی که هنوز عده‌ای سخن از جنگ‌های صلیبی می‌گویند و در برخی کشورهای اسلامی، پاداش شیعه‌کشی را بهشت و رضوان الهی می‌خوانند؟!

به فرموده‌ی امام خمینی: «جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست، جنگ ما جنگ فقر و غنا بود، جنگ ما جنگ ایمان و رذالت بود و این جنگ از آدم تا ختم زندگی وجود دارد.»

تقیه در عصر پیامبران

تقیه، به عنوان یک واقعیت تاریخی، از زمان حضرت آدم تاکنون وجود داشته است. دلیل آن هم روشن است. تا ظلم وجود دارد، میان ظالم و مظلوم تقابل است و برای مقابله با ظلم باید راه‌های مختلف را پیمود و از هر طریقی که البته مشروع و مقبول باشد، به هدف نزدیک شد. یکی از این راه‌ها به حتم تقیه است. از رهگذر تقیه، مظلوم خود را از زیر فشار یا تیغ انتقام ظالم نجات می‌دهد. سایه‌سار تقیه این فرصت را به مظلومان می‌دهد که تجدید قوا و فرصت‌سازی کنند. ترک تقیه، نه تنها فرصت‌سوزی است، بلکه گاه ریشه‌ها را نیز می‌سوزاند و فرصت را از آیندگان نیز می‌گیرد.

بدین رو است که تا بوده است، تقیه هم بوده است؛ از آدم تا خاتم و از خاتم تا قائم آل محمد علیه السلام. ما در این‌جا، نمونه‌هایی را نقل و بررسی می‌کنیم که نشان از مقبولیت تقیه نزد انبیای سلف دارند.

تقیه‌ی در عصر حضرت آدم علیه السلام

بنابر شواهد تاریخی و روایی، پس از شهادت هابیل به دست قابیل، علم نبوت، از هابیل به هبة الله (شیث) انتقال یافت و پس از آن، شیث از قابیل تقیه می‌کرد.

طبری در این باره می‌نویسد:

و ذُكِرَ أَنَّ آدَمَ ﷺ مَرَضَ قَبْلَ مَوْتِهِ أَحَدَ عَشَرَ يَوْمًا وَ أَوْصَى إِلِي ابْنَهُ شِيثَ وَ كَتَبَ وَصِيَّةً ثُمَّ دَفَعَ كِتَابَ وَصِيَّتِهِ إِلِي شِيثَ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُخْفِيَهِ عَن قَابِيلَ وَ وَلَدَهُ؛ لِأَنَّ قَابِيلَ مَذْكَانَ قَتَلَ هَابِيلَ حَسَدًا مِنْهُ حِينَ خَصَّهُ آدَمُ بِالْعَمَلِ، فَاسْتَخْفَى شِيثَ وَ وَلَدَهُ بِنَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ قَابِيلَ وَ وَلَدَهُ عِلْمٌ يَنْتَفِعُونَ بِهِ؛^۱

حضرت آدم، قبل از موت، به مدت یازده روز بیمار بود. او وصیتی به فرزندش، شیت (هبة الله) نوشت و آن را تحویل او داد و از او خواست که آن را از قابیل و فرزندانش مخفی نگه دارد؛ چه آن که قابیل، هابیل را به دلیل آن که خداوند قربانی او را پذیرفت، از روی حسادت کشت. در پی این فرمان الهی مبنی بر مخفی نگاه داشتن آن وصیت، جناب شیت و فرزندانش، آنچه را که از علم نزد آنان بود، از قابیل و فرزندانش پنهان داشتند. پس قابیل و فرزندانش، از دانشی که آنان را سود رساند، محروم شدند.

رازداری از مصادیق تقیه است؛ زیرا در آن اسرار الهی و نبوت از چشمان نامحرم مخفی می‌شود. رازداری، صیانت جان هایلیان و تضمین پیروزی مظلومان است.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش^۲

۱. تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. حافظ.

تقیه‌ی حضرت ابراهیم ﷺ

به گزارش قرآن کریم، حضرت ابراهیم در ماجرای شکستن بت‌ها تقیه کرد:

قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَيِ الْعَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَهْلِيْنَا يَا إِبْرَاهِيمُ؟^۱

گفتند: ابراهیم را پیش دید مردم حاضر کنید تا گواهی دهند. گفتند: ای ابراهیم آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟

روي البخاري... قال: لم يكذب ابراهيم ﷺ إلا ثلاث كذبات: ثنتين منهن في ذات الله: قوله اني سقيم وقوله بل فعله كبرهم وقال: بينا ذات يوم وسارة إذ أتى علي جبار من الجبابرة فقيل: انها هنا رجلاً معه امرأة من أحسن الناس. فأرسل اليه وسأله عنها. فقال: من هذه؟ قال: اختي. فأتي سارة. قال: يا سارة! ليس علي وجه الارض مؤمن غيري و غيرك و إن هذا سألني عنك فاخبرته إنك اختي، فلا تكذبيني...^۲

به نقل بخاری، حضرت ابراهیم، جز در سه مورد (از روی تقیه) هرگز دروغ نگفت. دو مورد آن، مربوط به خداوند متعال بود: یکی آن‌جا که گفت: من بیمارم. و نیز آن‌جا که گفت: این کار را بت بزرگ کرده است. و مورد سوم این بود که روزی ساره، بر جباری گذشت که در آن‌جا گفته می‌شد که مردی است (ابراهیم) که با وی زنی است از زیباترین زنان. آن جبار در پی ابراهیم

۱. سوره‌ی انبیاء، آیات ۶۲ - ۶۳.

۲. التقیه فی فقه اهل البيت، ج ۱، ص ۱۶.

فرستاد و درباره‌ی ساره از او پرسش کرد و به حضرت ابراهیم گفت: آن زن کیست؟ ابراهیم از روی تقیه جواب داد: او خواهر من است. پس از این گفت‌وگو نزد همسر خود ساره آمد و گفت: جز من و تو، مؤمنی بر روی زمین نیست و آن جبار، درباره‌ی تو از من سؤال کرد. گفتیم: تو خواهر منی. مبادا که مرا تکذیب کنی. این داستان نیز به خوبی نشان می‌دهد که در اعصار گذشته، شخصیت‌های الهی و بزرگی مانند حضرت ابراهیم، گاهی تقیه می‌کردند و برای رهایی خود و نجات ایمان‌شان از آن ناگزیر بودند.

تقیه‌ی حضرت یوسف صدیق علیه السلام

عن ابی بصیر قال:

سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول: لا خيرَ في من لا تقيةَ له و لقد قال يوسف:

أيتها العير انكم لسارقون^۱ و ما سرقوا!^۲

از ابوبصیر نقل شده که گفت:

از امام ششم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که تقیه ندارد، خیری در او نیست. همانا حضرت یوسف (خطاب به برادرانش) فرمود: شما سارق هستید؛ در حالی که آنان مرتکب سرقت نشده بودند.

در حدیث شریف، سخن به ظاهر دروغ حضرت یوسف، حمل بر تقیه شده است؛ چون گفته‌ی آن مأمور، به دستور و با رضایت او بود. برادران یوسف، در این مرحله، سرقتی انجام نداده بودند و تنها سرقت آنان، دزدیدن یوسف و جدا کردن او از یعقوب بود. از این رو حضرت

۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۹، باب ۲۴، ح ۲۱۳۷۴.

یوسف، معنای واقعی «سارق» را اراده کرده بود، ولی آنان چیز دیگری را فهمیدند. این نوع گفتار را توریه نیز می‌نامند. بنابراین ماجرای انتساب دزدی به برادران یوسف، هم مصداق تقیه است و هم مصداق توریه.

تقیه‌ی حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی علیه السلام در دوره‌هایی از زندگی خود، تقیه را تجربه کرد. او در راه تبلیغ رسالت خویش، برای جلوگیری از کشته شدن و اذیت و آزار پیروان انگشت‌شمارش و برای پیروزی حق بر سلطه‌ی وحشت‌ناک فرعون، به تقیه‌ی مداراتی (نه خوفی) توسل جست و از این راه توانست بنی اسرائیل را از عقبه‌های سخت و جانکاه نجات بخشد.^۱

تمام دوران زندگی موسی در دربار فرعون و در سال‌هایی که در مصر زیست، مصداق تقیه است. اگر موسی عقاید توحیدی خود را نمی‌پوشاند و اگر خود را آن‌گونه که بود، نشان می‌داد، یک روز هم نمی‌توانست در دربار فرعون و در مصر بماند و جان سالم به در نمی‌برد.

تقیه‌ی مؤمن آل فرعون

قرآن کریم می‌فرماید:

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضَ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ

۱. التقية في فقه اهل البيت، ج ۱، ص ۲۱، به نقل از کمال الدین، ج ۱، باب ۲۲، ح

۲، ص ۲۱۱.

مُسْرِفٌ كَذَّابٌ؛^۱

و گفت مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت... .

بر اساس آنچه در کتب حدیث آمده است و مفسران نیز به آن استناد کرده‌اند، آیه‌ی مربوط به مؤمن آل فرعون به موضوع تقیه در آن زمان اشارت دارد.^۲ بنا بر روایات تاریخی، مؤمن آل فرعون، پسر عموی فرعون بوده است که ایمانش را سالیان طولانی پنهان نگاه داشت تا آنگاه که فرعون اراده‌ی قتل موسی علیه السلام را کرد. در مجلسی که فرعون با همکارانش درباره‌ی موسی علیه السلام مشاوره می‌کرد، مؤمن آل فرعون، از راه دلسوزی و محبت و در مقام مشورت به فرعون گفت: *أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ...؟*^۳ «آیا می‌خواهید مردی را بکشید که می‌گوید: پروردگار من الله است؟»

مؤمن آل فرعون با این سؤال خود، مصریان را به تردید انداخت و آتش بیم از خدا را در دل آنها افروخت. همچنین موجب چند دستگی میان آنان شد.

برخی از مورخان، مؤمن آل فرعون را «حزقیل» معرفی کرده‌اند که به شغل نجاری اشتغال داشت و صندوقچه‌ی حامل موسی را او ساخته بود. نیز گفته شده است که وی، از نزدیکان فرعون و بیش از صد سال خزانهدار او بوده است، اما در این مدت، ایمانش را مخفی نگه داشت تا آن که موسی بر ساحران غلبه کرد. در این زمان ایمانش را آشکار ساخت.

۱. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۸.

۲. مجمع‌البیان ج ۸، ص ۵۲۱، ذیل همین آیه. ر.ک: المیزان، ج ۱۷، ص ۳۴۷.

۳. همان.

در روایات اهل بیت علیهم السلام ایمان مؤمن آل فرعون، از چنان اهمیتی برخوردار است که ایمان ابوطالب علیه السلام را به ایمان او تشبیه و مثل زده‌اند: *إِنَّ أَبَا طَالِبٍ كَمُؤْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ*^۱ زیرا حضرت ابوطالب علیه السلام نیز با همراهی ظاهری با اشراف قریش و اخفای ایمانش به برادرزاده‌اش توانست در بدترین شرایط سال‌های نخست بعثت، اسلام را یاری کند و نومسلمانان را یاری دهد. به حتم اگر حمایت‌ها و کمک‌های بی‌دریغ ابوطالب در شعب ابی‌طالب و سه سال نخست بعثت نبود، مسلمانان کشته‌های بیشتری می‌دادند و زمینه‌ی هجرت آنان به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی در یثرب مهیا نمی‌شد. بدین رو است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هماره و تا آخرین سال‌های عمر شریف‌شان، نام و یاد ابوطالب را گرامی می‌داشتند و از خداوند برای او درخواست مغفرت و رحمت واسع می‌کردند.

تقیه‌ی همسر فرعون مصر

با این که آسیه بنت مزاحم، همسر فرعون و به‌ظاهر در زمره‌ی اعوان و مؤیدان او محسوب می‌شد، قرآن نه تنها ایمان او را تأیید می‌کند که او را مثل و الگوی اهل ایمان معرفی می‌کند:

وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛^۲

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۲، باب ۲۹، ح ۲۱۴۴.

۲. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۱۱.

و خداوند، برای مؤمنان، همسر فرعون را مثل زده است؛ در آن هنگام که گفت: پروردگارا، خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش.

ثعلبی درباره‌ی همسر فرعون می‌گوید:

إن امرأة فرعون أسية كانت من بني إسرائيل و كانت مؤمنة مخلصه و كانت تعبد الله سرّاً حتّي انها كانت لتتعلل من قضا حاجتها فتبرز فتصلي يومها في مبرزها، خوفاً من فرعون و كانت علي تلك الحالة الي ان قتل فرعون امرأة حزقيل...^۱

تقیه‌ی اصحاب کهف

بارزترین مصداق و نمونه‌ی تقیه، تقیه‌ی اصحاب کهف است که ایمان و اعتقاد پنهانی آنان، مورد تأیید الهی قرار گرفته و ضرب المثل شده است. قرآن در شأن آنان می‌فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاَهُمْ هُدًى؛^۲

ما برای تو داستان آنان را به حق می‌گوییم. آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم.

اگرچه در قرآن، هنگام طرح داستان اصحاب کهف، تصریح به تقیه نشده است، به قرینه‌ی روایات و گزارش‌های تاریخی، درمی‌یابیم که

۱. عرائس المجالس، ص ۱۸۸.

۲. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۳.

آنان ایمان‌شان را پنهان می‌داشتند و هنگامی که ایمان آنان به خدای یکتا ظاهر شد، برای رهایی از حبس و زجر دستگاه حاکم، به غاری پناه بردند؛ تا آن که خداوند، زمینه‌ی بازگشت‌شان را فراهم کرد.

قال ابو عبد الله عليه السلام: ما بلغت تقية أحد تقية اصحاب الكهف أن كانوا يشهدون الأعياد و يشدون الزنابير، فأعطاهم الله أجرهم مرتين؛^۱

حضرت امام صادق عليه السلام در وصف اصحاب کهف فرمود: تقیه‌ی هیچ کس، به درجه‌ی تقیه‌ی اصحاب کهف نمی‌رسد؛ زیرا آنان در هم‌رنگ شدن با رومیان، علاوه بر شرکت در مراسم رسمی آنان، کمربند ویژه‌ی آنان را نیز بر کمر می‌بستند. از این رو، خداوند، دو مرتبه به آنان پاداش عطا کرد.

و في تفسير العياشي عن عبد الله بن يحيى، عن ابي عبد الله عليه السلام أنه ذكر أصحاب الكهف فقال: لو كلفكم قومكم ما كلفهم قومهم؟ فقبل له: و ما كلفهم قومهم؟ فقال: كلفوهم الشرك بالله العظيم، فاطهروا لهم الشرك و اسروا الايمان حتي جاءهم الفرج؛^۲

امام صادق عليه السلام وقتی اصحاب کهف را یاد کردند، فرمودند: چه می‌شد شما را اگر مکلف می‌شدید به آنچه اصحاب کهف بدان مکلف شدند؟ پرسیدند: مگر آنان مکلف به چه کاری شده بودند؟ حضرت فرمود: قومی که اصحاب کهف در میان آنان زندگی می‌کردند، آنان را مجبور کردند که به خداوند عظیم شرک بورزند و آنان نیز تظاهر به شرک کردند و ایمان را در دلشان پنهان

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۲۹، ح ۸۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۹، ص ۲۳۰.

داشتند تا این که فرجی حاصل گردید.

چنان‌که پیشتر گفتیم: در پاره‌ای از روایات معصومان علیهم‌السلام ایمان حضرت ابوطالب به ایمان اصحاب کهف تشبیه شده است؛ مانند روایت زیر:

صحیح‌ه‌ی هشام بن سالم، عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال:

إِن مَثَلُ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أُسْرُوا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الشَّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ^۱

مثل ابوطالب، مثل یاران کهف است که ایمان را پنهان و شرک را اظهار کردند و خداوند، دو پاداش به آنان عنایت کرد.

پاداش مکرر برای آن است که تقیه گاهی بسیار دشوار و خلاف طبع مؤمن است. هیچ مؤمنی به آسانی و راحتی نمی‌تواند خلاف باورها و آرمان‌های خود عمل کند. بدین رو گاهی تقیه و پوشاندن عقاید، دشوارتر از جهاد و رودرویی جنگ طلبانه است. هر چه مؤمن در عقاید و ایمان خود راسخ‌تر باشد، تقیه برای او دشوارتر است و به همین جهت خداوند پاداش بیشتر و افزون‌تری را به آنان وعده داده است.

تقیه‌ی یاران حضرت عیسی علیه‌السلام

داستان فرستادگان حضرت عیسی بن مریم به سوی مردم انطاکیه، در سوره‌ی یس، آیه چهاردهم، این‌گونه گزارش شده است: إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ.^۲ در این ماجرا، دو نفر از

۱. همان، باب ۲۹.

۲. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۴.

فرستادگان حضرت مسیح، در راه مبارزه با بت‌پرستی، به دستور حاکم شهر دستگیر و زندانی شدند. آنان بدون این که بتوانند تغییری در وضع موجود ایجاد کنند، زندانی شدند تا این که نفر سوم به کمک آنان شتافت و با تغییر روش مبارزه، موفق به آزادسازی دوستانش شد.

وی، نخست، عقیده‌ی باطنی و قلبی خود را پنهان ساخت و توانست با فصاحت و بلاغت و به کارگیری تدابیر شایسته، در دستگاه حاکم نفوذ کند و وسایل نجات دوستانش را از زندان فراهم سازد. ابتکار فرد سوم، همان به کارگیری و استخدام روش تقیه است.

غیر از نمونه‌ها و مثال‌های که گفته آمد، در داستان انبیا موارد دیگری نیز وجود دارد که گفتنی و نکته‌آموز است؛ اما در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم و می‌افزاییم که تقیه از نگاه دین تا آن جا اهمیت دارد که یکی از دلایل برتری انبیا بر دیگران عنوان شده است؛ چنان‌که معصوم علیه‌السلام فرموده است:

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ إِنَّمَا فَضَّلَهُمُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ أَجْمَعِينَ بِشِدَّةِ مَدَارَاتِهِمْ لِأَعْدَاءِ

دین الله و حسن تقیتهم لأجل إخوانهم في الله؛

انبیا را خداوند، بدین سبب بر تمامی خلق خود فضیلت داده است که آنان، اولاً، با دشمنان دین خدا مدارا می‌کردند و ثانیاً، به بهترین وجه به تقیه عمل می‌کردند تا از این طریق، برادران دینی خود را حفظ کنند.

بنا بر این حدیث گرامی، تقیه از مصادیق مدارا نیز می‌باشد. اگر زندگی بدون مروّت با دوستان و مدارا با اعدا ممکن نیست، بدون تقیه نیز ناممکن است. شاید بیت مشهور حافظ که آسایش دو گیتی را مروّت

با دوستان و مدارا با دشمنان می‌داند، اقتباس از همین روایت شریف یا مانند آن باشد:

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت، با دشمنان مدارا

تقیّه در عهد رسالت و صحابه‌ی پیامبر ﷺ

سری بودن دعوت آن حضرت ﷺ را در سه سال نخست بعثت، می‌توان از مصادیق بارز تقیه شمرد. افزون بر این، نمونه‌های جزئی دیگر هم وجود دارد که همگی در تاریخ ثبت شده است؛ از جمله: تبدیل «بسم الله الرحمن الرحيم» به «باسمک اللهم» و حذف عنوان «رسول الله» بعد از «محمد» در جریان صلح حدیبیه، به درخواست سهیل ابن عمرو، نماینده‌ی مشرکان مکه. تاریخ گواه است که همین نرمش مداراتی رسول الله که قطعاً از باب تقیه بود، در نهایت موجبات پیروی اسلام و فتح مکه را فراهم آورد.^۱

شاید بتوان کتمان نام منافقانی که در هنگام بازگشت از تبوک، قصد ترور آن حضرت را داشتند، از مصادیق دیگر تقیه‌ی رسول الله ﷺ شمرد. برخی از روایات، شأن نزول آیه هفتاد و چهارم سوره‌ی توبه (هموا بآلم ینالوا) را همین داستان دانسته‌اند.^۲ همچنین حدیث «ألم تری قومک بنوا الکعبه اقتصروا علی قواعد ابراهیم؟» در کتب روایی اهل سنت، می‌تواند مؤید دیگری بر تقیه‌ی پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا دنباله‌ی حدیث چنین است: فقلت: یا رسول الله ﷺ الا تردها علی قواعد ابراهیم؟ قال ﷺ: لولا حدیثان قومک

۱. ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۱؛ مغازی واقعی، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲. المیزان، ج ۹، ص ۳۴۲.

بالکفر لفعلت؛^۱ «راوی می‌گوید: عرض کردم: ای پیامبر خدا، چرا خانه‌ی کعبه را بر قواعد ابراهیم برنگردانیدی؟ فرمودند: اگر بیم از کافر شدن قوم تو نبود، این کار را می‌کردم.»

نیز طبق روایت صحیح، پیامبر ﷺ به عایشه فرموده است: یا عائشه، لو لا ان قومک حدیثو عهد بشرک لهدمت الکعبه فالزقتها بالأرض و جعلت لها باین: بابا شرقیاً و بابا غربیاً و زدت...^۲ طبق این حدیث، پیامبر اکرم ﷺ به مقتضای مصلحتی بزرگ‌تر (حفظ ایمان مردم و پیش‌گیری از ارتداد آنان) خطای قریش را اصلاح نکرد و بنای کعبه را به همان صورت پیشین باقی گذاشت.

برخی دیگر از نمونه‌های تقیه در صدر اسلام، به این قرار است:

- بارزترین نمونه‌ی تقیه در عصر رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، تقیه‌ی حضرت ابوطالب است.

- وقتی عمار یاسر و پدر و مادرش، به اسارت مشرکان مکه درآمدند، کفار به آنان تکلیف کردند که صریحاً بگویند: «ما از ایمان خود به محمد ﷺ دست برداشته‌ایم و از او بیزاریم.» پدر و مادر عمار، با این خواسته‌ی مشرکان مخالفت کردند و زیر شکنجه شهید شدند؛ ولی عمار خواسته‌ی آنان را اجابت کرد و از چنگ مشرکان رها شد. سپس با چشمانی اشک‌بار خدمت پیامبر ﷺ رسید و ماجرا را بازگفت. در این هنگام، آیه‌ی مَنْ کَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِیْمَانِهٖ اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ وَ لٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۳ نازل شد و پیامبر

۱. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۳۳۷، ح ۹۱۵.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۹۸.

۳. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶.

فرمود: «پدر و مادرت، برای رفتن به بهشت شتاب داشتند و تو کاری کردی که در اسلام مجاز است. اگر باز با چنین صحنه‌ای مواجه شدی، هر چه می‌خواهند، برای حفظ جانت بگو، که زبانی برای ایمان تو ندارد.»

بررسی تاریخ دوره‌ی تابعان نیز نشان می‌دهد که عمل به تقیه در نزد آنان، امری کاملاً شناخته‌شده و معمول بوده است؛ مثلاً:

– حارث بن سوید به نقل از عبد الله بن مسعود می‌گوید:

ما سلطان یرید أن یکلّفنی کلاماً یدراً عنی سوطاً أو سوطین إلا کنت متکلماً به؛^۱

هرگاه سلطانی مرا مکلف سازد بر اظهار کلامی که یک یا دو تازیانه را از من دور می‌سازد حتماً آن کلام را خواهم گفت.

– بخاری به نقل از ابو درداء روایت می‌کند:

أنه کان یقول: إنا لنکشر - نبتسم - فی وجوه أقوام و ان قلوبنا لتلعنهم؛^۲

ما بر چهره‌ی برخی اقوام، تبسم می‌کنیم، در حالی که قلب‌مان آنان را لعنت می‌کند.

– بخاری از ابوهریره روایت می‌کند:

أنه قال: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعَاءِينَ: فَأَمَّا إِحْدَاهُمَا فَبَيْتُهُ وَأَمَّا الْآخَرُ فَلَوْ بَيْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبَلْعُومُ؛^۳

۱. ابن حزم، المحلی، ج ۸، ص ۳۳۸، مسأله ۱۴۰۹.

۲. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۹، باب المداراة مع الناس.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۴، کتاب العلم.

من دو گونه سخن از رسول خدا دریافت کرده‌ام: یک دسته را منتشر کردم و مجموعه‌ی دیگر را اگر بازگویم، گلوی مرا خواهند برید.

به تصریح برخی از محشیان صحیح بخاری، آنچه ابوهریره کتمان کرده و از افشای آن بر جان خود بیم داشته است، بیان و معرفی اسامی امرای سپاهکار اموی است که وی با کنایه از آن یاد کرده است. از کنایات دیگر او است: اعوذ بالله من رأس السّین و امارة الصّیان، که کنایه است از دوران سپاه معاویه و زمان دردآلود یزید، که با تعبیر «سال شصت و حکومت کودکان» از آن یاد می‌کند.

– تقیه‌ی سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص، نیز نمونه‌ای دیگر از تقیه در عصر صحابه و تابعین است. مرحوم علامه‌ی امینی می‌نویسد:

عن سعید بن المسیب أنه قال: قلت لسعد بن ابی وقاص: ائی أرید أن أسألك عن شيء و ائی أتقیک. قال: سل عما بدلك فأنما إنا عمك...^۱
سعید بن مسیب می‌گوید: به پسر ابی وقاص گفتم: من می‌خواهم از تو راجع به چیزی سؤال کنم، اما از تو پروا دارم. این وقاص گفت: بپرس از هر چه می‌خواهی. همانا، من، عموی تو هستم...
سؤال سعید بن مسیب درباره‌ی غدیر بوده است.^۲

تقیه در عصر امام علی علیه السلام

شاید هیچ یک از بزرگان دینی و اصحاب نبی صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی امام علی علیه السلام مجبور به استفاده از تقیه نبوده است. زندگی و حوادث دوران آن

۱. الغدیر، ج ۱، ص ۶۶۳.

۲. همان.

معصوم مظلوم، به گونه‌ای بود که گریزی از تقیه‌های خوفی و مداراتی و تحبیبی نداشت. تقیه‌های علی علیه السلام به اندازه‌ی شجاعت او در جنگ‌ها برای اسلام و قرآن، مفید بود و راه را برای آیندگان هموار کرد تا بتوانند حقیقت را دریابند و واقعیت‌های تاریخی را فهم کنند.

از موارد مهم تقیه‌ی آن حضرت، سکوت و تقیه‌ی عملی بیست و پنج ساله‌ی بعد از جریان سقیفه، در امر خلافت و امامت بود. با آن که آن حضرت، حکومت و خلافت را طبق آیات و نصوص، حق مسلم خود می‌دانست، اما سکوت اختیار کرد. یکی از مهم‌ترین مصالحی که امام علی علیه السلام برای این کار، در بعضی از کلمات خود بر می‌شمرد، حفظ وحدت مسلمانان است؛ زیرا در آن زمان، جامعه‌ی نوپا و جدیدالعهد اسلامی، به شدت نیازمند وحدت و همبستگی بود و هرگونه شقاق و اختلافی بنیان‌های جامعه‌ی دینی را بر زمین می‌ریخت. بدین رو می‌فرمود:

أنا لنشر في وجوه قوم و ان قلوبنا تقلبهم، اولئك أعداء الله نتقيهم
علي إخواننا لا علي أنفسنا؛^۱

ما [از روی تقیه] با قومی رو در رو اظهار شادمانی می‌کنیم، در حالی که قلب‌هایمان با آنان دشمنی می‌ورزد؛ زیرا آنان دشمنان خدایند و ما این کار را از روی تقیه و برای نجات برادران ایمانی خود می‌کنیم، نه برای خود.

همچنین خواندن نماز به امامت کسانی که علی علیه السلام حق خود را در دستان آنان می‌دید، از مصادیق تقیه‌ی امام علیه السلام در دوران سکوت بود.

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱، ح ۴۲.

افزون بر آن، حتی آنان را گاهی یاری نیز می‌کرد تا مرزهای اسلام در امان باشد و حدود دینی مراعات گردد و احکام اسلامی اجرا شود. امیر مؤمنان علیه السلام پس از رسیدن به حکومت با انبوهی از مسائل و احکام مواجه شد که به غلط از سوی حاکمان و مفتیان در جامعه رواج یافته بود و با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آیات قرآن سازگاری نداشت. در آغاز بدون کوچک‌ترین ملاحظه و تقیه‌ای، در مقام تغییر آن احکام و ارجاع آنها به سنت راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برآمد، اما متأسفانه گروه‌هایی از مردم که جایگاه واقعی آن حضرت را در نیافته بودند، تحمل این حقیقت را نداشتند و از در مخالفت در آمدند؛ به گونه‌ای که احتمال شورش خطرناک علیه آن حضرت، بسیار قریب می‌نمود. حجت مخالفان، این بود که علی علیه السلام با سنت خلفای پیشین مخالفت کرده است و قصد تغییر آن را دارد! بدین رو امام علی علیه السلام از اصرار خود بر تغییر برخی از آن احکام دست برداشت و تنها به بیان واقعیت آن احکام برای مردم اکتفا کرد.

این وضع را از پیش می‌دانستند؛ وگرنه در مقابل دعوت از ایشان برای خلافت مقاومت نمی‌کردند و آسان می‌پذیرفتند. تأنی و تعلل در قبول حکومت، بر اثر آگاهی از همین وضعیت ذهنی مردم بود.

تقیه‌ی حسنین علیهما السلام و امام سجاد علیه السلام

دوران پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام از سیاه‌ترین و وحشت‌ناک‌ترین دوران‌هایی است که بر ائمه علیهم السلام گذشته است. حضرت علی علیه السلام با روشن‌بینی خاصی، دوران پس از خود را پیش‌بینی کرده بود و طی روایاتی از یاران خود خواسته بود که در زمان فتنه تقیه کنند و هرگاه

آنان را به دشنام دادن به مولایشان فراخواندند، برای حفظ جان خود، اجابت کنند، و بدین ترتیب، جان و ایمان قلبی خود را از گزند دشمنان مصمون نگه دارند.

از مصادیق غیر قابل تردید تقیه در این عصر، صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، حاکم شام است که آن حضرت یکی از علل مهم آن را حفظ خون مسلمانان، بویژه جان و مال شیعیان معرفی می‌کند. همچنین نماز خواندن امام حسن و امام حسین علیهم السلام پشت سر مروان بن حکم، حاکم مدینه و اقامه‌ی نماز میت از سوی امام حسین علیه السلام بر جنازه‌ی یکی از منافقان که امام به جای دعا، بر او نفرین فرستاد، از مصادیق تقیه است.^۱

امام سجاد علیه السلام برای تقیه، شیوه‌ی خاصی را انتخاب کرده بود که حساسیت حاکمان را چندان بر نمی‌انگیخت. روش ایشان، بیان معارف بلند شیعه در قالب دعا بود. از نظر اجتماعی نیز با مردم و مخالفان مذهبی خود، به‌گونه‌ای برخورد و رفتار می‌کرد که طبق گفته‌ی محمد بن شهاب زهری - یکی از عالمان اهل سنت - شدت مدارای آن حضرت و رعایت تقیه، باعث می‌شد که هیچ دوستی نهان و هیچ دشمنی آشکار برای او وجود نداشته باشد.

به علت فشار حکومت و عامه‌ی مردم بر شیعیان، امام علیه السلام طی دستورالعملی کلی، اصحاب و یاران خویش را چنین هدایت می‌کند:

إذا كنتم في أمة جور فاقضوا في أحكام ولا تشهروا أنفسكم فقتلوا و

إن تعاملتهم بأحكامنا كان خيراً لكم؛^۲

۱. تفصیل این ماجرا را بنگرید در: *منتهی الآمال*، زندگی امام حسین علیه السلام.

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۲۷، ابواب صفات قاضی، ص ۱۴، ح (۳۳۰۸۵).

در زمان پیشوایان جور، همان احکام رایج را به عمل آرید و رعایت کنید و با عمل به احکام ما خودتان را انگشت‌نما نسازید که کشته خواهید شد و اگر در مورد احکام ما با آنان تعامل کنید، برای شما بهتر خواهد بود.

به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که امام سجاد علیه السلام در دوران امامت خود، بخصوص در اواخر عمر شریف‌شان با آن مواجه شدند، رعایت نکردن اصول پنهان‌کاری از سوی شیعیان بود؛ به گونه‌ای که معارف و آموزه‌های امام علیه السلام را در جامعه‌ی کم ظرفیت آن روز پراکنده می‌کردند و موجبات درد سر را برای خود و امام فراهم می‌آوردند که اندکی از آن در تاریخ ثبت شده است.

امام در مقام گلایه از این بی‌پروایی و خامی گروهی از شیعیان چنین می‌فرماید:

وددت والله إني افتديتُ خصلتين في الشيعة لنا ببعض لحم ساعدي:
التزق و قلة الكتان؛^۱

دوست می‌داشتم که قسمتی از گوشت‌های بازوی خود را می‌دادم تا خصلت شتاب‌کاری و رعایت نکردن اصول پنهان‌کاری از میان شیعیانمان رخت برمی‌بست.

تجربه‌ی تلخ ترک تقیه از سوی برخی از شیعیان در دوران امامت حضرت زین العابدین علیه السلام باعث شد که امامان پس از ایشان، توصیه‌های مکرر و اکیدی درباره‌ی تقیه داشته باشند و یاران‌شان را از بی‌پروایی و بی‌محابایی برحذر دارند. اندکی از این توصیه‌ها در مطالب پسین خواهد آمد.

۱. همان، ج ۱۶، باب ۳۲، ص ۲۳۵، ح ۲۱۴۴۸.

تقیه در دوران امام محمد باقر علیه السلام

در این برهه از تاریخ امامت، سخت‌گیری حکومت در امور فرهنگی کمتر شد و امام باقر علیه السلام از فرصت به دست آمده، بهترین بهره‌برداری را کردند و توانستند با تربیت شاگردان مبرز و فقیه دین‌شناس، فقه شیعه را به صورت فراگیر و مدون عرضه کنند.

با وجود این، در این دوره نیز شاهد صدور روایاتی در زمینه‌ی تقیه از سوی آن حضرت هستیم. در حقیقت، این دوره، نقطه‌ی عطفی برای جهت‌انباتی تقیه است. اگرچه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و امام سجاد علیه السلام از جهت ثبوتی، در مرحله‌ی شدیدتری از تقیه قرار داشتند، اما از جهت اثباتی، روایات کمتری درباره‌ی تقیه از ایشان نقل شده است. این امر را می‌توان ناشی از عواملی مانند فراوانی روایات صادره از آن حضرت، یک‌دست نبودن یاران، کم‌ظرفیتی جامعه‌ی آن روز در مواجهه یا معارف بلند اسلام که از زبان ائمه علیهم السلام بیان می‌شد و فشار سیاسی حکومت در زمان هشام بن عبد الملک دانست.

بنا به نقل ابن ابی الحدید، امام محمد باقر علیه السلام آن روزگار سیاه (عصر امویان) را برای یکی از دوستان نزدیکشان، این‌گونه ترسیم کرده‌اند:

یا فلان: ما لقینا من ظلم قریش ایّانا، و تظاهر هم علینا و ما لقی شیعتنا و محبّونا من الناس إنّ رسول الله قُبِضَ و قد أخبرنا أنّا و اولی الناس بالناس فتبالات علینا قریش حتی أخرجت الأمر عن معدنه و احتجّت علی الأنصار بحقّنا و حجّتنا. ثمّ تداولتها قریش واحدٌ بعد واحد حتّی رجعت إلینا فنکثت بیعتنا و نصبت الحرب لنا، و لم یزل صاحب الأمر فی صعود کئود، حتّی قتل فبویع الحسن ابنه و عوهد

ثمّ غدیر به، و أسلم و وثب علیه أهل العراق، حتّی طعن بخنجر فی جنبه، و نهبت عسکره، و عولجت خلالیل أمّهات أو لاده، فوادع معاویة و حقن دمه و دماء أهل بینه، و هم قلیل حق قلیل.

ثمّ بايع الحسين علیه السلام من أهل العراق عشرون الفاً ثمّ غدروا به و خرجوا علیه، و بیعتهم فی أعناقهم، و قتلوه، ثمّ لم یزل أهل البيت نُستدلّ و نُستضام و نقصي و نمتهن و نحرم و نقتل و نخاف و لا نأمن علی دماننا و دماء اولیانا و وجد الکاذبون الجاحدون لکذبهم و جحدوهم موضعاً یقربون به إلی اولیائهم و قضاة السوء و عمال السوء فی کل بلدة، فحدّثوهم بالأحادیث الموضوعة المکذوبة، و روّوا عنّا ما لم نقله و لم نفعله، لیبغضونا إلی الناس و کان عظیم ذلك و کبره زَمَن معاویة بعد موت الحسن علیه السلام فقتلت شیعتنا بکل بلدة، و قطعت الأیدی و الأرجل علی الطیفة، و کان من یذکر بحبّنا و الانقطاع إلینا سجن أو نهب ماله أو هدمت داره. ثمّ لم یزل البلاء یشتدّ و یزداد، إلی زمان عبیدالله ابن زیاد قاتل الحسين علیه السلام ثمّ جاء الحجاج فقتلهم کل قتلّة، و أخذهم بکل ظنة و تهمّة، حتی إنّ الرجل لیقال له: «زندیق أو کافر»، أحبّ إلیه من أن یقال: «شیعة علی»...

حتی ان إنساناً وقف للحجاج - و یقال أنّه جدا لأصمعی عبد الملک بن قریب - فصاح به: «ایها الامیر! إنّ أهلی عقّونی فسمّونی علیاً و إنی فقیر بائس و أنا إلی صلّة الأمیر محتاج.»، فتضاحک له الحجاج و قال: «للطف ما توسلت به قد ولبتک موضع کذا!»^۱

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۳.

آنچه از ستم قریش بر ما رفت و همدستی آنان برای هدم و انکار ما و آنچه شیعیان و دوستانمان از ناحیه‌ی آنان دیدند، همانا، پیامبر در هنگام وفات، خیر داده بود و ما را سزاوارترین مردم برای تحمل مشکلات در راه اسلام دانست. در این زمان قریش، علیه ما با هم همدست شدند تا آن که امامت و ولایت از جایگاهش خارج گردید و قریش با حق و حجت ما، علیه انصار احتجاج می‌کردند. سرانجام، امارت در میان قریش دست به دست گشت تا آن که به ما رسید که در این زمان بیعت ما را شکسته، علیه ما جنگ به راه انداختند و کار امامت ما، هر روز مشکل تر می‌شد تا این که امام علیه السلام به شهادت رسید. پس از ایشان، با فرزندشان امام حسن بیعت کردند و عهد بستند، اما دیری نپایید که با ایشان حيله کردند تا این که حضرت را در برابر خواسته‌های معاویه تسلیم کردند. در این هنگام بود که اهل عراق، علیه آن حضرت شورش کردند، تا جایی که دوستانش با خنجر به او حمله کردند و اردوگاهش به غارت رفت. در این زمان معاویه، از دنیا رفت و خون او و خانواده‌اش محفوظ ماند، در حالی که اینان به راستی گروهی اندک بودند.

مردم عراق با جمعیتی بیست‌هزار نفره با امام حسین علیه السلام پیمان بستند، اما بر این پیمان نماندند. بار دیگر کید کردند، و بر ایشان خروج کردند، و او را کشتند. ما اهل البیت، در تمامی این دوران، در چشم مردم، خوار شدیم و بر ما ستم شد. از مردم، دور و تحقیر شدیم و از حق خود محروم گشتیم و به قتل می‌رسیدیم، و خانواده‌های ما را می‌ترساندند. ما و دوستانمان هیچ‌گونه امنیت

جائی نداشتیم. این ستمگری، در حالی رخ می‌داد که دروغگویان و منکران، به راحتی، علیه ما به جعل حدیث و نقل روایت دروغ می‌پرداختند و آنچه را که ما نگفته و انجام نداده بودیم، بر ما می‌بستند، تا ما را مبعوض مردم کنند. اوج این ستمکاری‌ها، زمان معاویه و بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام است که شیعیان ما در تمامی زمین با کمترین بهانه و سوء ظن، کشته و دست‌ها و پاهای آنان بریده می‌شد.

رسم چنین بود که هرکس محبت ما را بر زبان می‌آورد، زندانی می‌شد و مالش به غارت می‌رفت و خانه‌اش ویران می‌گشت. این بلاها، هر روز افزون می‌شد تا زمان عبید الله بن زیاد، قاتل امام حسین علیه السلام فرارسید و سپس نوبت حجاج شد که شیعیان را به بدترین شکل می‌کشت و با کمترین گمان و تهمت، دستگیرشان می‌کرد. زمان، چنان بر ما و شیعیان ما سخت شد که اگر به کسی زندیق و کافر می‌گفتند، برای او محبوب‌تر بود تا آن که او را شیعه‌ی علی ابن ابی طالب بنامند... .

اوج این مظلومیت، این‌جا است که عبدالمطلب بن قریب، جد اصمعی، خطاب به حجاج فریاد زد: ای امیر، خانواده‌ی من، مرا عاق کرده‌اند که نام مرا علی گذاشته‌اند. من اکنون فقیر و مضطرب و به بخشش تو محتاجم. پس حجاج به او خندید و گفت... .

شرایط دشوار و خطر خیزی که امام علیه السلام وصف می‌فرمایند، به‌خوبی دلایل ذهنی و تاریخی تقیه را نشان می‌دهد و حتی می‌توان گفت: در برخی از دوره‌های تاریخی شیعه، برای شیعیان هیچ راهی برای ادامه‌ی حیات مادی و معنوی، جز راه تقیه باز نبود. آنان که شیعه را به دلیل

اعتقاد به تقیه، سرزنش می‌کنند، یا از تاریخ بی‌خبرند و یا در پی بهانه‌ای برای خرده‌گیری و شماتت تشیع‌اند.

تقیه در دوران امام صادق علیه السلام

دروان امامت امام صادق علیه السلام مصادف بود با سال‌هایی از خلافت منصور دوانقی. وی مردی قسی‌القلب بود و در دشمنی با شیعیان اشتها داشت. منصور، خود اعتراف می‌کند:

قتلت من ذریة فاطمة ألفاً أو یزیدون و ترکت سیّدهم و مولاہم و
إمامہم جعفر بن محمد...^۱

از فرزندان فاطمه علیها السلام هزار نفر و بلکه بیشتر کشتم. و مولا و سرورشان، جعفر بن محمد را رها کردم... .

این اعتراف، در آغاز خلافت منصور است. این که امام علیه السلام را به شهادت نرساند و آزاد گذاشت، از بیم عواقب سیاسی و غیر قابل پیشگیری این جنایت بود؛ زیرا هنوز آثار شهادت امام حسین علیه السلام که ریشه‌ی حکومت امویان را از جای برکنند، در جامعه وجود داشت. از این رو تا مدت‌ها به خود جرئت تعرض به امام علیه السلام را نمی‌داد؛ تا این که پایه‌های قدرتش را مستحکم کرد. فشار منصور عباسی و دستگاه حکومت بر شیعیان، هر روز فزونی یافت، تا جایی که زمینه‌ی هر گونه اقدامی را از آنان گرفته بود.

اصحاب امام، به منظور صیانت و حفاظت خود از فتنه و گزند منصور عباسی، گریزی از تقیه نداشتند و از هر گونه بی‌احتیاطی پرهیز می‌کردند. امام علیه السلام در چنین اوضاع و احوالی ترک تقیه را مساوی با ترک

۱. ابی فراس، شرح قصیده شافیه، ص ۱۶۱.

نماز دانسته، عزت دنیوی را در گرو عمل به تقیه اعلام کردند. به معلی بن خنیس فرمودند:

یا معلی! اکتُم أمرنا و لا تذعہ؛ فانّ من کتم أمرنا و لا یذیعہ أعزّه الله
فی الدنیا؛^۱

ای معلی، پنهان دار امر ما را و آن را پخش مکن. همانا کسی که پیوشاند امر (ولایت) ما را و آن را افشا نکند، خداوند او را در دنیا عزت خواهد داد.

در روایت دیگری، درباره‌ی جاسوسان ابو جعفر منصور آمده است:
کان له بالمدينة جواسیس ینظرون علی من اتفق شیعة جعفر فیضربون عنقه.

در این دوره، اتهام رفض درباره‌ی هر کس، کافی بود تا امنیت جانی و مالی او را به خطر اندازد و دودمانش را بر باد دهد. منصور، خزانه‌ای از سرهای بریده‌ی علویان، از پیر و جوان و خردسال، برای فرزندش مهدی عباسی به ارث گذاشت که بر گوش هر یک از کشتگان، کاغذی حاوی نام و مشخصات صاحب آن آویزان شده بود.

دوره‌ی سی و دو ساله‌ی زعامت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یکی از طولانی‌ترین ادوار رهبری و پیشوایی ائمه‌ی اهل البیت علیهم السلام است و اساس و بنیان مکتب تشیع نیز در همین دوران استحکام یافت. جبهه‌ی فرهنگی و علمی‌ای که امام باقر علیه السلام گشوده بودند، ایشان چنان گسترش دادند و به چنان مرتبه‌ای رساندند که شیعه‌ی جعفری، نام دیگر شیعه‌ی اثنی عشری شد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۶، ح ۱۴۰۴۱.

با وجود این، آن حضرت نیز هرازگاه از تقیه سود می‌جستند و آن را به دیگران و پیروان‌شان نیز سفارش می‌فرمودند؛ بویژه در دوران خلافت منصور عباسی که فشارها بر شیعه و رهبران شیعی، افزایش یافته بود. نمونه‌ها و مثال‌های زیر، اندکی از سفارش‌های امام علیه السلام به تقیه است که مخاطب آن، یاران نزدیک ایشان بودند:

- امام علیه السلام طی دستورالعملی اصحاب خود را از اقدامات تند سیاسی برحذر داشته، فرمودند:

كفوا ألسنتكم و الزموا بیوتكم؛ فإنه لا يصيبكم أمر تحضون به أبداً و لا تزال الزبديّة لكم و قاء أبداً؛^۱

هم اکنون که حکومت عباسی مشغول درگیری و نزاع با زبیدیه است و از شما غفلت کرده است، زبان‌های خود را [از طرح مسائل سیاسی و حکومتی و...] بازدارید و در خانه‌هایتان بنشینید [و به شورش‌ها نپیوندید].

- كظم الغیظ عن العدو في دولتهم تقيةً و حرز لمن أخذ بها و تحرز من التعريض للبلاء في الدنيا؛^۲

در حاکمیت ستمگران، فرو خوردن خشم، تقیه خواهد بود و پناهی است برای تقیه‌کننده و برای محفوظ ماندن از بلاهای دنیوی.

- و قولوا للناس حسناً اي للناس كلهم مؤمنهم و مخالفهم أمّا المؤمنون فيسبط لهم وجهه و أما المخالفون فيكلمهم لاجتذابهم إلي

۱. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۸۲، ح ۳۰.

۲. همان، ج ۷۲، باب ۸۷، ص ۴۲۲، ح ۸۰.

الایمان؛ فإنه بأيسر من ذلك يكف شرورهم عن نفسه و عن إخوانه المؤمنین؛^۱

با مردم، به نیکی سخن بگویید، چه اهل ایمان باشند، چه از گروه مخالفان؛ زیرا خوش‌گفتاری با دوستان، موجب انبساط و سرور آنان می‌شود. و مخالفان را به به سوی شما جذب می‌کند، و دست‌کم از شر آنان محفوظ می‌مانید.

- أن امارة بني امية كانت بالسيف و العسف والجور و إن إمامتنا بالرفق و التألف و الوقار و التقية و حسن الخلطة و الورع و الاجتهاد، فرغبوا الناس في دينكم و فيما أنتم فيه؛^۲

همانا حکومت بنی امیه، بر پایه‌ی شمشیر و ستمگری استوار است و امامت ما، بر بنیان تألیف قلوب و وقار. و ارکان دیگر امامت ما، تقیه و خوش‌رفتاری و ورع و کوشش است. پس با این اعمال، مردم را به مکتب شیعه ترغیب کنید.

تقیه در دوره‌ی امام موسی ابن جعفر علیه السلام

دوره‌ی سی و پنج ساله‌ی امامت امام کاظم علیه السلام نیز یکی از سخت‌ترین دوره‌های امامت ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌آید. در این دوره، قیام حسین بن علی بن حسن معروف به شهید فخر، در سال ۱۶۹ هجری واقع شد. هادی عباسی که تصور می‌کرد این قیام به فرمان و کمک امام علیه السلام صورت پذیرفته است، بر سخت‌گیری‌های خود بر امام علیه السلام افزود. از

۱. همان، ج ۷۲، باب ۸۷، ص ۴۰۱، ح ۴۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۳۰، ح ۹.

همین رو در این دوره ی طولانی، روایات منقول از آن حضرت، نسبت به آنچه از امام باقر^{علیه السلام} و امام صادق^{علیه السلام} نقل شده است، بسیار اندک است و شمار فراوانی از روایات فقهی آن حضرت در کتب فقهی شیعه حمل بر تقیّه شده است.

دو نمونه از تقیّه‌های امام^{علیه السلام} به این شرح است:

۱. مرحوم مجلسی در بحار الانوار، می‌نویسد:

هنگامی که موسی الهادی از دنیا رفت، امام^{علیه السلام} نامه‌ی تسلیتی خطاب به خیزران مادر وی می‌نویسد و در آن خلیفه را امیر المؤمنین می‌خواند و برای او از خدا طلب رحمت می‌کند. سپس از هارون نیز با عنوان امیر المؤمنین یاد می‌کند و خلافتش را تبریک می‌گوید.

مرحوم مجلسی، در ذیل این نامه می‌نویسد:

شدت تقیّه در زمان حضرت کاظم^{علیه السلام} را نظاره کن که وضع زمان، ایشان را به نوشتن چنین نامه‌ای در مرگ کسی که ایمان به روز حساب ندارد، مجبور می‌کند!^۱

۲. یحیی بن عبد الله بن الحسن، نامه‌ای به امام^{علیه السلام} می‌نویسد و آن حضرت را به جرم قیام نکردن علیه حکومت عباسی سرزنش می‌کند! امام در جواب نامه‌ی نوشته، وی را به اطاعت از خلیفه فرا می‌خواند. این نامه، به دست هارون می‌افتد و او با مشاهده‌ی آن می‌گوید:

مردم درباره‌ی موسی بن جعفر به من چیزهایی می‌گویند و مرا بر ضد او وا می‌دارند؛ در حالی که او از این اتهامات مبرا است.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۴، ح ۷.

۲. همان، ج ۴۸، ص ۱۶۶، ح ۷.

ائم^{علیهم السلام} ضمن حفاظت از جان اصحاب و شیعیان، از رهگذر تقیّه توانستند به افق‌های جدیدی نیز دست یابند. از جمله: علی‌رغم فضای اختناق و جوّ رعب و فشاری که بر شیعیان بود، گروهی از محبان اهل بیت^{علیهم السلام} توانستند به دستگاه‌های حکومتی نفوذ کنند و از این رهگذر منشأ خدمات بسیاری شدند. شاید نخستین مرحله از نفوذ شیعه در دستگاه خلافت عباسی، به صورت یک جریان قوی، مسئله‌ی وزارت علی بن یقظین باشد. او از سوی امام کاظم^{علیه السلام} فرمان یافت تا در دستگاه عباسی بماند و در آن‌جا به شیعیان کمک کند.

دوره‌ی امامت حضرت امام موسی بن جعفر^{علیه السلام} برای شیعیان، از ویژگی خاصی برخوردار است؛ زیرا علویان که رقیب عمده‌ی سیاسی عباسیان به شمار می‌آمدند، در این دوره، حرکت‌ها و جنبش‌های گوناگونی را در سراسر قلمرو عباسیان پدید آوردند و طبیعی بود که عباسیان با تمام ابزار و امکانات و با گماشتن جاسوسان، علویان را در تمام قلمرو حکومتی و همه‌ی مناطق تحت نفوذ خود، زیر نظر گیرند.

در این شرایط، امام موسی بن جعفر^{علیه السلام} از یک سو می‌بایست شیعیان را مخفیانه رهبری کند و از سوی دیگر، آسیب‌ها را از جامعه‌ی شیعی دور سازد. این دو کار مهم و بزرگ، جز با استمداد از تقیّه ممکن نبود. در بایستگی و فواید این تقیّه، همین بس که فرزند ایشان توانست راه پدر را ادامه دهد و دامنه‌ی تشیع را به سرزمین ایرانیان بکشد و پرچم سبز علوی را در جایی که گمان نمی‌رفت، برافرازد.

تقیّه در دوره‌ی امام رضا^{علیه السلام}

در دوران امامت حضرت رضا^{علیه السلام} و ولایت‌عهدی آن حضرت، جریان تشیع توانست با پوشش تقیّه، بسیاری از مشاغل حساس حکومتی

و اداری را تصدی کند. جریان مشارکت شیعیان امام در دستگاه حکومتی بغداد، در دوران آخرین امامان اهل بیت^{علیهم‌السلام} رو به گسترش نهاد و در دوره‌ی امام یازدهم و پس از آن، در ایام غیبت صغرا، شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی، مشاغل مهمی به دست آوردند. به حتم یکی از دلایل این گشایش و گسترش، رعایت اصل تقیه از سوی ثامن الائمه^{علیه‌السلام} و شیعیان بود؛ زیرا دشمنان تصور می‌کردند، شیعیان هیچ‌گونه اقدام سیاسی علیه آنان نخواهند کرد. از همین رو، خلفای عباسی، به علویان زیدی مذهب که پیوسته در اندیشه‌ی شورش بودند، توصیه می‌کردند که همانند عموزادگان خود، رفتار کنید تا در امان باشید.

دوره‌ی امامت حضرت امام کاظم^{علیه‌السلام} مصادف است با دوران حکومت هارون و امین و مأمون عباسی. هارون، سوگند یاد کرده بود که اگر فردی بعد از موسی بن جعفر^{علیه‌السلام} ادعای امامت کند، گردن او را خواهد زد. با این حال، امام رضا^{علیه‌السلام} بدون هیچ‌گونه تقیه و واهمه‌ای، امامت خود را برای یارانش آشکار کرد. شاید دلیل اصلی امام^{علیه‌السلام} برای عدم تقیه در این امر، ظهور جریان واقفیه در میان علویون بود که به حیات امام هفتم و عدم امامت پس از وی اعتقاد داشتند. اگر امام^{علیه‌السلام} امامت خود را آشکار نمی‌کردند، این جریان منحرف قدرت می‌گرفت و اساس شیعه را به مخاطره می‌انداخت.

نقل است که امام^{علیه‌السلام} مدتی به برخی از یاران خود اجازه‌ی شرف‌یابی نداد. وقتی از او علت این بی‌اعتنایی را جویا شدند، فرمود:

و تقون حیث لا تجب التقیه و ترکون التقیه حیث لابد من التقیه؛^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۵، ص ۲۱۷، ح ۲۱۴۰۰.

تقیه می‌کنید آن‌جا که تقیه واجب نیست بر شما، و رها می‌سازید تقیه را زمانی که بر شما واجب است.

از این بیان امام^{علیه‌السلام} پیدا است که تقیه در جای خود، مؤثر است و اگر در جای خود نباشد، نفاق و جبن است. از شأن صعود این روایت می‌توان دریافت که هر جا اساس و کیان دین در خطر باشد، جای تقیه نیست؛ بلکه تقیه در جایی است که زیان چندانی به دین و دینداری نمی‌رسد و جبران آن ممکن است؛ مانند اظهار کفر نزد جائران، که امکان تدارک و جبران آن وجود دارد.

تقیه‌ی امام جواد^{علیه‌السلام} و امام هادی^{علیه‌السلام}

بیشترین دوره‌ی امامت حضرت امام جواد^{علیه‌السلام} در مدینه و به دور از حکومت مرکزی گذشت. به علت دوری امام از مرکز خلافت و باز شدن فضای فرهنگی در این برهه، مأمون حساسیت کمتری به امام^{علیه‌السلام} داشت؛ اگرچه به وسیله‌ی ام‌الفضل، حضرت را کاملاً زیر نظر گرفته بود. از نشانه‌های کاهش مراقبت‌های دستگاه خلافت، این است که کتب اصحاب امام باقر^{علیه‌السلام} و امام صادق^{علیه‌السلام} که مدت‌ها پنهان بود، در آن زمان به دست شیعیان رسید و بنا به روایت مرحوم شیخ حر عاملی، هنگامی که یکی از اصحاب درباره‌ی صحت احادیث این کتاب‌ها از امام^{علیه‌السلام} سؤال کرد، امام^{علیه‌السلام} در جواب وی، اجازه‌ی روایت کردن از آن کتاب‌ها را به یاران خود دادند.^۱

دوره‌ی امامت امام هادی^{علیه‌السلام} بر خلاف دوره‌ی امام جواد^{علیه‌السلام} یکی از سخت‌ترین ادوار امامت است. متوکل خلیفه‌ی عباسی، امام^{علیه‌السلام} را به سامرا

۱. همان، ج ۱۸، ص ۵۸، ح ۲۷.

منتقل کرد تا او را زیر نظر داشته باشد. علی‌رغم این که مدت امامت آن حضرت، بیش از سی و سه سال به طول انجامید، به علت اختناق و فشار دستگاه بر امام و شیعیان، روایات فراوانی از آن حضرت به ما نرسیده است؛ به گونه‌ای که مجموع روایات فقهی آن حضرت، از یکصد و پنجاه تجاوز نمی‌کند.

تقیه در دوران امامت امام حسن عسگری علیه السلام

شرایط در دوره‌ی امام حسن عسگری علیه السلام بسیار مشکل‌تر و پیچیده‌تر از دوره‌های پیش از ایشان بود. معتمد عباسی می‌دانست و شنیده بود که فرزند امام حسن علیه السلام بساط ظلم را برمی‌چیند. از این رو با شدت بیشتری امام و خانواده‌اش را زیر نظر داشت تا مبدا فرزندى از امام علیه السلام به وجود آید و اگر متولد شده است، زنده بماند. بدین رو امام علیه السلام با توجه به خطرات و تهدیدها، تولد فرزندشان را از اکثر شیعیان مخفی کردند. همچنین امام علیه السلام به دلیل اختناق و فشار سنگین سیاسی دستگاه خلافت، سفارش‌های بسیاری به اصحاب و شیعیان‌شان درباره‌ی اصل تقیه دارند؛ از جمله، روایت مهمی است که مجلسی نقل کرده است:

... الرحيم بعباده المؤمنين من شيعة آل محمد عليه السلام وسَّع لهم في التقيّة يجاهرون بإظهار موالاتة أولياء الله و معاداة أعداء الله إذا قدروا، و يسترونها إذا عجزوا. قال رسول الله صلى الله عليه وآله و لو شاء لحَرَمَ عليكم التقيّة، و أمركم بالصبر علي ما ينالكم من أعدائكم عند إظهاركم الحق، إلّا فأعظم فرائض الله عليكم بعد فرض موالاتنا و معاداة أعدائنا، استعمال التقيّة علي أنفسكم و إخوانكم و معارفكم و قضاء حقوق إخوانكم في الله، ألا و إنّ الله يغفر كلّ ذنب بعد ذلك و لا يستقصي-

أما هذان فقلّ مَنْ ينجو منها إلا بعد مسّ عذاب شديد... فاتقوا الله و لاتتعرضوا لمقت الله بترك التقيّة و التقصير في حقوق إخوانكم المؤمنین.^۱

خدای رحیم برای بندگان مؤمن و شیعیان آل محمد علیهم السلام دایره‌ی تقیه را گسترش داده است. آنان، اگر بتوانند، دوستی با اولیای خدا را اظهار می‌کنند و اگر نتوانند، آن را می‌پوشانند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر خداوند می‌خواست، تقیه را بر شما حرام می‌کرد و شما را بر تحمل مصائبی که از سوی دشمنان می‌رسد، امر به صبر می‌فرمود. آگاه باشید بزرگ‌ترین واجب الهی بر شما، بعد از دوستی با ما و دشمنی با دشمنان ما، به کار بستن تقیه برای حفظ خود و دوستان‌تان و فراگیری معارف الهی و ادای حقوق برادران ایمانی است. ای مردم، آگاه باشید که خداوند، هر گناهی را می‌بخشد و تقاص نمی‌کند، اما اندکی از مردم از این دو گناه، نجات می‌یابند، مگر پس از چشیدن عذابی شدید. پس تقوا پیشه کنید و تقیه را به کار بندید و با ترک تقیه و کوتاهی در ادای حقوق برادران مؤمن‌تان، خود را در معرض خشم الهی قرار ندهید.

تقیه در دوران غیبت صغرا

غیبت، اعم از صغرا و کبرا، بر اساس تقیه صورت گرفته است. حداقل، یکی از فلسفه‌هایی که برای غیبت امام عصر (عج) ذکر می‌شود، وجود خطر و ناامنی است که وجود شریف آن جان‌جانان و عصاره و

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، باب ۸۷، ح ۵۲، ص ۴۰۹، ح ۵۲.

خلاصه‌ی هستی و آخرین ذخیره‌ی الهی در نظام هستی را تهدید می‌کند. چند نمونه از تقیه‌های نواب خاص ولی عصر^{علیه السلام} در دوره‌ی غیبت صغرا از این قرار است:

- عثمان بن سعید عمری، وکیل امام حسن عسگری^{علیه السلام}، شغل روغن‌فروشی را وسیله و بهانه‌ای برای پنهان کردن فعالیت‌های خود کرده بود و اموال ارسالی برای امام^{علیه السلام} را در خیک‌های روغن می‌گذاشت و به آن حضرت تحویل می‌داد.

- در زمان ابو جعفر محمد بن عثمان، شیعیان اصرار فراوانی داشتند که نام حضرت صاحب را بدانند. امام عصر^{علیه السلام} از طریق محمد بن عثمان نامه‌ای برای اصحاب فرستادند؛ به این شرح:

لیخبر الذین یسألون عن الاسم أما السکوت و الجنة و أما الکلام و النار؛ فإثم لو وقفوا علی الاسم إذاعوه و ان وقفوا علی المکان دلّوا علیه؛^۱

کسانی را که از اسم [من] سؤال می‌کنند، بگو: سکوت در این باره، قرین بهشت است و سخن گفتن، همراه آتش. زیرا آنان (دشمنان) اگر اسم من را بدانند، آن را منتشر می‌کنند و اگر بر مکان (من) آگاه شوند، یاران‌شان را بدان‌جا می‌فرستند.

- ابو القاسم حسین بن روح، یکی دیگر از نواب خاص، فردی محتاط بود و کاملاً اصل و موضوع تقیه را رعایت می‌کرد.

- هنگام وفات علی بن محمد سمري، نامه‌ای از حضرت ولی عصر (عج) مبنی بر انقطاع نیابت خاصه و تکذیب مدعیان نیابت پس از

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

او، برای شیعیان خوانده شد. در این دوره، به جهت رعایت تقیه، در مقابل گرفتن وجوه از شیعیان، رسیدی از سوی نواب چهارگانه به آنان داده نمی‌شد. طی چند حدیث، شیعیان از به زبان آوردن نام آن حضرت، منع شده‌اند و از اصحاب خواسته شده است تا در محافل، نام امام عصر (عج) را بر زبان نیاورند: ملعون ملعون من سَمّٰی فی محفل من الناس. نیز بابی در مجامع روایی شیعه با عنوان «النهي عن التسمية» و یا عناوین شبیه آن وجود دارد.^۱

بعضی از بزرگان، نهی را در این روایات فقط مخصوص زمان ترس و تقیه دانسته‌اند که بیشتر شامل عصر غیبت صغرا می‌شده است؛ بر این پایه، در زمانی که ترس و تقیه‌ای وجود ندارد، حرمتی در کار نیست. بنابراین منع یا کراهت تصریح به نام آن حضرت، نوعی توصیه به تقیه بوده است و اگر کسی نداند یا نپذیرد که منع مذکور تقیه‌ای است، به کتمان نام آن حضرت ادامه می‌دهد!

از این رو است که باید گفت: کسی که ماجرای تقیه و حواشی و پیامدهای آن را نداند، کلید فهم بسیاری از رخدادهای تاریخ تشیع را در دست ندارد و فهم آنها برای او دشوار است.

تقیه در عصر غیبت کبرا

در دوران غیبت کبرا شیعه همچنان در وضعیت تقیه به سر می‌برد و شرایط، هیچ‌گاه به گونه‌ای نبوده است که شیعیان بتوانند به راحتی و آزادانه، عقاید خود را اظهار کنند. البته به صورت پراکنده، در بعضی از شهرها و مناطق، در برهه‌ای از تاریخ، شیعیان توانسته‌اند به صورت

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۹.

محدود، تشکیل حکومت بدهند و یا بر اثر کسب اکثریت، عقاید و آرمان‌های خود را ابراز کنند، ولی این وضعیت، ثبات و دوام و گستره‌ی چندانی نداشته است.

شیخ طوسی می‌نویسد:

لم تلق فرقة و لا بلي أهل مذهب بها بليت به الشيعة حتي إنا لا نكاد نعرف زماناً تقدم سلمت فيه الشيعة من الخوف ولزوم التقيّة و لا حالاً عريت فيه من قصد السلطان و عصبيته و ميله و انحرافه.^۱

این، توصیف وضعیت و سرنوشت عمومی شیعیان است. در برخی از موارد، تعصب ضد شیعی حکام و سلاطین، همراه با پشتوانه‌ی فتوایی مفتیان اهل سنت، چنان اوج می‌گرفت که شهری و یا قبیله‌ای را از دم تیغ می‌گذارند!

گروهی برای خوش خدمتی و کسب مال و ارتزاق از دربار حاکم، به سعایت و بدگویی از ائمه علیهم‌السلام و شیعیان آنان می‌پرداختند و بدین وسیله حکام سبک‌مغز و کم‌خرد، فرمان قتل عام شیعیان را صادر می‌کردند و متقابلاً ائمه علیهم‌السلام برای حفاظت از شیعیان و پیروان خود، دستور تقیّه صادر می‌کردند؛ مانند آنچه در روایت‌های ذیل آمده است:

– محمد بن یعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن ابي عمير عن ابن أذينة، عن اسماعيل الجعفي و معمر بن يحيى بن سام و محمد بن مسلم و زرارة، قالوا: سمعنا ابا جعفر يقول: «التقيّة في كل شيء يضطر إليه ابن آدم فقد أحله الله له.»^۲

۱. تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۵۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب التقیّه، ح ۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۴، ح ۲.

– محمد بن مسلم از امام صادق علیه‌السلام می‌کند که فرمود: «كُلَّمَا تُقَارِبُ هَذَا الْأَمْرَ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ.»^۱

این روایات، نشان می‌دهد که شدت و ضعف حکم تقیّه در رابطه و متناسب با شرایط و زمینه‌هایی است که موجب تقیّه می‌شوند و این گونه نیست که تقیّه، فقط یک حکم ثابت و لایتغیر داشته باشد.

مؤلف کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه در بحث انتشار مذهب تشیع در کشورهای اسلامی می‌نویسد:

يقول ابراهيم الطيب الأول للجيش التركي: و كان السلطان السليم شديد التعصب علي أهل الشيعة و لا سيما أنه كان في تلك الأيام قد انتشرت بين رعاياه: «تعالم شيعيه تنافي مذهب أهل السنّة» و كان قد تمسك بها جماعة من الأهالي، فأمر السلطان سليم بقتل كل من يدخل في هذه الشيعة. فقتلوا نحو أربعين ألف رجل و أخرج فتوي شيخ الاسلام بأنه يوجر علي قتل الشيعة و اشهار الحرب ضدهم.

و يقول الشيخ المظفر في كتابه تاريخ الشيعة: «و لا تسل عمّا لقيته الشيعة من ذريع الفتك عند ما استلبه (العراق) العثمانيون في هذه المرة (عام ۱۰۴۵ هـ) و هذه النكبة الكبرى إحدي النكبات الفظيعة التي شاهدتها الشيعة في أدوار حياتهم من جراء المذهب و ما أكثرها.»^۲

ابراهيم طيب که از لشکریان ترکیه محسوب می‌شود، در این زمینه می‌گوید: سلطان سلیم، نسبت به شیعه بسیار متعصب بود؛

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۰، باب التقیّه، ح ۱۷.

۲. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۴۳.

به‌ویژه آن که در آن روزگار شایع بود که تعالیم شیعه، با مذهب اهل سنت تنافی دارد. گروهی به این موضوع تمسک کردند. سلطان سلیم هم فرمان داد که در آن زمان هر کس که در گروه شیعه وارد شود، او را به قتل برسانند. در این مقطع، حدود چهل هزار نفر از مردان شیعه به قتل رسیدند. در حمایت از فرمان سلطان سلیم، شیخ الاسلام اهل سنت فتوایی می‌دهد که کشتار شیعه، در نزد خداوند، اجر و پاداش دارد. فتوای او، آتش جنگ را علیه شیعه شعله‌ور می‌سازد. مرحوم مظفر در کتاب *تاریخ الشیعه* در این زمینه می‌گوید: و نبرس از آنچه بر شیعه گذشت در کشتار بی‌رحمانه و غارت عراق به دست عثمانی‌ها (در سال ۱۰۴۵ ق) که این مصیبت بزرگ، از سخت‌ترین مصائبی است که شیعه، در ادوار تاریخ حیات خود، تحمل کرده است.

تقیّه در دوران معاصر، مظاهر گوناگونی دارد که برخی پیچیده و برخی روشن و آشکار است. در عصری که جهان تبدیل به دهکده شده است و دانش‌های ارتباطی، رازداری را بسیار مشکل کرده است، برای حفظ اسرار نظام دینی، باید از انگیزه‌های دینی نیز سود جست. پوشاندن اسرار، نمی‌تواند فقط متکی به بخشنامه‌های رسمی باشد؛ بلکه باید پشتوانه‌ی دینی نیز داشته باشد که تقیّه به‌خوبی از عهده‌ی این مهم برمی‌آید. به‌حتم کمتر نظامی به اندازه‌ی نظام اسلامی در ایران، هدف تهاجمات جاسوسی بوده است. با وجود این، و به‌رغم هزینه‌های گزافی که برای خبرگیری از اسرار نظام دینی کرده‌اند، کمترین بهره و نصیب را داشته‌اند. آنچه دشمنان را ناکام گذاشته است، فقط نظم اداری یا برنامه‌ی سیاسی نظام نیست؛ بلکه حضور تقیّه به عنوان یکی از احکام و

برنامه‌های الهی در اعتقادات شیعیان و مؤمنان، بلندترین دیوار در برابر اقدامات جاسوسی و خبرگیری دشمنان است.

اسرار هر نظامی که تعلق به آرمان‌های تشیع دارد، در حفاظت تقیّه از دسترس نامحرمان مصون می‌ماند و تا امید به تشکیل نظام‌های مبتنی بر اندیشه‌های شیعی وجود دارد، تقیّه را باید پاس داشت؛ وگرنه سرهای بسیاری بر دار ستم خواهد رفت:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد^۱

صفحه سفید

فصل پنجم

ادله‌ی نقلی و عقلی تقیه

۱-۱. اقرار به ولایت کافران، هنگام اضطرار

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ...^۱

مؤمنان نباید به جای اهل ایمان، کافران را به دوستی و سرپرستی خود برگزینند. و هر کس چنین کند، چیزی از خدا نزد او نیست، مگر این که بخواهید از آنان تقیّه کنید. خداوند، شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد....

این آیه در مدینه نازل شده است و به دلالت مطابقی، بر لزوم رعایت تقیّه دلالت دارد. خداوند، در صدر آیه، به مسلمانان دستور می‌دهد که بیگانگان را نه به عنوان دوست و نه به عنوان یاور و حامی، در هیچ کار خود نپذیرند، و سپس تهدید می‌کند که هر کس تن به چنین کاری دهد، ارتباطش را با خداوند گسسته است. اما سپس و بی‌درنگ «تقیّه» را استثنا می‌کند. بنا بر این اگر کسی از روی تقیّه، کافری را ولیّ خود بنامد یا در برابر او تمکین کند، مشمول نهی آیه نیست.

«تقاه» و «تقیّه» هر دو از ریشه‌ی «وقی» به معنای «زره» و «خوف» و «سپر» و «کتمان» و «حذر» است. شاید تعبیر به «تقاه» از تقیّه، برای نشان دادن نوعی از انواع تقیّه باشد که همراه با خوف است. کلمه‌ی «تقاه» بر نوعی خاص از پرهیز دلالت دارد؛ زیرا در غیر این صورت می‌بایست به جمله‌ی «ألا ان تتقوا منهم» اکتفا می‌کرد.

از آیه‌ی یادشده، چنین برمی‌آید که تقیّه، استثنا است نه قاعده؛ زیرا در غیر این صورت، تخصیص اکثر و زیادت فرع بر اصل رخ می‌نماید

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۸.

مقدمه

تقیّه، همچون سایر احکام دینی مبتنی بر نصوص و ادله‌ی شرعی است. افزون بر عقل عملی، متون دینی نیز دلالت‌های بسیاری بر تقیّه دارند که بیشتر پاره‌ای از آنها گزارش شد. در این فصل از کتاب، شماری از دلالت‌های قرآنی و روایی و سپس عقلی را بر مسئله‌ی تقیّه به بحث می‌گذاریم تا آشکار گردد که تقیّه از مبانی و دلایل استواری برخوردار است و چنین نیست که به‌آسانی بتوان بر آن انگشت نقد و نفی گذاشت.

۱. نصوص و دلالت‌های قرآنی

برای اثبات احکام تکلیفی تقیّه، از ادله‌ی چهارگانه‌ی کتاب، سنت، اجماع و عقل می‌توان بهره گرفت. آیات و نصوص قرآنی، نخستین و مهم‌ترین ادله‌ی تقیّه هستند. دلالت برخی از این آیات بر تقیّه، مطابقی و برخی التزامی یا تضمینی است. اما آنچه تردیدی در آن نیست، امکان انتساب فی الجمله‌ی تقیّه به آیات قرآنی است. بنا بر این آنچه در پی می‌آید، شماری از مستندات قرآنی تقیّه است:

که نادرست است. اصل، در مکتب اسلام، نشر و تبلیغ معارف حق و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا است؛ ولی در برخی مواقع خاص و جزئی، به اقتضای شرایط زمانی و مکانی، استفاده از تقیّه برای حفظ دین و کیان اسلام تا زمان دستیابی به شرایط بهتر و مطلوب، مجاز و بلکه مطلوب است. با این نگاه، تقیّه، یک عقب‌نشینی تاکتیکی به منظور حفظ نیرو و موجودیت دین است. در اصطلاح نظامیان، گاهی دادن زمین به دشمن برای گرفتن زمان از او، لازم است. در تقیّه نیز، مؤمن بخشی از ایمان خود را به ظاهر و از سر اجبار کنار می‌گذارد تا در زمانه و زمینه‌ی مساعد، به مقاصد خود دست یابد. بنا بر این بدیهی است که با تغییر شرایط، وظیفه‌ی مؤمن نیز تغییر می‌کند و حالت دفاعی و انفعالی او تبدیل به وضعیت تهاجمی و کنش‌گرانه تبدیل می‌شود.

در حقیقت، سیاست امر به معروف و نهی از منکر، سیاست راهبردی اسلام است و تقیّه یا سپر دفاعی، اشاره به فراگیری عملیات تاکتیکی یا کاربردی دارد.

تجویز تقیّه، فرار از مسئولیت و روی آوردن به نفاق نیست، بلکه آماده‌سازی نیرو و تجهیزات لازم برای جابه‌جا شدن‌های ضروری برای حفظ نظام اسلامی از خطرهای آسیب‌های احتمالی است. به‌کارگیری و استفاده از تاکتیک تقیّه، به معنای تجدید قوای و مجهز شدن به سلاح علم و عمل و برخورداری از امکانات و شرایط مطلوب‌تر است.

با این فرض، تقیّه هیچ‌گاه، به معنای ترک مسئولیت‌ها و وظایف دینی و اهمال در شعائر اصیل اسلامی و تقویت روحیه‌ی گوشه‌گیری و انزواطلبی و رهبانی‌گری و بی‌اعتنایی به حقوق و وظایف ما نسبت به

هم‌کیشان و برادران ایمانی نیست. به عبارت دیگر، تقیّه تغییر شکل مبارزه است، نه انتفای آن، که به تسلیم و سازش بینجامد. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌نویسد:

«فاستثنی التقیّة. فَإِنَّ التقیّةَ إِنَّمَا توجب صورةَ الولاية في الظاهر دون حقیقتها.... و في الآية دلالة ظاهرة علي الرخصة في التقیّة علي ما روي عن ائمة اهل البيت... و بالجملة الكتاب و السنّة متطابقان في جوازها في الجملة، و الاعتبار العقلي یؤكد؛ إذ لا بغية للدين و لا هم لشارعه إلا ظهور الحق و حیاته، و ربما یترب علي التقیّة و المجارة مع أعداء الدين و مخالفي الحق من حفظ مصلحة الدين و حياة الحق ما لا یترب علي ترکها، و إنکار ذلك مکابرة و تعسف...»^۱

شیخ طوسی، صاحب تفسیر التبیان نیز می‌افزاید:

ظاهر الروایات تدل علي أنّها واجبة عند الخوف علي النفس. و قد روي رخصة في جواز الافصاح بالحق عندها. روي الحسن ان مسلمة الكذاب أخذ رجلين من أصحاب رسول الله ﷺ فقال لأحدهما: أتشهد أنّ محمداً رسول الله؟ قال: نعم. قال أفتشهد أنّي رسول الله؟ قال: نعم. ثم دعا بالآخر، فقال: أتشهد أنّ محمداً رسول الله؟ قال: نعم؟ فقال له: أتشهد أنّي رسول الله؟ قال: آي أصم. قالها ثلاثاً، كل ذلك يجيبه بمثل الأول، فضرب عنقه. فبلغ ذلك رسول الله. فقال: أمّا ذلك المقتول فمضي علي صدقه و يقينه و أخذ بفضلها، فهنيئاً له، أمّا الآخر فقبل رخصة الله، فلا تبعه عليه. فعلي هذا تكون التقیّة رخصة

۱. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۱۵۳.

والإفصاح بالحق فضيلة. و ظاهر اخبارنا يدل علي أنّها واجبة و خلافها خطأ.^۱

در تفسیر طبری چنین می‌خوانیم:

الآن تتقوا منهم تقاة إلا إن تكونوا في سلطانهم فتخافوهم علي أنفسكم فتظهروا لهم الولاية بألستكم و اضمروا لهم العداوة.^۲

جصاص، مفسر حنفی قرآن، ذیل آیه‌ی فوق می‌نویسد:

يعني أن تخافوا تلف النفس و بعض الأعضاء فتتقوهم بإظهار الموالاة من غير اعتقاد لها. و عليه الجمهور من اهل العلم؛^۳

اگر بترسید که جانتان یا بعضی از اعضای بدنتان تلف شود، برای جلوگیری از کشته شدن، اظهار دوستی با آنان، بدون این که هیچ‌گونه اعتقاد قلبی را به همراه داشته باشد، لازم و واجب است. عموم اهل علم، بر این قول‌اند.

رازی به نقل از حسن بصری می‌نویسد:

التقیة جائزة إلي يوم القيامة، إلا في قتل النفس التي حرمها الله؛^۴

تقیّه، جایز است، اما اگر منجر به قتل نفس محترمه بشود، جایز نیست.

مراغی در تفسیرش، ذیل این آیه می‌نویسد:

أي إن ترك موالاة المؤمنين للكافرين حتم لازم في كل حال إلا في حال

۱. تبیان، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳. الاحکام القرآن، ج ۲، ص ۹.

۴. تفسیر الرازی، ج ۸، ص ۱۳.

الخوف من الشيء تتقونه منهم، فلکم حينئذ أن تتقوهم بقدر ما يتقي ذلك الشيء؛ إذا القاعدة الشرعية «إنّ درء المفسد مقدم علي جلب المصالح» و إذا جازت موالاةهم لاتقاء الضرر فالأولي أن تجوز لمنفعة المسلمين، و إذا فلامانع من أن تحالف دولة إسلامية دولة غير مسلمة لفائدة تعود إلي الأولي، إما بدفع ضرر أو جلب منفعة، و ليس لها أن تواليا في شيء يضر بالمسلمين. و لا تختص هذه الموالاة بحال الضعف بل هي جائزة في كل وقت. و قد استنبط العلماء من هذه الآية جواز التقية بأن يقول الإنسان أو يفعل ما تحالف الحق لأجل توقي ضرر من الاعداء يعود إلي النفس أو العرض أو المال، فمن نطق كلمة الكفر مكرهاً وقايةً لنفسه من الهلاك و قلبه مطمئن بالايان، لا يكون كافراً ليعذر؛^۱

ترک دوستی کافران، برای اهل ایمان، واجب است، در هر حال؛ مگر هنگام ترس که در این صورت بر شما است که تقیه کنید به اندازه‌ای که لازم است؛ زیرا دفع مفسد و ضرر، مقدم بر جلب منافع است. پس وقتی تقیه برای دفع ضرر لازم بود، برای جلب منفعت هم چنین است. بر دولت اسلامی نیز لازم است که چنین تقیه‌ای را برای دفع ضرر یا جلب منفعت به کار گیرد؛ مگر این که ضرری عمده برای مسلمانان داشته باشد. این حکم، مخصوص حال ضعف نیست، بلکه جایز است در هر زمان. علما، از این آیه، استنباط کرده‌اند که اگر انسان، مخالف حق را بگوید یا به کار

۱. تفسیر المراغی، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

بندد، برای جلوگیری از ضرری که از ناحیه‌ی دشمنان متوجه جان و مال و عرض او است، مشمول تقیه است و حکم آن جواز است. کسی که کلمه‌ی کفر را در چنین شرایطی بر زبان جاری سازد، در حالی که قلبش به ایمان آرام است، کافر نخواهد شد. در سخن مراغی نیز جواز به معنای اعم، یعنی «وجوب» اراده شده است.

سرخسی ذیل این آیه می‌نویسد:

أَنَّ التَّقِيَّةَ جَائِزَةٌ لِإِيَّامِ الْقِيَامَةِ فَالِدُخُولِ فِي وَلَايَتِهِمْ لَا بَدَّ وَأَنْ يَكُونَ عِنْدَ حُصُولِ الْأَضْطْرَارِ وَالْإِكْرَاهِ، أَمَّا مَعَ الْاِخْتِيَارِ فَلَا يَجُوزُ.^۱

«عدم جواز» در ذیل سخن سرخسی، نشان می‌دهد که مراد از جواز در صدر کلامش، وجوب است.

بنا بر این و بر اساس مفاد و دلالت آیه، عمل به تقیه، در مواردی واجب و ترک آن حرام است. همچنین آیه نسبت به زمان تقیه و نیز در فعل یا قول، مطلق است و هیچ قید معتبری در آیه وجود ندارد. به این ترتیب می‌توان شمول تقیه را از اطلاق آیه استفاده کرد.

۱ - ۲. جواز تقیه به شرط ایمان قلبی

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛^۲

۱. سرخسی، المبسوط، ج ۲۴، ص ۴۵.

۲. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶.

هرکس که پس از ایمان آوردنش به خدا، کفر ورزد، [به عذاب خدا گرفتار می‌شود]، مگر کسی که به [کفر] اجبار شود. [اما] دلش مطمئن به ایمان است. ولی آنان که سینه‌ی خود را برای کفر گشاده‌اند، غضبی سخت از خدا بر آنان است و آنان را عذابی عظیم است.

این آیه نیز بر موضوع تقیه، دلالت مطابقی دارد. درباره‌ی شأن نزول این آیه‌ی شریف، اقوال متعددی نقل شده است؛ ولی بنا بر اعتقاد اکثر محققان، آیه، درباره‌ی حادثه‌ای است که برای عمار یاسر اتفاق افتاد. صاحب تفسیر المیزان، این ماجرای تاریخی را این‌گونه گزارش می‌کند:

أَخَذَ الْمُشْرِكُونَ عِمَارَ بْنَ يَاسِرٍ فَلَمَّ يَتْرُكُوهُ حَتَّى سَبَّ النَّبِيَّ ﷺ وَ ذَكَرَ آهْتُمْ بِخَيْرٍ. ثُمَّ تَرَكُوهُ. فَلَمَّا آتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا وَرَأَى شَيْءٌ؟ قَالَ: شَرُّ مَا تَرَكْتُ حَتَّى قَلْتُ مِنْكَ وَ ذَكَرْتُ آهْتُمْ بِخَيْرٍ. قَالَ: كَيْفَ تَجِدُ قَلْبَكَ؟ قَالَ: مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ. قَالَ: إِنْ عَادُوا فَعَدَّ... فَنَزَلَتْ: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ؛^۱

مشرکان، عمار را گرفتند و رهایش نکردند تا این که او نبی مکرم اسلام را دشنام داد و از خدایان آنان تمجید کرد. وقتی خدمت پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ پرسید: چه کردی؟ گفت: از خود شری بر جای گذاشتم. پیامبر ﷺ فرمود: در قلبت چه می‌یابی؟ گفت: اطمینان به ایمان. پیامبر ﷺ فرمود: پس اگر باز هم از تو خواستند [که مرا سب کنی]، همان کار را بکن. در این هنگام آیه‌ی مَنْ كَفَرَ

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكَرَّ مَيِّنٌ
شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ نازل
شد.

به ضرورت عقلی نیز تقیّه بدون ایمان قلبی معنا و مصداق ندارد. تقیّه در جایی است که مؤمن چیزی را از دشمن می‌پوشاند؛ ولی اگر در قلب خود ایمانی نداشته باشد، پوشاندن و تقیّه معنا و مفهوم ندارد. بدین رو است که خداوند در آیه‌ی مذکور، جمله‌ی حالیه‌ی «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» را یادآور می‌شود تا عده‌ای از این حکم سوء استفاده نکنند و همگرایی‌ها و همکاری‌های خود را با دشمنان، به حساب تقیّه نگذارند.

یکی از فقهای معاصر، از آیه‌ی پیش گفته، چنین استنباط می‌کند که تقیّه باید بر اثر ضرورت باشد؛ یعنی بدون ضرورت عقلایی تقیّه جایز نیست. استفاده‌ی دیگری که ایشان از این آیه می‌کنند این است که وقتی ضرورت، اقتضا کرد مؤمن زبان به کفر بگشاید، همان ضرورت مراحل پایین‌تر از کفر را هم به طریق اولی جایز می‌کند. بنا بر این خداوند در این آیه، موقعیتی را ترسیم می‌فرماید که بر اساس آن بتوان حکم موقعیت‌های دیگر را هم دانست؛ زیرا اگر آیه، مراحل نازل تقیّه را گوشزد می‌کرد، بر اساس آن نمی‌توانستیم حکم مراحل بالاتر را هم استنباط کنیم:

والآية تدل علي جواز التقيّة بإظهار الكفر من دون قصد عند
الضرورة، فإنّ موردها وإن كان عنوان الإكراه. و مورد التقيّة لا يعتبر
فيها إكراه و تعذيب، بل يكفي فيها خوف الضرر علي النفس أو ما
يتعلق به و إن لم يكن هناك مكروه، إلا أنّ الحق عدم الفرق بين
العنوانين (الإكراه و التقيّة) من حيث الملاك و المغزي؛ فإنّ ملاك الكل

دفع الضرر و المغزي الأهم بارتكاب ترك المهم. هذا من ناحية العنوان
المأخوذ فيها، و من ناحية أخرى الآية و إن اختصت مفادها بمسألة
الكفر و الإيمان، إلا أنّ حكمها جارٍ في غيرها بطريقٍ أولي كما لا يخفي،
فإذا جازت التقيّة في هذا المسألة المهمة جاز في غيرها قطعاً مع تحقق
شروطها.^۱

بنا بر این ایشان «ضرورت» را دلیل تقیّه دانسته، این ضرورت را به دفع ضرر یا جلب منفعت، معلق و معنا می‌کنند. به گفته‌ی ایشان: «آنگاه که شخص متقی، کفر را بر زبان جاری می‌سازد، طبیعی است مراحل پایین‌تر و سخنان و افعال غیر کفرآمیز از روی تقیّه جایز خواهد بود. البته نه جایز به معنای اصطلاحی آن، بلکه جواز مشروط.

محقق بیضاوی، در ذیل همین آیه می‌گوید: «و هو دليل علي جواز التكلم عند الإكراه و إن كان الأفضل أن يتجنب عنه إعرازاً للدين.»

همان گونه که اشاره شد، اگرچه آیه، تقیّه در مقابل کفار را تجویز می‌کند، ولی این جواز در مقابل غیر کفار (مانند ظالمان) هم جاری است؛ زیرا وحدت ملاک وجود دارد و رخصت در آیه، برای حفظ نفس نفیس انسان و به منزله‌ی منت خداوند بر مؤمن است؛ چنان‌که خداوند در آیه‌ی یکصد و پانزدهم سوره‌ی نحل، اکل میته را برای حفظ نفس و بقای آن در صورت اضطرار، تجویز کرده است. اما از آن‌جا که «جواز» اکل میت برای حفظ جان، در معنای «اباحه» به کار نرفته است و بلکه مراد از آن، وجوب است، به طریق اولی و از باب تضایف باید گفت، عمل به تقیّه نیز در وقت و جای خود واجب خواهد بود.

۱. القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۳۹۳.

در ذیل آیه‌ی بالا، سؤالات و شبههاتی نیز طرح شده است؛ از جمله این که «آیا کار عمار درست بود که تقیه کرد و جانش را نجات داد یا تصمیم پدر و مادر او که تقیه نکردند و تا پای جان ایستادند و جام شهادت را نوشیدند؟» و «آیا ثبات در دین، افضل است یا تقیه و حفظ جان؟»

برخی بر این عقیده‌اند که عملکرد پدر و مادر عمار در ترک تقیه، افضل است؛ زیرا با این گونه پایداری‌ها و استقامت‌ها، دین و ارکان نظام اسلام استوارتر می‌گردد. اما این عقیده، با روایات فراوان باب تقیه و صراحت آیات شریف همخوانی ندارد. تقیه، یک دستور صریح دینی است که ترک آن، اتلاف سرمایه‌های مالی و انسانی اسلام است. از این رو است که شاید بتوان آیه‌ی *و لا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة*^۱ را نیز از پشتوانه‌های قرآنی تقیه به شمار آورد. پدر و مادر عمار، یا به دلیل بی‌اطلاعی از حکم تقیه، راه شهادت را برگزیدند و یا به دلیل غیرت و تعصب شدید به اسلام که آن نیز بی‌اجر و ثواب نیست؛ اما آنچه حکم اولی و دستور صریح است، تقیه است.

۱-۳. اختفای ایمان برای نجات مؤمنان

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ...^۲

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۲. سوره‌ی مؤمن (غافر)، آیه‌ی ۲۸.

و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان کرده بود، گفت: آیا مردی را می‌کشید که گوید: پروردگار من الله است؟...

این آیه اشاره به بخشی از تاریخ و سرگذشت حضرت موسی علیه السلام دارد. به گواهی قرآن، مردی که ایمان خود را از فرعونیان مخفی کرده بود، در لحظه‌ای حساس، توانست جان موسی علیه السلام را از خطر مرگ برهاند. تقیه (کتمان عقیده‌ی باطنی) مؤمن آل فرعون، برای خدمت به آیین موسی علیه السلام و دفاع از حیات او در لحظه‌ی بحرانی و حساس بود. حضرت موسی با بهره‌گیری از شیوه‌ی تقیه، توانسته بود یکی از پیروان خود را تا عالی‌ترین مراتب حکومت فرعون مصر بالا ببرد. مؤمن آل فرعون، با نفوذ در تشکیلات فرعونیان، از همه‌ی اسرار و برنامه‌های فرعون برای قتل موسی مطلع بود و به موقع، نقشه‌های شوم آنان را نقش بر آب کرد. به‌راستی اگر آن مؤمن، از راهکار تقیه سود نمی‌برد، توان اجرای این نقشه‌ی ماهرانه و حیاتی را داشت؟

در حدیث مروی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

التقیة دینی و دین آبائی و لا دین لمن لا تقیة له و التقیة ترس الله فی

الارض؛ لأن مؤمن آل فرعون لو أظهر الاسلام لُقُتِلَ؛^۱

تقیه، شیوه‌ی من و شیوه‌ی پدران و اجداد من است. کسی که تقیه را به کارنگیرد، دین (برای او) نمی‌ماند. تقیه، سپر الهی است در روی زمین؛ چه آن که مؤمن آل فرعون، اگر اسلام خود را اظهار می‌کرد، به حتم کشته می‌شد.

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۱.

نظیر ایمان و داستان مؤمن آل فرعون در تاریخ برخی دیگر از انبیاء^{علیهم‌السلام} و تاریخ صدر اسلام تکرار شده است. در روایات، ایمان حضرت ابوطالب، به ایمان مؤمن آل فرعون تشبیه شده است: *عن العسکری^{علیه‌السلام} فی حدیث قال: إن أباطالب کمؤمن آل فرعون یکتُم إیمانہ*.^۱ جمله‌ی «یکتم ایمانه» در این روایت شریف، صراحت در مسئله تقیه دارد. اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را آشکار می‌ساخت، قبل از آن که موفق به انجام کاری شود، جان خود را از دست می‌داد.

قرائن تاریخی نشان می‌دهند که ایمان مخفیانه مؤمن آل فرعون به حضرت موسی^{علیه‌السلام} سالیان درازی ادامه داشته و با توجه به جایگاه وی در تشکیلات فرعون، گویا صرفاً کتمان ایمان و مخفی نگه داشتن باورهای درونی نبوده است؛ بلکه وی ناچار بوده است که پیوسته سخنان خلاف معتقدات و ایمان واقعی خود را به زبان بیاورد و حتی در برخی اعمال و کارهای آنان، مشارکت کند. با این فرض است که عمل مؤمن آل فرعون، برای موضوع تقیه، مستند تاریخی و قرآنی محسوب می‌شود.

آیات پیش گفته، به دلیل دلالت مطابقی آنها، بیش از آیات دیگر در مسئله‌ی «حکم تکلیفی تقیه» کاربرد دارد و در بحث از ادله‌ی وجوب تقیه مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی با توسعه‌ی ملاک تقیه، روشن می‌گردد که وجوب تقیه‌ی خوفی، فقط منحصر در کتمان حقیقت نیست، بلکه اگر این کتمان برای رعایت مصالح مهم دیگری نیز باشد، عمل به تقیه جایز است، همانند داستان اصحاب کهف و شکستن بت‌ها به دست حضرت ابراهیم خلیل^{علیه‌السلام} و برخورد حضرت یوسف با برادرانش.

۱. جامع الاحادیث، ج ۱۸، ص ۴۷۰.

افزون بر سه آیه‌ی یادشده در بالا، آیات دیگری نیز در زمینه‌ی تقیه وجود دارد که به دلالت ضمنی و به کمک روایات تفسیری، مستند قرآنی تقیه محسوب می‌شوند؛ از جمله:

۱ - ۴. پرهیز از ورطه‌ی هلاکت

لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛^۱

با دستان خود، خود را به هلاکت نیندازید.

روایات، دلالت ضمنی این آیه را بر تقیه، تصریح و تأیید کرده‌اند. از جمله روایت زیر:

عن ابی عبد الله^{علیه‌السلام} قال: هذا (ولا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) فِي التَّقِيَةِ.^۲

دلالت آیه بر تقیه - غیر از آن که از تصدیق روایات برخوردار است - بسیار روشن است؛ زیرا ترک تقیه، مصداق القای نفس به دست خود در هلاکت است و نهی از آن، به معنای نهی از ترک تقیه است. موارد استثنایی، مانند آنچه در جهاد و جنگ یا دفاع، رخ می‌دهد، دلیل خاص دارد؛ وگرنه حکم کلی آیه و عقل، حفظ نفس و پرهیز از مهالک حتمی و حتی احتمالی است.

۱ - ۵. تقیه، مصداق صبر

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛^۳

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۴، ص ۲۱۳، ح ۲۱۳۹۱.

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۰۰.

ای آنان که ایمان آوردید، صبر پیشه کنید و همدیگر را به صبر و مدارا دعوت کنید و به مصاف دشمن بروید و پرهیزگار باشید. باشد که رستگار شوید.

ابی بصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤال کردم. امام فرمود: «اصبروا علی المصائب و صابروهم علی التقیّه و رابطوا علی من تقتدون به و اتقوا الله لعلکم تفلحون.»^۱ بنا بر این، مصابره که صبر شدیدتری است، شامل تقیّه نیز می‌شود.

دلالت صابروا بر تقیّه، تضمینی است. مصابره، چندین معنا دارد که یکی از آنها شکیبایی شدید و عمومی است. تقیّه نیز بیش از مصیبت معمولی است که با صبر بتوان از عهده‌ی آن برآمد. تقیّه، یعنی تحمل مصیبت و اظهار خشنودی از آن در ظاهر! و این دو مصیبت است: اصل مصیبت و تحمل آن، بدون شکوه و حتی همراهی ظاهری با کسی که آن را تحمیل کرده است.

۱ - ۶. تقیّه برای جلب خیر

ایتها العیر انکم لسارقون؛^۲

ای کاروان، شما سارق‌اید.

در این آیه، کارگزاران حضرت یوسف، قافله‌ی برادران یوسف را دزد می‌خوانند. این نسبت، زمینه را برای توبه برادران و نجات یعقوب از هجران فراهم کرد.

روایت ابی بصیر از امام باقر علیه السلام قال: سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۸، باب ۲۴، ح ۲۱۳۷۱.
۲. سوره‌ی یوسف، آیه ۷۰.

لاخیر فی من لا تقیّه له و لقد قال یوسف ایتها العیر انکم لسارقون و ماسرقوا.^۱

نیز ابی بصیر عن امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

قال التقیّه من دین الله و لقد قال یوسف ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا سرقوا شیئاً و ما کذب.

در تقیّه‌ی یوسف، دفع ضرر نبود؛ بلکه جلب منفعت بود؛ اما منافع این تقیّه‌ی تاریخی چه بود؟

یوسف علیه السلام از این اتهام تقیّه‌ای، قصد خیر داشت و چنان‌که می‌دانیم همین اتهام تقیّه‌ای به برادران و کاروان کنعان، همه‌ی گره‌ها را گشود: یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام رسید؛ کنعان آباد شد؛ برادران یوسف علیه السلام توبه کردند؛ یوسف، پدر و خانواده‌اش را یافت و کشور بزرگ مصر از آن پس، از وجود و حضور دو پیامبر برخوردار شدند.

۱ - ۷. مقابله با سیئات و جلب حسنات

و یدروُن بالحسنه السیئه؛^۲

دفع می‌کنند بدی را با خوبی.

عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل: اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا، قال: بما صبروا علی التقیّه و یدروُن بالحسنه السیئه. قال:

الحسنه التقیّه و السیئه الاذاعه.^۳

۱. جامع الاحادیث، ج ۱۸، ص ۳۷۵، ح ۲۵۳۴۵.
۲. سوره‌ی رعد، آیه ۲۴.
۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۳، باب ۲۴، ح ۳۵۶۲۱.

آیه، می‌فرماید که مؤمنان بدی را با حسنه دفع می‌کنند. امام علیه السلام می‌فرماید: حسنه‌ای که با آن می‌توان بدی را دفع کرد، تقیّه است؛ زیرا تقیّه فرمان شرع است و کسی که تقیّه می‌کند، در واقع بدی را با عمل به یکی از واجبات دفع کرده است. دفع بدی، از راه‌های مختلف ممکن است؛ از جمله از راه مباح. اما دفع بدی و خطر با عمل به آنچه خدا خواسته است، هم بدی را از سر راه برمی‌دارد و هم حسنه‌ای را در کارنامه‌ی متقی می‌نویسد.

نیز قرآن مجید می‌فرماید:

أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ بِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^۱

در ذیل این آیه‌ی کریمه نیز وارد شده است:

صحیحه هشام بن سالم عن ابي عبد الله علیه السلام في قول الله عزوجل: ﴿أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ بِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ قال باصبروا علي التقيّة (و يدرون بالحسنة السيئة) قال: الحسنه: التقيّة و السيئة: الاذاعة.^۲

در صحیح‌های مذکور، امام علیه السلام حسنه‌ای را که با سیئه‌ای دفع می‌شود، تقیّه خوانده‌اند و بالتبع سیئه‌ی مدفوع، خلاف تقیّه است. تفاوت دو روایت پیش‌گفته آن است که در روایت دوم (صحیح‌ه) امام علیه السلام سیئه را ترک تقیّه و افشای سرّ دانسته‌اند؛ اما در روایت دوم، سیئه اعم از خلاف تقیّه یا خلاف‌های دیگر شرع، مانند اظهار کفر نزد حاکم

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۳، باب ۲۴، ح ۱.

جائر است. به سخن دیگر، اگر از مؤمنی خواسته شود که خلاف باورهای قلبی‌اش سخنی بگوید یا عملی را به منصفی ظهور آورد، او با دو سیئه رو به رو شده است: یک. خلاف شرعی که از او خواسته‌اند؛ دو. ترک تقیّه و افشای اسرار. تقیّه هر دو سیئه را دفع می‌کند و جای آن دو را به حسنه می‌دهد که همان عمل به تقیّه است.

شاید از همین رو است که تقیّه را بهترین حسنه دانسته‌اند؛ زیرا دو سیئه را دفع می‌کند و جای آن دو را به حسنه می‌دهد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ^۱

نیکی مساوی با بدی نیست. بدی را دفع کنید از بهترین راه... .

در روایتی از امام صادق علیه السلام «احسن» یا «بهترین راه» بر تقیّه حمل شده است و دلیل آن، دفع دو سیئه و جایگزینی حسنه است:

عن ابي عبد الله علیه السلام في قول الله عزوجل: ولا تستوي الحسنه و لا السيئة، قال الحسنه: التقيّة و السيئة: الاذاعة.^۲

۱ - ۸. تقیّه، تفواست

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ^۳

... گرامی‌ترین شما نزد خدا، پارساترین شما است.

۱. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۶، باب ۲۴، ح ۱۰.

۳. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

صحیحة عبد الله بن حبيب عن ابي الحسن عليه السلام في قول الله عز وجل: ان اكرمكم عند الله اتقاكم. قال اشدكم تقية^۱.

مطابق حدیث مذکور، پارساترین انسان کسی است که در تقیه شدیدتر و عامل‌تر است. گذشته از آن که تقوا و تقیه از یک ریشه هستند، گاهی در معنای یکدیگر نیز به کار می‌روند. در حدیث پیش‌گفته امام هشتم علیه السلام تقوا را در آیه‌ی «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» همان تقیه دانسته‌اند. افزون بر نزدیکی مفهومی و مصداقی میان تقوا و تقیه، کاربرد آن دو نیز به هم نزدیک است؛ زیرا هر دو در جایی به کار می‌روند که خطری برای ایمان مؤمن پیشامد کرده باشد. با این تفاوت که تقیه، مقابله با خطری است که از بیرون بر انسان تحمیل می‌شود و تقوا پرهیز از خطرهایی است که از درون انسان سربرمی‌آورد.

۱-۹. تقیه در قالب تظاهر

فنظر نظرة في النجوم فقال اني سقيم؛^۲

ابراهیم نگاه‌ی به ستارگان انداخت. پس گفت: من بیمارم.

ابراهیم علیه السلام با تظاهر به بیماری، تقیه کرده، از ابراز عقیده‌ی در گفت‌وگو با بت‌پرستان خودداری می‌کند.

«عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام: ولقد قال ابراهيم: اني سقيم والله ما كان سقياً و ما كذب ولقد قال ابراهيم: بل فعله كيرهم. و ما فعله كيرهم و ما كذب.»^۳

مؤلف مجمع البحرین ذیل ماده «سقم» می‌نویسد:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۲، باب ۲۴، ح ۳۱.

۲. سوره‌ی صافات، آیات ۸۸ و ۸۹.

۳. جامع الاحادیث، ج ۱۸، ابواب التقیه، ص ۳۸۴، ح ۲۵۳۷۴.

اني سقيم اي ساسقتم و يقال: هو من معارض الكلام و انما نوي به من كان آخره الموت سقيم، و قيل: استدلال بالنظر في النجوم علي وقت حمي كانت تأييد و كان زمانه زمان نجوم و قيل: ان ملكهم ارسل اليهم ان غداً عيدنا اخرج معنا فاواد التخلّف عنهم منظر الي نجم فقال: النجم له يطلع الا اسقم. و قيل: اراد اني سقيم، بروية عبادتكم غير الله و في الدعاء اعوذ بك من السقم، و حيث اراد الواقع و تكلم بها هو الظاهر.

مؤلف گران قدر مجمع البحرین، برای تمارض ابراهیم علیه السلام چندین معنا و توجیه می‌آورد که همگی از مصادیق تقیه محسوب می‌شوند. تقیه‌ی ابراهیم در موضوع مناظرات عقیدتی با بت‌پرستان، تقیه‌ی خوفی است؛ زیرا ابراهیم علیه السلام می‌دانست یا احتمال قوی می‌داد که اگر تمارض نکند و با آنان وارد گفت‌وگو شود، جان سالم به در نمی‌برد.

۱-۱۰. تقیه برای رازداری

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَسْأَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كُمْ لَيْسْتُمْ قَالُوا لَيْسْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسْتُمْ فَاِذْ بَعَثْنَا أَحَدَكُمْ بِرَبِّكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا؛^۱

این‌گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند. یکی از آنها گفت: چه مدت خوابیدید؟ گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز. گفتند: پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه‌تر است.

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۹.

اکنون یک نفر از خودتان را با این سکه‌ای که دارید به شهر بفرستید، تا بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه‌تری دارند، و مقداری از آن برای روزی شما بیاورد. اما مراقب باشد، و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد.

از این آیه به خوبی برمی‌آید که اصحاب کهف همدیگر را توصیه به تقیه و رازداری می‌کنند. یعنی اگر کسی از آنان درباره‌ی هويت و مکان و تعدادشان می‌پرسید، نباید پاسخ صحیح می‌دادند. برای فرار از پاسخ صحیح هم راهی جز تقیه نداشتند.

۱-۱۱. تقیه، قلعه‌ی ایمان

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْبَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَيَّ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا. قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا... فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا؛^۱

گفتند ای ذوالقرنین یا جوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی؟ گفت آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده [از کمک مالی شما] بهتر است. مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم... [در نتیجه اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند.^۲

۱. همان، آیه‌ی ۹۷.

۲. ترجمه‌ی فولادوند.

عن جابر عن ابي عبد الله: قال تجعل بيننا وبينهم سدًّا... فما استطاعوا ان يظهروه و ما استطاعوا له نقبًا، قال: هو التقيّة.^۱

در واقع این روایت بر آن است که بگویند مردم از ذوالقرنین خواستار سد نرم‌افزاری بودند، نه سخت‌افزاری و مادی.

عیاشی ذیل این آیه شریفه، روایت زیر را می‌آورد:

عن المفضل قال: سألت الصادق عليه السلام عن قوله تعالى: تجعل بينكم وبينهم سدًّا... قال: ما استطاعوا له نقبًا اذا عمل بالتقيّة لم يقدر و في ذلك علي حيلة و الحصن الحصين و صار بينك و بين اعداء الله سدًّا لا يستطيعون له نقبًا.^۲

در این روایت بر کارکرد امنیتی و محافظتی تقیه تأکید و از آن به سدی برای جلوگیری از حمله و آسیب دشمن تعبیر شده است. ادامه‌ی آیات پیش‌گفته و روایاتی که در ذیل آن است، تلقی تقیه از سدی را تأیید می‌کند:

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا؛^۳

گفت این رحمتی از جانب پروردگار من است [لی] چون وعده‌ی پروردگارم فرا رسد آن [سد] را درهم کوبد و وعده‌ی پروردگارم حق است.

مفضل از امام صادق عليه السلام روایت می‌کند:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۳، باب ۲۴، ح ۳۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱؛ وسائل، ج ۱۶، باب ۲۴، ص ۲۱۳، ح ۲۱۳۸۹.

۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۹۸.

سألته عن قوله: فإذا جاء وعد ربّي جعله دكّاً، قال: رفع التقيّة عند الكشف فينتقم من اعداء الله.^۱

بنا بر این امام علیه السلام وعده‌ی خدا را فرارسیدن روزی می‌داند که مؤمنان اجباری برای تقیّه ندارند و آن روز، روز انتقام از دشمن و رفع تقیّه است.

۱ - ۱۲. تقیّه، برخورد نیکو با دگراندیشان

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ؛^۲

بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن که ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم.

عیاشی روایت می‌کند: «و قوله عزوجل: ادفع بالتي هي احسن السيئة، قال: التي هي احسن: التقيّة.»^۳

در این روایت، دفع احسن بر تقیّه حمل شده است و دفع احسن در هنگام مواجهه با مخالف، نیکوترین برخورد است. امام علیه السلام می‌فرماید: برخورد احسن با مخالف، تقیّه است؛ زیرا در آن مجادله و مقابله‌ای رخ نمی‌دهد.

۱ - ۱۳. تقیّه، راه گریز از حرج

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛^۴

و قرار نداد بر شما در دین حرج را.

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۳، ح ۳۵، باب ۲۴.
۲. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۹۶.
۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۴، ص ۲۰۶، ذیل ح ۲۱۳۶۵.
۴. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸.

پیام صریح و روشن این آیه، آن است که در دین حرج نیست؛ یعنی آنچه مؤمن را به زحمت و خطر می‌اندازد، دین و دینی نیست. گاهی بر فرار از حرج و رهایی از زحمت فراوان و جانکاه، چاره‌ای جز تقیّه نیست. بنا بر این رفع حرج که در دین نیست و فرمان خدا است، گاهی جز از راه تقیّه ممکن الوصل نیست.

به سخن دیگر، طبق مفاد تضمینی این آیه‌ی شریفه، هرگاه اجرا و عمل به احکام مقابله با دشمن، مسلمانان را به خطر و حرج اندازد، آن حکم منتفی است. آیات دیگر نیز این برداشت را تأیید می‌کند:

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ؛^۱

خداوند برای شما آسانی را اراده کرده است نه دشواری را.

دلالت این آیه بر تقیّه، همانند آیه پیشین است. همچنین باید دانست که سنگ بنای احکام اسلام بر یسر و آسانی است و خداوند سختی و گرفتاری را برای مسلمانان نمی‌پسندد. بنا بر این اگر تقیّه در اسلام تشریح نشده بود، عسر و سختی فراوانی بر پیروان این مکتب عارض می‌شد که شاید از عهده‌ی آن برنمی‌آمدند. در واقع یکی از موارد آسان‌گیری خداوند در اسلام، تشریح تقیّه است.

۲. روایات

از بررسی اجمالی روایات تقیّه در مجامع روایی شیعه، مطالب زیر به دست می‌آید:

۲ - ۱. ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام می‌کوشیدند تقیّه را در فرهنگ دینی نهادینه کنند. گاه خود به آن عمل می‌کردند و از این طریق به شیعیان

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

آموزش عملی می‌دادند و گاه آنان را به آن ترغیب می‌کردند. گاهی نیز گلایه و اعتراض خود را از بی‌توجهی برخی شیعیان به رعایت این اصل مهم ابراز می‌داشتند.

۲ - ۲. باب تقیّه در وسائل الشیعه و جامع الاحادیث، شامل بیش از یکصد روایت است. به این ترتیب، روایات تقیّه، از حد استفاضه می‌گذرد و به مرز تواتر می‌رسد.^۱

۲ - ۳. اخبار متواتر باب تقیّه، جواز تقیّه را در وقت خوف و خطر، اثبات می‌کند و به این ترتیب، جواز عمل به تقیّه را قطعی می‌سازد.

۲ - ۴. روایات تقیّه، حاوی نکات ارزش‌مند و مغتنمی است که لطایفی از حکمت و علل تشریح تقیّه، نتایج، آثار، حدود، انواع و اقسام تقیّه، موارد استثنا، و احکام تکلیفی آن را بیان می‌کند.

۲ - ۵. به طور کلی، روایات مربوط به تقیّه، دو گونه‌اند:

دسته‌ی اول، روایاتی است که اصل مشروعیت تقیّه یا ویژگی‌ها و اهمیت آن را بیان می‌کند؛ مانند روایات «التقیّه ترس المؤمن» و «تسعۀ أعشار الدین فی التقیّه».

دسته‌ی دوم، روایاتی است که در ارتباط با احکام فقهی است. این گروه از روایات، به ترتیب زیر قابل تقسیم‌بندی است:

قسم اول: روایاتی که در مقام تعیین وظیفه‌ی فقهی مکلفان در حال تقیّه است. این قسم نیز خود بر دو نوع است:

۱. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه، نزدی یکصد و چهل حدیث و مرحوم علامه محمدباقر مجلسی در کتاب بحار الأنوار، یکصد و نه روایت و مؤلف جامع الاحادیث، در ج ۱۸، قریب به یکصد و بیست و شش حدیث را گرد آورده‌اند.

یک. روایاتی که وظیفه‌ی مکلف را به نحو عام یا خاص، مشخص کرده‌اند؛ مانند این سخن کلی امام سجاد^{علیه السلام} که می‌فرماید: «إذا كنتم في أئمة الجور فامضوا في أحكامهم ولا تشهروا أنفسكم». یا این پاسخ عام امام کاظم^{علیه السلام} به نامه‌ای که در آن از گرفتن بعضی از اموال طبق مذهب مخالفان سؤال شده بود: «يجوز لكم ذلك إذا كان مذهبكم فيه التقيّة منهم والمداراة». دو نمونه‌ی پیش‌گفته، مصادیق روایات عام بودند و تکلیف عمومی مؤمنان را معلوم می‌کند. روایات خاص، روایاتی است که تکلیف شخص خاصی را بیان می‌کنند؛ مانند دستور امام صادق^{علیه السلام} درباره‌ی وضوی تقیّه‌ای، خطاب به داوود بن زریبی. در ذیل روایت، امام^{علیه السلام} می‌فرمایند: «أليس تشهد بغداد و عساكرهم؟» این ذیل، به مخاطب تفهیم می‌کند که مفاد سخن امام^{علیه السلام} به مقتضای حال او و به دلیل حضورش در یکی از پادگان‌های بغداد است.

نمونه‌ی دیگر از این دست روایات، این سخن امام کاظم^{علیه السلام} در جواب علی بن یقظین است: «لا بأس بالسجود علي الثياب في حال التقيّة». دو. روایاتی که در آنها بیان مشخصی که بر تقیّه دلالت کند، وجود ندارد، ولی فقها آنها را حمل بر تقیّه کرده‌اند.

قسم دوم: روایاتی است که در آنها، امام، خود، به هر علت، در حال تقیّه قرار گرفته و حکم فقهی واقعی را بیان نکرده است؛ مثل این که امام صادق^{علیه السلام} یوم الشک را افطار می‌کند و می‌فرماید: «أفطر يوماً من شهر رمضان أحبّ إلي من أن يضرب عنقي». مثال دیگر، سخن آن حضرت درباره‌ی فتوای پدر بزرگوارشان درباره‌ی حلیت شکار صید شده به وسیله‌ی باز و شاهین است که می‌فرماید: «كان أبي يفتي ونحن نخاف في صيد البزاة والصقورة و أما الآن فلانخاف ولا يجل صيدها إلا أن ندرک ذكاته...»

این دسته از روایات، مورد بحث کتاب حاضر نیست. نوشتار حاضر، گفت‌وگو درباره‌ی دسته‌ی اول روایات (مشروعیت و جواز و وجوب تقیّه) را هدف گرفته است.

پیشتر برخی روایات تفسیری ذیل آیات تقیّه، طرح و تبیین شد. سایر روایات در چند محور به شرح زیر، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

گروه یک. روایات حاکی از اصل مشروعیت تقیّه.

گروه دو. روایات وجوب تقیّه.

گروه سه. روایات ناهی از ترک تقیّه و اذاعه‌ی سرّ.

گروه چهار. احادیث منقول از طرق اهل سنّت.

یک. مشروعیت تقیّه در روایات

۱. حبیب بن بشیر می‌گوید:

قال ابو عبد الله عليه السلام: سمعت أبي يقول: لا، والله ما علي وجه الارض أحبّ إليّ من التقيّة. يا حبیب! إنه مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ رَفَعَهُ اللهُ. يا حبیب! مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَصَعَهُ اللهُ. يا حبیب! إِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا هُمْ فِي هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود: به خدا سوگند، هیچ چیز روی زمین نزد من، محبوب‌تر از تقیّه نیست. ای حبیب، هر کس اهل تقیّه باشد، خداوند او را بالا خواهد برد. ای حبیب، هر کس از تقیّه بهره‌ای ندارد، خداوند او را خوار خواهد کرد. ای حبیب، همانا مردم در پرتو تقیّه در صلح و سازش به سر می‌برند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۵.

یکی از فقهای معاصر در توضیح این حدیث نوشته‌اند:

و لعل قوله «فلو قد كان ذلك كان هذا»، إشارة إلى أنه لو كان هناك

تقیّة كانت الهدنة مستمرة باقية، أو أنه لو رفعت إلى الهدنة و ظهر

القائم، جاز ترك التقيّة و في غيره وجبت التقيّة.^۱

شاید سخن حضرت که فرمود: «فلو قد كان ذلك كان هذا» اشاره است به این که هر جا تقیّه باشد، صلح دوام دارد. و نیز ممکن است مقصود حدیث شریف، این باشد که اگر صلح و سازش و ظهور حضرت قائم (عج) محقق شد، در آن زمان، ترک تقیّه روا خواهد بود؛ اما در غیر این صورت، تقیّه واجب است.

۲. ابن ابی یعفور می‌گوید:

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: «التقيّة ترس المؤمن، و التقيّة حِرْزُه

المؤمن؛^۲

تقیّه، برای اهل ایمان، همچون زره و سنگر [برای مجاهد] است.

۳. حریرز عن ابی عبد الله عليه السلام قال:

التقيّة ترس الله بينه و بين خلقه؛^۳

تقیّه، زره‌ای است بین خدا و خلقش.

۴. صحیحة هشام بن سالم، قال:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ما عبد الله بشيء أحبّ إليه من الخبء.

۱. مکارم شیرازی، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۵.

۳. همان، ص ۲۰۷.

قلت: و ما الخبء؟ قال: التقيّة؛^۱

خداوند، به چیزی محبوب‌تر از «خبء» عبادت نشده است. هشام می‌گوید: عرض کردم: خبء چیست؟ فرمود: خبء، همان تقيّه است.

۵. صحیحة زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال:

التقيّة في كل ضرورة، و صاحبها أعلم بها حين تنزل به؛^۲

هر کجا که ضرورت باشد، می‌توان تقيّه کرد و اهل تقيّه آگاه‌تر از دیگران به زمانی است که تقيّه ضرورت می‌یابد.

۶. صحیحة إسماعيل الجعفي و معمر بن يحيى بن سالم و محمد بن

مسلم و زرارة قالوا: سمعنا ابا جعفر عليه السلام يقول:

التقيّة في كل شيء يضطر إليه ابن آدم فقد أحله الله له؛^۳

خداوند تقيّه را در هر چیزی که انسان به آن مجبور و مضطر است، حلال کرده است.

۷. أحمد بن محمد بن عيسى، في نوادره، عن معمر بن يحيى، عن أبي

جعفر عليه السلام انه قال في حديث:

كلّمًا خاف المؤمن علي نفسه فيه ضرورة فله التقيّة؛^۴

هر جا که مؤمن بر جان خود بترسد، می‌تواند تقيّه کند.

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۱۴.

۳. همان.

۴. جامع الاحاديث، ج ۱۸، ص ۳۸۶، كتاب التقيّه، باب ۱، ح ۲۵۳۸۲، به نقل از

مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۵۸.

در همین حدیث حضرت می‌فرمایند: چیزی نیست که حرام شده باشد، مگر این که خداوند آن را در هنگام اضطرار حلال فرموده است؛ «و فيه، عن ساعة، قال: قال: ليس شيء مما حرم الله إلا وقد أحله لمن اضطر إليه.»

این روایات، به صورت عموم، جواز عمل به تقيّه را هنگام خوف و ترس و ضرورت و اضطرار، برای حفظ جان و مال و ایمان، اثبات می‌کنند. حتی از برخی تعابیر به کار رفته در این روایات، وجوب را هم می‌توان استفاده کرد که در مباحث آتی به آن اشاره خواهیم کرد.

دو. روایات وجوب تقيّه

۱. روایة ابي بصير، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام:

التقيّة من دين الله عزّوجل. قلت: من دين الله؟ قال عليه السلام: إي والله من

دين الله؛^۱

امام صادق عليه السلام فرمود:

تقيّه، جزء دين الهی است. پرسیدم: جزء دين خدا؟ فرمودند: آری به خدا سوگند جزء دين خدا است.

۲. روایة ابان بن عثمان عن الصادق عليه السلام أنه قال:

لا دين لمن لا تقيّة له و لا إيمان لمن لا ورع له؛^۲

ابان می‌گوید: امام صادق فرمود:

کسی که تقيّه ندارد، دين ندارد، و ایمان ندارد کسی که پرهیزگاری ندارد.

۱. وسائل الشيعه، ج ۱۶، ص ۲۰۹.

۲. همان، ص ۲۱۰.

۳. روایة ابی عُمَرَ الأعجمی قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام:

یا أبا عمر، إنّ تسعة أعمّار الدین فی التقیّه و لا دین لمن لا تقیّه له...^۱
امام صادق علیه السلام فرمود:

ای ابا عُمَر، نه دهم دین، در تقیّه است. دین ندارد کسی که تقیّه ندارد.

۴. روایة عبد الله بن أبی یعفر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال:

اتقوا علی دینکم، و احبّوه بالتقیّه؛ فإنّه لا ایمان لمن لا تقیّه له. إنّما أنتم فی الناس کالنحل فی الطیر، و لو أنّ الطیر یعلم ما فی أجواف النحل ما بقي منها شیء إلا أکنته، و لو أنّ الناس عَلِمُوا ما فی أجوافکم أنکم تحبّون أهل البیت لأکلوکم بالسّیّئهم، و لتحلّوکم فی السّرّ و العلانیة.
رحم الله عبداً منکم کان علی ولایتنا؛^۲

بر دینتان بترسید و آن را در پوشش تقیّه قرار دهید؛ زیرا ایمان ندارد کسی که تقیّه ندارد. همانا شما در میان مردم (عامّه) همانند زنبور در میان پرندگان هستید و اگر پرندگان بدانند که در شکم زنبور چیست، همه‌ی زنبورها را شکار می‌کنند. اگر مردم بدانند که محبت به ما خاندان پیامبر علیهم السلام در دل‌های شما وجود دارد، حتماً شما را با [سرزنش‌های] زبانشان می‌خورند و مانند گوشتی که از استخوان بتراشند و آن را لاغر و ضعیف سازند، شما را ضعیف و نحیف می‌کنند. رحمت خداوند بر بنده‌ای از میان شما باد که بر ولایت ما [استوار] است.

۱. همان، ص ۲۰۴.

۲. همان، ص ۲۰۵.

۵. روایة معمر بن خلاد، قال:

سألت أبا الحسن علیه السلام عن القیام للولایة، فقال: قال ابو جعفر علیه السلام: التقیّه من دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیّه له؛^۱
ابن خلاد می‌گوید:

از ابا الحسن علیه السلام درباره‌ی قیام در مقابل حاکمان پرسیدم. فرمود: تقیّه از دین من و دین پدران من است. ایمان ندارد آن کس که تقیّه ندارد.

۶. قال الصادق علیه السلام:

لَوْ قُلْتَ إِنَّ تَارَكَ التَقِيَّةَ كِتَارَكَ الصَّلَاةَ لَكُنْتُ صَادِقًا. وَ التَقِيَّةَ فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَبْلُغَ الدَّمُ، فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَا تَقِيَّةَ؛^۲
امام صادق فرمود:

اگر بگویم ترک‌کننده‌ی تقیّه، مانند تارک نماز است، دروغ نگفته‌ام. تقیّه، تا جایی که به قتل نفس و خون‌ریزی کسی منتهی نشود، [مشروع است]. هنگامی که به قتل نفس بینجامد، [مشروع] نیست.

۷. قال علی ابن ابی طالب علیه السلام:

التقیّه دینی و دین أهل بیته؛^۳

امام علی علیه السلام:

تقیّه دین من و دین خاندان من است.

۱. همان، ص ۲۰۴.

۲. جامع الاحادیث، ج ۱۸، ص ۴۷۴.

۳. همان، ص ۳۷۲.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این دسته از روایات، به‌روشنی بر وجوب تقیّه دلالت دارند. در شش روایت، کلمه‌ی «دین» به کار رفته و تقیّه مترادف دین شده است. برای رساندن وجوب تقیّه چه تعبیری رساتر و گویاتر از این سخن می‌توان یافت؟ بنا بر این کسی که تقیّه نمی‌کند، دین ندارد! این تعبیر، حاکی از اهمیّت وجوبی تقیّه است. همچنین برخورداری از ایمان، هم‌سنگ برخورداری از تقیّه شمرده شده است.

در روایت ششم، امام علیه السلام تارک تقیّه را به مثابه‌ی تارک نماز می‌شمارد. بنا بر این همان‌گونه که نماز، حد فاصل میان ایمان و کفر است، تقیّه نیز میان کفر و ایمان حایل است. بنا بر این ترک آن، نشانه‌ی کفر وانکار و خروج از دین است.

سه. روایات ناهی از ترک تقیّه و اذاعه‌ی سرّ

در کنار روایاتی که تقیّه را لازم می‌شمارند، روایاتی نیز از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام وارد شده است که از اذاعه‌ی سرّ و افشای اسرار امامت نزد بیگانگان گلایه کرده‌اند. این روایات، لحن توبیخی و شکایت دارند. بررسی و بازبینی روایاتی که چنین پیام و محتوایی دارند، به فهم بهتر و روشن‌تر تقیّه، کمک می‌کنند و زوایای ناگفته و ناپیدای این حقیقت اصیل و ناب را روشن می‌سازند. شماری از این گروه از احادیث، به این قرار است:

۱. روایه‌ی حریر بن عبد الله، عن المُعلی بن خنیس، قال:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا معلي، اكنتم أمرنا ولا تدعوه فإنه من كنتم أمرنا ولا يذيعه أعزه الله في الدنيا وجعله نوراً بين عينيه بقوده إلي الجنة. يا

معلي، إن التقيّة ديني ودين آبائي، ولا دين لمن لا تقيّة له. يا معلي، إن الله يحب أن يعبد في السر كما يحب أن يعبد في العلانية. والمذيع لأمرنا كالجاحد له.^۱

۲. عن الإمام علي بن محمد عليه السلام عن آبائه، قال:

قال الصادق عليه السلام: ليس منا من لم يلزم التقيّة و يصوننا عن سفلة الرعية؛^۲

از ما نیست کسی که ملتزم به رعایت تقیّه نباشد و ما را از فرومایگان مصون ندارد.

۳. قال الصادق عليه السلام:

عليكم بالتقيّة؛ فإنه ليس منا من لم يجعلها شعاره و دثاره مع من يأمنه، لتكون سجيته مع من يحذره؛^۳

بر شما باد حفظ تقیّه! از ما نیست کسی که تقیّه را [حتی] با دوستان و معتمدان رعایت نکند. [باید از دوستان هم تقیّه کند] تا منش و سبیه‌ی اخلاقی او در مواجهه با کسانی گردد که باید از آنان حذر کند.

۴. قال الحسين بن علي عليه السلام:

إن التقيّة يصلح الله بها أمة لصاحبها مثل ثواب أعمالهم؛ فإن تركها أهلكت أمة و تاركها شريك من أهلكتهم؛^۴

۱ وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۴، ص ۲۱۰، ح ۲۱۳۷۹.

۲ همان، ص ۲۱۲.

۳ همان.

۴ همان، ص ۲۲۲.

خداوند امتی را به یمن اهل تقیّه اصلاح می‌کند؛ همچنان‌که ثواب اعمال عده‌ای، امتی را صالح می‌گرداند. و اگر [اهل تقیّه] آن را ترک کند، خود و امتش را هلاک کرده است.

در این دسته از روایات، تشیع، از کسی که همراه تقیّه نیست، نفی شده است. طبق این روایات، فرد مؤمن، باید حتی از کسانی که نسبت به آنان مطمئن است، تقیّه را پیش گیرد تا تقیّه کردن، خلق و خوی او شود و تمرینی باشد برای اوقاتی که همنشین دشمنان و مخالفان است. این همه تأکید بر تقیّه، فقط برای کسانی موجه می‌نماید که می‌دانند اذاعه‌ی سرّ چه مشکلاتی برای شیعیان و رهبران تشیع در طول تاریخ پدید آورده است،

۳. دلیل عقلی

برای لزوم تقیّه، به دو نحوه می‌توان استدلال عقلی کرد:

۳-۱. مستقلات عقلیه

به گواهی عقل، دین، به‌ویژه دین جامع و کامل اسلام، مجموعه‌ای از قواعد زندگی‌ساز و سعادت‌آفرین است که تأمین و تضمین‌کننده‌ی همه‌ی نیازهای بشر در تمام عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی او است. از جمله قوانین دینی، رعایت اهم و التزام به امور مهم‌تر در هنگامه‌ی تعارض و تقابل اهم و مهم است. بهره‌گیری از تقیّه، چیزی جز رعایت این قانون نخواهد بود. در این جا، عقل، مستقلاً حکم به لزوم رعایت تقیّه می‌کند؛ زیرا ترجیح مهم و نقض اهم، خلاف عقل خودبنیاد بشری است. بدین رو می‌توان اطمینان داشت که تقیّه، پیش از آن که حکم شرع باشد، اقتضای عقل است.

۳-۲. غیر مستقلات عقلیه

مراد از غیر مستقلات عقلیه، استدلالی است که همه‌ی مقدمات آن عقلی نیست؛ بلکه آمیزه‌ای از عقل و نقل است؛ مانند استدلال زیر بر وجوب تقیّه که برخی مقدمات آن عقلی و برخی شرعی است.

در نظر شارع مقدس، هرگاه بین ضرری همانند قتل و حکم شرعی مانند وجوب مسئله‌ای، تزاممی رخ دهد، عقل به تقدیم دفع ضرر بر حکم شرعی حکم می‌کند. قاعده‌ی «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» و اصل «الا ما اضطرروا الیه» دلیل این حکم است. بنا بر این عقل حکم می‌کند به حکومت عنوان ثانوی (تقیّه) بر عنوان اولی (رفع حکم شرعی) و از این رهگذر تقیّه با حکم عقل غیر مستقل و به کمک شرع، واجب می‌شود.^۱ به بیان دیگر، هر گاه مکلف، دارای دو وظیفه‌ی فعلی باشد که به دلیلی نتواند هر دو را امتثال کند، باید بین آن دو، مصلحت‌سنجی کرده، اهم را برگزیند و مهم را ترک کند. بر همین اساس، هنگام تقیّه نیز وقتی مکلف بین دو وظیفه‌ی حفظ جان و اجرای احکام یا ابراز معتقدات متحیر شود، عقل سالم به ضمیمه‌ی رخصت شارع، او را به «اهم» راهنمایی می‌کند.

مراد از عقل در این جا، عقل عملی است؛ زیرا حکم آن، در مقام عمل یا اموری است که سزاوار فعل یا ترک است.

سیره و بنای عقلا نیز این است که در مظان خطر، عقیده‌ی واقعی خود را می‌پوشانند و این امر، چنان شایع و عمومی است که اختصاص به زمان خاص و فرقه و گروه خاصی ندارد؛ بلکه هر صاحب فکر و

۱. التقیّه فی فقه اهل البیت (ع)، ج ۱، ص ۶۶ - ۶۷.

منطقی، بدون لحاظ ماییت و فرهنگ و... هنگامی که از بیان عقیده و انتشار دیدگاهش زیان می‌بیند، به تقیه متوسل می‌شود تا وقتی که زمینه و زمانه دگرگون شود و امکان ابراز عقیده برای او فراهم گردد.

طبق این دیدگاه، تقیه از مختصات و ابداعات شیعه نیست، بلکه بر اساس حکم عقل و مطابق فطرت اصیل انسانی است. هنگامی که انسان‌ها از مواجهه و مقابله با خطر ناتوان و عاجزند، گریزی از تقیه ندارند تا ضرر را دفع یا کم کنند، و چه بسا در قول و حتی در مرحله‌ی عمل هم مخالفان ستمگر را همراهی کنند؛ اما این فاسد (همراهی با ظلمه) باید برای دفع افسد (خطر جانی، حذف دین، افشای رهبران دینی...) باشد. بنا بر این هر گونه همراهی با ظلمه و هر سکوتی در برابر ظلم، تقیه نیست.

نزد عقلا، ترک تقیه و خود را در معرض خطر و هلاکت قرار دادن، خلاف عقل و منطقی است؛ زیرا وقتی خطرپذیری و مواجهه با مشکلات، هیچ‌گونه فایده و اثر مثبتی در پی نداشته باشد که تحمل رنج و سختی و هلاکت را توجیه کند، چگونه می‌توان آن را امر عقلایی و پسندیده دانست؟ فداکاری و شهادت‌طلبی و ایثارگری، هنگامی که هدف‌مند و از روی برنامه صورت بگیرد و راه را برای وصول به هدف و نتیجه هموار کند، از کمالات انسانی شمرده می‌شود و عقل نیز آن را می‌ستاید، ولی اگر چنین ثمره‌ای در پی نداشته باشد، عقل آن را هلاکت نفس و تهور کور می‌داند و نهی می‌کند.

به گفته‌ی عبد الجلیل قزوینی، نویسنده‌ی کتاب *التقصص*: هر گاه انسان، بر اثر ابراز عقاید یا انجام دادن وظایف خویش، در معرض ضرر و خطر قطعی یا ظنی قرار گیرد و مفسده‌ی ضرر و خطر، از مصلحت

ابراز و انجام بیشتر باشد و انسان بتواند به وسیله‌ی کتمان یا اظهار خلاف آن، ضرر و خطر را از خود برطرف کند، همه‌ی عقلای دنیا، اجازه‌ی کتمان و اظهار خلاف را به او می‌دهند و حتی در برخی موارد، آن را بر او واجب می‌شمرند. این، همان تقیه است.^۱

۴. دلیل اجماع

برای اجماع بر تقیه، اعم از محصل و منقول، این گونه استدلال شده است که فقهای شیعه، وجوب تقیه را متسالم^۲ علیه می‌دانند و هیچ یک از فقها در این مسئله مخالف نیست؛ بلکه همگان آن را از ضروریات مذهب شمرده‌اند. از این رو، سیره‌ی علما و مشرعه، به زمان معصومان^۳ متصل می‌شود و اصل تقیه را سیره‌ی ائمه^۴ امضا کرده است. نیز از آن‌جا که عصر ائمه^۵ به عصر انبیا و اوصیا متصل است و بعضی از روایات تاریخی شاهد بر آن است، می‌توان تقیه را به سیره‌ی انبیا نیز متصل کرد.

آری؛ این گونه اجماعات، محتمل المدرك یا اجماع منقول است و اعتبار اجماع مصطلح در فقه را ندارد؛^۶ زیرا اجماع مورد ادعای فقها، اجماع مدرکی است، نه اجماع تبعیدی کاشف از قول معصوم^۷. بنا بر این این گونه اجماعات را می‌بایست مؤید ادله به شمار آورد، نه دلیلی مستقل در کنار سایر ادله.

۱. ر.ک: عبد الجلیل قزوینی رازی، *التقصص*، ص ۱۲.

۲. أما الإجماع فوجوده و عدم حجیته معلوم لكون اعتمادهم علي تلك المدارك القطعية، فليس من الإجماع المصطلح (بجنوردی، *القواعد الفقہیة*، ج ۵، ص ۴۴).

مذاهب عامه و تقیّه

فقه‌های مذاهب اربعه‌ی اهل سنت، بالجمله، جواز بلکه لزوم تقیّه را پذیرفته‌اند و بر آن فتوا داده‌اند. از نگاه آنان، مهم‌ترین و بیشترین موارد تقیّه، در صورت اکراه و اضطراب شکل می‌گیرد. از این رو آن را در باب اکراه و اضطراب مطرح و درباره‌ی آن بحث کرده‌اند. تفاوت مهم میان اهل سنت و شیعیان در مسئله‌ی تقیّه، به مصادیق و دایره‌ی کاربردی آن برمی‌گردد. تشیع به دلیل برخورداری از روح حماسی و نیز به دلیل آن که معمولاً در اقلیت بوده است، تأکید بیشتری بر تقیّه دارد و در مصادیق، قائل به توسعه است. اما این تصور که تقیّه، ویژه‌ی امامیه است، خطاست.

آنچه در پی می‌آید، برخی از فتاوی ائمه‌ی اربعه‌ی اهل سنت است که به‌خوبی اهمیت و اصالت این اصل را در میان آنان آشکار می‌سازد:

تقیّه در مذهب مالکیه

«ذكر الإمام مالك بن أنس في المدونة الكبرى عدم وقوع طلاق المكره علي نحو التقيّة، محتجاً بذلك بقول الصحابي ابن مسعود: ما من كلام يدرأ عني سوطين من سلطان إلا كنت متكلماً به.»^۱

در این فتوا، آشکار است که مالک به انس، مخالف‌تی با تقیّه ندارد، بلکه با سخنی که از ابن مسعود در ذیل فتوا می‌آورد، معلوم می‌شود که تقیّه را موجه و سیره‌ی صحابه می‌داند.

فقد ذكر ابن العربي المالكي أنّ من يكفر تقيّة و قلبه مطمئن بالإيمان، لا

۱. المدونة الكبرى، ج ۳، ص ۲۹.

تجري عليه أحكام المرتد، لعذره في الدنيا، مع المغفرة في الآخرة ثم صرح بعدم الخلاف في ذلك؛^۱

ابن عربی مالکی می‌گوید: کسی که از روی تقیّه، کفر بورزد، در حالی که قلبش به ایمان مطمئن است، احکام مرتد بر وی جاری نمی‌شود؛ به دلیل عذری که در دنیا داشته است و وعده‌ی مغفرت به او در آخرت. وی سپس تصریح می‌کند که در این مورد، خلافی وجود ندارد.

تقیّه در مذهب حنفی

تقیّه در مذهب حنفی، از توسعه‌ی بیشتری برخوردار است و فقه‌های این مذهب، مفصلاً به آن پرداخته‌اند. سرخسی حنفی، بخش عمده‌ای از جلد ۲۴ کتاب مبسوط را به اکراه و توابع آن اختصاص داده است. از جمله، می‌نویسد:

يجوز ترك الصلاة الواجبة عند الإكراه علي تركها، و كذلك الإفطار في شهر رمضان المبارك و قذف المحصنات والافتراء علي المسلم و كما تصح التقيّة في هذه الأمور تصح أيضاً في حالات كثيرة أخرى فيها لو أكره المرء عليها: منها الزني و أكل الميتة و أكل لحم الخنزير و شرب الخمر و إنّ مَنْ لَمْ يفعل ذلك و هو يعلم أنّه يسعه كان آثماً، و ليس له أن يمتنع منه. كما جَوّز كلمة الشرك علي اللسان تقيّة عند الإكراه؛^۲ جاز است ترک نماز واجب، آنگاه که بر ترک آن، اکراه وجود

۱. واقع التقيّة، ص ۱۹۵.

۲. المبسوط، ج ۲۴.

داشته باشد. همچنین است افطار در ماه رمضان، قذف محصنات و افترا بر مسلمان. اگر تقیّه در این موارد صحیح است، در موارد دیگر هم جایز است، اگر شخص را بر آن اکراه کنند. از جمله‌ی این موارد، زنا، خوردن گوشت مرده، گوشت خنزیر، نوشیدن شراب است. اگر شخص مکره، با این که می‌داند در این موارد، انجام دادن این گونه کارها برای او جایز است، انجام ندهد، گناه کار محسوب می‌شود و او اجازه ندارد امتناع کند؛ همان‌طور که در صورت اکراه و از روی تقیّه بر زبان جاری کردن کلمه‌ی شرک بر او جایز است.

آشکار است که در مذهب حنفی نیز نه تنها تقیّه جایز است؛ بلکه گاهی ترک آن حرام است.

تقیّه در مذهب شافعی

شافعی نیز تقیّه را در وقت اکراه، جایز دانسته است:

من ذلك التلّظ بكلمة الكفر، مع اطمئنان القلب بالإيمان. ذلك لأنّ قول المکره - عند الشافعي - كما لم يقل في الحكم، وقد أطلق فيه، حتّي أختارَ عدم ثبوت يمين المکره عليه؛^۱

از جمله موارد تقیّه، تلفّظ به کلمه‌ی کفر است در صورتی که خللی به ایمان و اطمینان قلب وارد نسازد؛ زیرا در نزد شافعی، قول مکره کالعدم است. عدم اعتبار سخنان شخص اکراه‌شده تا حدی است که قسم چنین شخصی پذیرفته نیست.

۱. الشافعی، احکام القرآن، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

سیوطی از علمای شافعی می‌نویسد:

إنه يحصل بكل ما يؤثر العاقل الإقدام عليه حذراً ممّا هدد به. و ذلك يختلف باختلاف الأشخاص والأفعال المطلوبة، والأُمور المخوف بها. فقد يكون الشيء إكراهاً في شيء دون غيره و في حق شخص دون آخر؛^۱

تقیّه، حاصل می‌شود به هر چیزی که عاقل را تحت تأثیر قرار دهد تا از بیم تهدیدی که علیه او شده است، آن را بپذیرد و به عمل آورد. البته تقیّه نسبت به افعال و اشخاص تفاوت می‌کند و نیز نسبت به ماهیت تهدید. لذا گاه چیزی در جایی موجب اکراه است، امّا همان در جایی دیگر این‌گونه نیست. نیز ممکن است نسبت به شخصی، سبب اکراه باشد، امّا همان نسبت به دیگری، چنین نباشد.

تقیّه در مذهب حنبلی

ابن قدامه حنبلی نیز همانند سایر فقهای اهل سنت، تقیّه را در حالات مختلف اکراه جایز شمرده است و می‌نویسد:

و إنّما أبيض له فعل المکره عليه، دفعاً لما يتوعده (المکره) به من العقوبة فيما بعد؛^۲

فعل اکراهی [که سبب به کارگیری تقیّه است] وقتی جایز است که موجب دفع وعید و تهدیدی باشد که از سوی اکراه‌کننده صورت گرفته است تا در آینده آن را انجام دهد.

۱. الأشباه و النظائر فی قواعد و فروع الفقه الشافعی، ص ۳۰۹.

۲. المعنی، ج ۸، ص ۲۶۳.

وی در جایی دیگر می‌افزاید:

إِنَّ مَنْ أَكْرَهَ عَلَي كَلِمَةِ الْكُفْرِ فَأُتِيَ بِهَا تَقِيَّةً لَا يَحْكُمُ بِرَدِّتِهِ. وَبِهَذَا قَالَ
مَالِكٌ وَأَبُو حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيُّ؛^۱

همانا کسی که بر کلمه‌ی کفر مکره شده و از روی تقیه سخنان کفرآمیز گفته است، حکم به ارتداد او نخواهد شد. این، فتوای مالک و ابوحنیفه و شافعی نیز هست.

بنا بر این فی الجمله تقیه در مذاهب اربعه‌ی اهل سنت پذیرفته است و اگر بحث و جدلی است در مصادیق و فروع آن است که خدشه‌ای به اصل وارد نمی‌سازد؛ اگرچه در برخی از فرقه‌های فقهی اهل سنت، عمل به تقیه اگر بیش از شیعه نباشد، کمتر از آن نیست. همچنین برخی دیگر، با تقیه رفتاری سخت‌گیرانه دارند.

مناط و ملاک تقیه

تقیه را اگر به معنای اعم - یعنی پرهیز از آنچه موجب ضرر می‌گردد، ولو در امور تکوینی - لحاظ کنیم، و یا معنای اخص آن (تقیه از مردم) را در نظر بگیریم، حکم آن «جواز» به معنای اعم، یعنی وجوب است؛ زیرا ملاک یکسان است. البته باید دانست هدف نهایی از تشریح تقیه، صرف حفظ جان و مال نفیس نیست؛ بلکه گاهی هدف، از این حد فراتر رفته و وحدت مسلمانان و تألیف قلوب و رفع گرفتاری و مشکلات جامعه‌ی دینی مد نظر است. با این فرض، تمام اقسام تقیه (اکراهی، خوفی، تحبیبی، مداراتی و کتمانی) یک معنای عام و مشترک دارد و آن عبارت

است از پنهان ساختن عقیده و آرمان و یا به زبان آوردن مطلب و سخنی به دلیل رعایت مصلحت مهمتر بر خلاف معتقدات.

مناط و ملاک تقیه، دوران امر بین ترک اهمّ و مهمّ است. در این‌جا، عقل و نقل، به اتیان فعل اهمّ و ترک فعل مهمّ حکم می‌کنند. بنا بر این، عقل و نقل، در این قضاوت، به دنبال تعیین مصلحت و اولویت برای تقیه در مسئله‌ی حفظ نفوس و اعراض و اموال و جلب محبت و حفظ وحدت نیست و همه‌ی این مصالح برای وی از یک درجه از اهمیت برخوردار نیست. بر این پایه و قاعده، اگر مصلحت منظور، واجب باشد و با تقیه به دست آید، تقیه نیز واجب خواهد بود و اگر این مصلحت، متساوی‌الطرفین باشد، تقیه جاز است، نه واجب، و اگر مصلحت منظور نسبت به فعل یا ترک تقیه، رجحان داشت، حکم تقیه تابع همان نسبت است.

مذاق شارع در اهمّ و مهمّ بودن مصالح و یا رجحان و عدم رجحان آن، از راه عقل و نقل میسر است. مثلاً تقیه برای حفظ جان در مسئله‌ی مسح بر رجلیین و اکتفا به مسح بر خفین، به طور مستقیم از روایات به دست می‌آید. برخی موارد را هم از راه تنقیح مناط یا دلیل لیبی می‌توان کشف کرد که به آن اشاره شد و فصل چهارم نیز شامل اشاراتی دیگر به این موضوع خواهد بود.

۱. همان، ج ۱۰، ص ۹۷.

صفحه سفید

فصل ششم

احکام تقیّه

درک آن نیازمند تصور عالم و معلوم است. تقیّه را از آن رو از معانی اضافی دانسته‌اند که برای تصور آن باید به شخصی که از تقیّه بهره می‌گیرد (متقی) و نیز دشمن یا مخالف (من یتقی منه) و احکام عبادی (ما یتقی فیه) مثل نماز، توجه کرد. بنا بر این تقیّه در یک تقسیم کلی، یا به اعتبار تقیّه‌ی فاعل است (متقی) و یا تقیّه‌ی قابل (متقی منه) و یا به اعتبار نفس تقیّه که به چهار قسم اکراهی، خوفی، کتمانی، مداراتی تقسیم می‌شود.

این تقسیم بر پایه‌ی انگیزه‌ی مؤمن برای تقیّه است. گاهی نیز تقسیم تقیّه به اعتبار تقیّه‌کننده (متقی) است. به تعبیر حضرت امام علیه السلام متقی، گاهی فردی عادی است و گاهی از رؤسای مذهب به شمار می‌رود و دارای شأن و منزلت دینی است، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، و یا غیر دینی، همانند سلاطین و امیران. طبیعی است که حکم تقیّه نسبت به هر گروه، تفاوت پیدا می‌کند.

اما تقیّه به اعتبار کسی که از او تقیّه می‌شود (متقی منه) مطابق نظر امام خمینی علیه السلام دو گونه است: تقیّه از کفار و تقیّه از مسلمانان.^۱ زیرا گاهی تقیّه از کفار و غیر معتقدان به اسلام است و گاهی از سلاطین و امیران عامه است. در فرض سوم، گاهی تقیّه از قضات و فقهای عامه است. در نوبت چهارم، ممکن است تقیّه از عوام عامه باشد و سرانجام ممکن است تقیّه از سلاطین و امیران مدعی تشیع یا عوام باشد.

گاهی نیز تقیّه، در فعل حرام و گاهی در ترک واجب و گاهی در ترک شرط یا جزء یا مانع یا قاطع در عمل است. بنا بر این طبق

تقسیمات تقیّه

تقیّه، همانند سایر موضوعات و احکام و عناوین، از جهات مختلفی قابل تقسیم است. در یک تقسیم اولیه، تقیّه، به «معنی الاعم» و به «معنی الاخص» تقسیم می‌شود. تقیّه به المعنی الاخص هم تقسیمات دیگری دارد. در تقسیم کلی دیگری، می‌توان «تقیّه به معنی الاخص» را بر اساس موضوع و حکم تقسیم کرد و هر یک از آن دو نیز اقسام مختلفی دارد؛ از جمله از حیث احکام و تقسیم به حکم تکلیفی و وضعی است. حکم تکلیفی هم همانند سایر احکام شرعی، به پنج قسم قابل تقسیم است: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه. حکم وضعی نیز حالت‌های صحت و بطلان و... را می‌پذیرد که در بخش‌هایی از همین فصل به آن خواهیم پرداخت

تقسیم دیگر تقیّه که مشهورترین تقسیم تقیّه است، به اعتبار موضوع آن است که بر محور انگیزه‌ی متقی صورت می‌گیرد. برای درک بهتر این تقسیم‌بندی، نخست باید بدانیم که تقیّه از معانی اضافی است که بر حسب ذات و اضافات آن، قابل تقسیم به اکراهی و خوفی و کتمانی و مداراتی است. تصور و تعقل معانی اضافی، نیازمند تعقل مقدمات دیگری است که با اضافه به آنها قابل درک خواهد بود؛ همانند علم که

۱. امام خمینی، رساله فی التقیّه، ص ۱۷۵.

موضوعات خارجی، تقیّه هم انواعی پیدا می‌کند.^۱ بیشتر مباحث مرحوم شیخ انصاری در بحث تقیّه، در این باره است.

این تقسیمات از آن جهت مهم است که گاهی احکام متفاوتی می‌یابند. به عبارت دیگر، اقسام تقیّه فی نفسه اهمیتی ندارند، مگر در امر استنباط احکام. بنا بر این برای بررسی آسان‌تر اقسام تقیّه، بهتر است از چشم‌انداز احکام به آنها نگاه کنیم. بدین رو:

در پی، نخست مسئله‌ی تقیّه را از جهت حکم تکلیفی (احکام پنج‌گانه) و سپس به اعتبار حکم وضعی آن (صحت و فساد) برمی‌رسیم. نکته‌ی مهم در این بحث، اثبات اصل وجوب تقیّه و سپس موارد وجوب و موارد حرمت (استثناءات) و موارد استحباب آن است. خلاصه‌ی سخن این است که تقیّه به معنای عام آن (پیشگیری از ضرر مترقب، ولو در امور تکوینی) بر اساس قاعده‌ی نفی ضرر و حدیث رفع (رُفِعَ مَا اضْطُرُوا إِلَيْهِ) محکوم به جواز و حلیت است و هر کاری که مکلف برای رهایی از ضرر و یا در شرایط اضطراری آن را انجام می‌دهد، جایز است. اما تقیّه به معنای خاص و اصطلاحی آن که تقیّه از عامه است، به استناد روایات فراوان از ائمه‌ی معصومین^{علیهم‌السلام} واجب است.

حکم تکلیفی تقیّه

حکم تکلیفی تقیّه، مانند احکام تکلیفی هر عمل دیگری، یا وجوب است یا حرام یا مکروه یا مستحب و یا مباح. تقیّه نیز به تناسب موضوع یا موقعیت یا ملاک‌های دیگر تقسیم‌بندی که در بالا به برخی از آنها اشاره کردیم، یکی از احکام تکلیفی را می‌پذیرد.

۱. وجوب

کدام تقیّه واجب است؟ مرحوم شیخ انصاری^{رحمته‌الله} می‌نویسد:

أما الكلام في حكمها التكليفي فهو أنّ التقيّة تنقسم إلى الأحكام الخمسة: فالواجب منها ما كان لدفع الضرر الواجب فعلاً و أمثله كثيرة... ثم الواجب منها يبيح كل محظور من فعل الحرام وترك الواجب. والأصل في ذلك أدلة نفي الضرر و حديث: «رفع عن أمّتي تسعة أشياء... و منها: ما اضطرّوا إليه» مضافاً إلى عمومات التقيّة مثل قوله في الخبر: «إنّ التقيّة واسعة ليس شيء من التقيّة إلّا و صاحبها مأجور» و غير ذلك من الأخبار المتفرقة في خصوص الموارد. و جميع هذه الأدلة حاكمة علي أدلة الواجبات والمحرمات، فلا يعارض بها شيء منها حتّى يلتمس الترجيح و يرجع إلى الأصول بعد فقده.^۱

اما کلام در حکم تکلیفی تقیّه، این است که تقیّه نیز مانند سایر موضوعات، احکام خمسه دارد. صورت واجب آن، موردی است که شخص متقی برای دفع ضرر واجب آن را انجام بدهد. مثال‌های تقیّه واجب، فراوان است. با وجوب تقیّه، هر محظوری از فعل حرام، مباح، و هر ترک محرمی، جایز خواهد شد. اصل و ادله‌ای که در این‌جا وجود دارد، همان ادله‌ی نفی ضرر و حدیث «رفع عن امتی...» است، به اضافه‌ی عمومات باب تقیّه... قلمرو تقیّه، بسیار وسیع است و در تمامی مصادیق تقیّه، فاعل و صاحب آن، اجر می‌برد و بنا بر اخبار پراکنده‌ای که در این باره وارد شده

است. همه‌ی این ادله، بر ادله‌ی واجبات و محرّمات، حکومت دارند و هرگز تعارض در این زمینه به وجود نخواهد آمد تا دنبال وجه ترجیح باشیم و اگر ترجیحی یافت نشد، به اصول مراجعه شود.

بنا بر فتوای شیخ انصاری، «تقیّه برای برای دفع ضرر واجب، واجب است.» یعنی اگر ضرر به قدری بود که دفع آن واجب بود، تقیّه هم واجب می‌شود.

در عبارات بالا، شیخ^۱ به حکومت اخبار تقیّه بر ادله‌ی واجبات و محرّمات اشاره می‌کند.^۱ بنا بر دیدگاه ایشان، ادله‌ی تقیّه در موارد وجوب، حکومت دارد بر ادله‌ی مقابل. مثلاً اگر تکتف در نماز حرام است، ادله‌ی تقیّه، به عنوان حاکم می‌گوید، موارد و مصادیق تکتف، مطلقاً حرام نیست، بلکه اگر ضرری مترتب باشد، از باب تقیّه، حرمت برداشته می‌شود. در این جا، دلیل حاکم (تقیّه) ادله‌ی محکوم (مانند حرمت تکتف) را از حیث موضوع، مضیق کرده است. به تعبیر دیگر ادله‌ی عناوین ثانویه، از قبیل لا ضرر و لاجرح، نسبت به ادله‌ی اولیه، حکومت واقعی دارد، بر خلاف دلالت حدیث در خصوص «مالا يعلمون» که حکومتش بر ادله‌ی اولیه، از باب حکومت ظاهری است.

فرق بین حکومت واقعی و حکومت ظاهری در این است که در حکومت واقعی، کشف خلاف معنا ندارد، ولی در حکومت ظاهری، مادام که شک وجود دارد، مفید است و کشف خلاف ممکن است.

۱. إنّ الحكومة عبارة عن كون أحد الدليلين ناظراً إلى الدليل الآخر ومبيّناً للدلوله إمّا بالتوسعة و أمّا بالتضييق، فهي عبارة عن تصرف أحد الدليلين في موضوع الدليل الآخر وضعاً أو رفعاً لا حقيقة بل ادعاءً و تنزيلاً، فهي رافعة للتعارض بين الدليلين.

امام راحل^۲ درباره‌ی وجوب تقیّه و عموم و اطلاق اخبار تقیّه می‌نویسد:

ثم إنّه لا ريب في عموم أخبار التقيّة و إطلاقها كصحيحة الفضلاء قالوا: سمعنا ابا جعفر^۳ يقول: التقيّة في كل شيء يضطر إليه ابن آدم فقد أحله الله له.^۱ و رواية الأعجمي عن أبي عبد الله^۴ في حديث أنّه قال: لا دين لمن لا تقيّة له والتقيّة في كل شيء إلا في النبيذ و المسح علي الخفين.^۲ و غيرها بالنسبة إلي اشخاص المتقي... و كذا لا إشكال في شمولها بالنسبة إلي المتقي منه كافراً كان أو مسلماً، مخالفاً أو غيرهما... و هل تعم بالنسبة إلي المتقي فيه؟ الظاهر منها و من أدلّة نفي الحرج و الرفع و إنّ كان ذلك و تكون تلك الأدلّة حاکمة علي أدلّة المحرّمات و الواجبات، لكن يقع الكلام في موارد يمكن أن يقال باستثنائها منها أو دلّ دليل عليه؛^۳

بدون شک، عموم اخبار باب تقیّه، عمومیت و اطلاق دارد، مانند صحیحی فضلاء که می‌گویند، شنیدیم از امام صادق^۴ که می‌فرمود: تقیّه در هر موردی که برای فرزندان آدم^۵ اضطرار پیش آید، جریان دارد و خداوند ارتکاب حرام و ترک واجب را حلال فرمود. و روایت اعجمی از امام ششم که فرمود: دین ندارد کسی که به تقیّه عمل نمی‌کند. و تقیّه در همه جا می‌آید، مگر در مورد شرب نبیذ، و مسح از روی کفش. و غیر از این دو مورد که

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۲. همان، باب ۲، ص ۲۱۵.

۳. امام خمینی، رساله فی التقيّة، ص ۱۷۵ - ۱۷۷.

مربوط به اشخاص متقی و اقسام آن است. همچنین هیچ اشکالی نیست در عمومیت تقیه از این جهت که طرف مقابل کافر باشد یا مسلمان یا مخالف یا... در هر صورت انسان باید تقیه کند. سخن در این جا، این است که آیا در مورد متقی فیه هم این عمومیت وجود دارد یا نه؟ ظهور ادله‌ی تقیه و ادله‌ی نفی حرج و رفع، در همین عمومیت و اطلاق است. این ادله، ظاهراً، حاکمیت دارند بر ادله‌ی محرمات و واجبات، اما در مواردی که می‌توان گفت از موارد استثنای باب تقیه است، جای تأمل و سخن است که آیا این موارد، واقعاً در حکم استثنا هستند یا این که دلیل خاصی بر آن دلالت دارد.

بر این اساس، امام خمینی در وجوب تقیه تردیدی ندارند و ایشان نیز ادله‌ی تقیه را بر ادله‌ی محرمات و واجبات، حاکم می‌دانند. مرحوم آیه الله خویی نیز اعتقاد دارند:

إِنَّ التَّقِيَّةَ بِالْمَعْنَى الْجَامِعِ بَيْنَ التَّقِيَّةِ بِالْمَعْنَى الْأَعْمِ وَ التَّقِيَّةِ الْمَصْطَلِحِ عَلَيْهَا قَدْ يَتَصَفَّ بِالْوَجُوبِ كَمَا إِذَا تَرْتَبَ عَلَيَّ تَرَكَهَا مَفْسُودَةً لَا يَرْضِي الشَّارِعَ بَوُقُوعِ الْمَكْلَفِ فِيهَا كَالْقَتْلِ . هَذَا فِي التَّقِيَّةِ بِالْمَعْنَى الْأَعْمِ وَ أَمَّا التَّقِيَّةُ بِالْمَعْنَى الْأَخْصِ فَقَدْ عُرِفَتْ أَنَّهَا مُطْلَقًا وَاجِبَةٌ وَ إِنَّ لَمْ يَتَرْتَبْ عَلَيْهَا إِلَّا ضَرَرٌ يَسِيرٌ^۱

جامع بین معنای اعم و معنای اصطلاحی تقیه، این است که (همه‌ی این موارد) گاهی متصف به وجوب می‌شوند؛ مگر مصداقی که بر ترک آن، مفسده‌ای مترتب بشود که شارع راضی

۱. آیه الله خویی، التقیح، ج ۵، ص ۲۵۵.

به آن نیست، مانند قتل نفس [که در واقع تقیه بالمعنی الأعم است]. اما تقیه بالمعنی الأخص مطلقاً واجب است، ولو این که جز ضرر اندک، بر آن مترتب نباشد.

تفاوت فتوای آیه الله خویی با نظر شیخ انصاری، این است که آیه الله خویی، هر میزان از ضرر را برای تقیه کافی می‌دانند؛ بر خلاف شیخ که می‌گفتند: باید ضرر به قدری باشد که دفع آن واجب باشد تا تقیه نیز برای دفع ضرر واجب گردد.

به استناد این اقوال آشکار می‌گردد که هرگاه مصلحت مورد نظر با تقیه محفوظ می‌ماند و از مواردی است که حفظ آن واجب و ترک آن حرام است، وجوب تقیه مسلم است. البته درجات اهمیت مصالح در نظر شارع مقدس، متفاوت است و شناسایی موارد اهم و مهم، با حکم عقل قابل دستیابی است.

۲. حرمت (استثنائات تقیه)

با مراجعه به آیات شریفه و روایات اهل بیت علیهم السلام مواردی به دست می‌آید که نشانه‌ی اهتمام شارع به ترک تقیه است و به هیچ روی تقیه را اجازه نمی‌دهد. به بیان دیگر، در مواردی که مصلحت مورد نظر شارع در ترک تقیه باشد و یا عقل، مستقلاً، حکم به حفظ مصلحت کند، نمی‌توان تقیه کرد.

امام راحل در این باره می‌نویسد:

در برخی از محرمات و واجباتی که در نظر شارع و یا مسلمانان از اهمّیت و اعتبار بالایی برخوردار است، همانند ویران ساختن کعبه و یا سایر آثار مشاهد مشرفه، به گونه‌ای که امید بازسازی

آن نباشد، و یا ردّ بر قرآن و اسلام و تفسیر آن، به گونه‌ای که موجب تزلزل در ایمان مسلمانان گردد و یا اسلام به مذاق ملحدان تفسیر و تأویل شود، تقیه، قطعاً حرام است.^۱

ایشان اضافه می‌کنند: اگر مسلمانی شاهد تخریب و انهدام کعبه‌ی مکرمه و یا قبر شریف نبوی ﷺ باشد، نمی‌تواند با تمسک به دلیل «قاعدگی نفی حرج و ضرر» از اقدام و اعتراض خودداری کند؛ زیرا ادله‌ی اضطرار و اکراه، بر این نمونه‌ها حاکم نیست؛ بلکه در این دست اقدامات مهم و سرنوشت‌ساز، باید به ملاک مقتضیات توجه کرد، نه حکومت ادله‌ی نفی حرج و ضرر. همچنین اگر مورد تقیه، از چنان اهمیتی برخوردار بود که مردم مسلمان، فعل یا ترک آن را موجب وهن مذهب و هتک حرمت بدانند، تقیه حرام است، مانند اجبار و اکراه مرد بر شرب خمر و یا زنا. بدیهی است که استناد به حکومت دلیل رفع حرج و ضرر و یا حکومت ادله‌ی تقیه، در این‌گونه موارد ممنوع است.^۲

قرآن کریم در آیات متعددی، تقیه را از سوی پیامبران الهی و مسلمانان مردود شمرده و با اشاره به عملکرد پیامبرانی همچون نوح ﷺ و حضرت ابراهیم ﷺ و شعیب ﷺ و هود ﷺ و پیامبر گرامی اسلامی ﷺ، موارد درست و نادرست تقیه را آشکار کرده است. برای نمونه، در آیات زیر، خداوند مواردی را می‌شمارد که در آنها تقیه جایز نیست:^۳

۱. تقیه در ابلاغ رسالت جایز نیست:

۱. الرساتل، ج ۲، رساله تقیه، ص ۱۷۷.

۲. همان.

۳. برای تفصیل بیشتر رک: فرهنگ قرآن، ج ۸، ص ۴۱۵.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا.^۱

۲. تقیه در بیان آیات، ممنوع است:

وَآتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ.^۲

۳. تقیه در مبارزه با شرک:

أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ...^۳ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدِيرِينَ.^۴

۴. در اعلام خلافت و ولایت امیرالمؤمنین ﷺ نباید تقیه کرد:

الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...^۵

۵. حرمت تقیه بر مسلمانان در بیان تغییر قبله:

وَمِن حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلاَئِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ

۱. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۹.

۲. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۷۱.

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۵۷.

۴. همان، آیه‌ی ۶۷.

۵. همان، آیه‌ی ۶۷.

تَهْتَدُونَ.^۱

از این آیات و تفاسیر ذیل آنها، چنین برمی آید که اگر اصلی از اصول اسلام یا مذهب شیعه یا یکی از مسائل ضروری دین در معرض زوال و نابودی قرار گیرد، تقیه حرام است؛ زیرا هدف از تشریح تقیه، بقا و بالندگی مذهب و برقراری اتحاد با جمیع مسلمانان عالم است. بنا بر این اگر این هدف والای انسانی و مسائل اساسی، مورد تعرض و بی اعتنائی واقع شود، جایی برای تقیه نیست؛ زیرا تقیه برای حفظ دین و جان مؤمنین است و اگر اصل دین و ایمان در معرض خطر باشد، تقیه کردن، نقض غرض است. به عبارت دیگر، پنهان کاری و عقیده پوشی نباید سیره و قاعده باشد؛ بلکه فقط در مواقع ضروری موجه است.

موتقی می مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام تا حدی پرده از ماهیت تقیه و محدوده آن برمی دارد:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِيمَانَ ثُمَّ ظَهَرَ مِنْهُ مَا يَدُلُّ عَلَى نَقْضِهِ خَرَجَ مِمَّا وَصَفَ وَأَظْهَرَ وَكَانَ لَهُ نَاقِضًا، إِلَّا أَنْ يَدْعِيَ أَنَّهُ إِنَّمَا عَمِلَ ذَلِكَ تَقِيَّةً. وَ مَعَ ذَلِكَ يَنْظُرُ فِيهِ، فَإِنْ كَانَ لَيْسَ مِمَّا يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ التَّقِيَّةَ فِي مِثْلِهِ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ؛ لِأَنَّ لِلتَّقِيَّةِ مَوَاضِعَ مَنْ أَزَالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ. وَ تَفْسِيرُ مَا يَتَّقِي مِثْلَ أَنْ يَكُونَ قَوْمٌ سَوْءَ ظَاهِرٍ حَكْمِهِمْ وَ فَعَلِهِمْ عَلَى غَيْرِ حُكْمِ الْحَقِّ وَ فَعَلَهُ، فَكُلُّ شَيْءٍ يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَّةِ مِمَّا لَا يُوَدِّي إِلَى الْفَسَادِ فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ؛^۲

انسان با ایمان، اگر تظاهر به ایمان کند و سپس خلاف آن از وی

۱. سوره ی بقره، آیه ۱۵۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

ظاهر شود، از زمره ی اهل ایمان خارج می شود و [آن کار] ناقض ایمان ظاهری خواهد بود، الا این که مدعی باشد که آن کار را از روی تقیه انجام داده است. پس در حال او نگاه می کنند. اگر موردی را که مدعی است تقیه کرده، از مواردی نباشد که باید تقیه کند، از وی پذیرفته نمی شود؛ زیرا تقیه مواضع و مواردی خاص دارد و هرکس تقیه را از جایگاهش زائل کند، کار درستی از او سر نزده است. تقیه در جایی است که انسان در میان قوم سوء قرار گیرد و مجبور باشد اعمال و افعال خود را برخلاف آنچه اعتقاد دارد و طبق دیدگاه حاکم، آن هم از روی تقیه انجام دهد. هر کاری را که مؤمن در میان آنان انجام بدهد، از روی تقیه، اعمال او را حمل بر فساد نمی کنیم و او را فاسد الدین نمی دانیم، زیرا در این موارد، چنین اعمالی برای او جایز است.

قید «مِمَّا لَا يُوَدِّي إِلَى الْفَسَادِ فِي الدِّينِ» در ذیل روایت، از آن رو است که اگر تقیه، موجب و منشأ فساد در دین باشد، حرام است. به عبارت دیگر، هر جا که تقیه، دین و ایمان متقی را فاسد می کند، تقیه نیست، ترس و زبونی است.

گفتنی است که شناخت موضوع تقیه، از اهمیّت و جایگاهی بالا برخوردار است و به همین دلیل، تشخیص موارد و ضرورت آن را بایست از اهل خبره استعلام کرد که بر اثر ممارست با علوم اهل بیت علیهم السلام مذاق شارع را در این قبیل موارد می دانند. امام راحل علیه السلام در این باره می نویسد:

لو كان أصل من أصول الإسلام أو المذهب أو ضروري من ضروريات الدين في معرض الزوال والهدم والتغيير كما لو أراد

المنحرفون الطغاة تغييراً أحكام الارث و الطلاق و الصلاة و الحج و غيرها من أصول الأحكام فضلاً عن أصول الدين أو المذهب؛ فإنَّ التقيّة في مثلها غير جائزة، ضرورة أنّ تشريعها لبقاء المذهب و حفظ الأصول و جمع شتات المسلمين لإقامة الدين و أصوله، فإذا بلغ الأمر إلي هدمها فلا تجوزُ التقيّة؛^۱

اگر اصلی از اصول دین یا مذهب یا حکم ضروری از ضروریات دین در معرض زوال و نابودی قرار گیرد، مانند این که طاغیان منحرف اراده کنند تغییر دادن احکام ارث و طلاق و نماز و حج و مانند آن را، تا چه رسد به اصول دین و مذهب، تقیه جایز نخواهد بود؛ زیرا فلسفه‌ی جعل تقیه بقای مذهب و حفظ اصول دین و رفع اختلاف از میان مسلمانان و برپایی دین و اصول آن است. پس آنگاه که تقیه موجب هدم و نابودی دین بشود، جایز نخواهد بود.

در عبارات امام خمینی، حساسیت به دین - اعم از اصول و فروع آن - دیده می‌شود. هیچ مؤمنی اجازه ندارد به بهانه‌ی تقیه، دست از حمایت از دین بردارد و در گوشه‌ی سلامت بنشیند. آن‌جا که اصل یا فرعی از دین در خطر است، تخصّصاً جای تقیه نیست، نه آن که تخصیصاً استثنا می‌شود:

و قد تحصل ممّا ذكرنا أنّ نفي التقيّة فيها إنّما هو من باب التخصّص و الخروج الموضوعي، لا من باب التخصيص و الخروج الحكمي. و أما احتمال كونها من باب التخصيص بأنّ يكون المراد نفي جوازها، لو

۱. امام خمینی، رساله فی التقيّة، ص ۱۷۸.

فرض هناك خوف وقوع النفس في الخطر و كان المقام بالغ الخطورة، نظراً إلى أهمية هذه الأحكام - أعني حكم تحريم الخمر و مشروعية متعة الحج و عدم جواز المسح علي الخفين - فهو ممنوع جداً؛ لأنّ مثل المسح علي البشرة أو متعة الحج ليس أهم من جميع الأحكام الإسلامية حتّيٰ ينفرد بهذا الاستثناء كما لا يخفي؛^۱

از آنچه گفته شد، به دست می‌آید که نفی تقیه در این موارد، از باب تخصص و خروج موضوعی است و اصولاً در این موارد، جای تقیه نیست، نه این که موضوع تقیه وجود دارد، ولی حکم آن تخصیص خورده باشد. احتمال این که این گونه موارد، از باب تخصیص باشد، به این دلیل که خوف وقوع نفس در خطر وجود دارد و نفی جواز به دلیل اهمیت احکامی مانند حرمت شرب خمر، مشروعیت حج تمتع و عدم جواز مسح روی کفش باشد، ممنوع است و جا ندارد؛ زیرا مسح بر پوست بدن یا حج تمتع مهم‌تر از سایر احکام اسلامی نیست تا این‌گونه استثنا و ممتاز شود.

برخی از موارد و موضوعاتی که مشمول تقیه قرار نمی‌گیرند یا مشمولیت آنها جای تأمل دارد، به این قرار است:

تقیّه و حرمت شراب

غیر از حکم دفاع از کیان و اصول دین، دومین حکمی که فقهای شیعه از تقیه استثنا کرده‌اند، حرمت شرب خمر و نبیذ است. این استثنا به استناد برخی از روایات است؛ از جمله:

۱. مکارم شیرازی، القواعد الفقهيّة، ج ۱، ص ۴۲۲.

۱. صحیح‌های زراره:

قال: قلت له: في مسح الخُفَّينِ تقيّة؟ فقال: ثلاثة لا اتقي فيهن أحداً: شرب المسكر و مسح الخفين و متعة الحج. قال زراره: و لم يقل الواجب عليكم أن لا تتقوا فيهن أحداً؛^۱

زراره می‌گوید:

به امام علیه السلام عرض کردم: در کشیدن مسح بر روی کفش می‌توان تقیه کرد؟ فرمودند: من در سه چیز تقیه نمی‌کنم: نوشیدن شراب؛ مسح بر خفین؛ حج تمتع. زراره می‌گوید: امام علیه السلام فرمودند که بر شما هم واجب است که در این امور تقیه نکنید.

بنا بر این حکم تقیه در این سه مسئله، به مبانی فقهی و کلامی مجتهد بازمی‌گردد.

۲. روایت ابی عمر الأعجمی: عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث أنه قال:

لا دين لمن لا تقيّة له، و التقيّة في كل شيء إلا في النبيذ و المسح علي الخفين؛^۲

کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. و تقیه در هر امری جاری است جز در شرب نبيذ و مسح خفین.

شاید حرمت تقیه در موارد یاد شده، از باب انتفای موضوع باشد؛ زیرا تقیه، هنگام احتمال خطر و برای حفظ و نگه‌داری نفوس مؤمنان تشریح شده است و این امر فقط در جایی است که در قرآن و سنت قطعی رسول الله صلی الله علیه و آله بدان تصریح نشده باشد؛ ولی اگر حکم مسئله‌ای در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۶ و ج ۱، ص ۴۵۷.

۲. همان، ص ۲۱۵.

قرآن و سنت قطعی تصریح شده باشد، هر چند مخالف سیره‌ی مسلمانان باشد، مخالفت شدیدی را بر نمی‌انگیزد؛ همانند حج تمتعی و مسح بر خُفَّین و حرمت آشامیدن مسکرات (نبيذ و خمر) که کسی نمی‌تواند منکر آن بشود. از این رو اساساً موضوع تقیه منتقی است.

در مقابل روایاتی که تقیه را در این موارد حرام می‌دانند، روایاتی هم از ائمه علیهم السلام رسیده است که تقیه را در این موارد نیز جایز دانسته‌اند؛ از جمله:

- محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن حماد بن عثمان، عن محمد بن النعمان، عن أبي الورد، قال: قلت لأبي جعفر علیه السلام: إن أبا ظبيانَ حَدَّثني أَنَّهُ راي عليّاً علیه السلام أراق الماء ثم مسح علي الخفين؟ فقال: كذب أبو ظبيان، أما بلغك قولُ علي علیه السلام فيكم سبق الكتاب الخفين؟ فقلت: فهل فيها رخصة؟ فقال: لا، إلا من عدوّ تقيّه أو ثلج تخاف علي رجلك؛^۱

راوی می‌گوید به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که ابن ظبیبان روایت کرده است که علی علیه السلام را دیدم که آب می‌ریخت و بر کفش‌هایش مسح می‌کرد! حضرت فرمود: ابو ظبیبان دروغ می‌گوید. آیا سخن علی علیه السلام به شما نرسیده است که حکم خفین را قرآن بیان کرده است؟ عرض کردم: آیا در این کار (مسح بر خفین) اجازه داده شده است؟ حضرت فرمودند: نه، مگر این که از دشمن تقیه کنی یا از آسیب‌زایی برف برای پابت بیم داشته باشی.

۱. همان، ج ۱، ص ۴۵۸؛ تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۸۴.

- روایة درست بن أبي منصور، قال: كنت عند أبي الحسن موسى عليه السلام و عنده الكمية بن زيد. فقال للكميت: أنت الذي تقول: فالان صرت إلي أمة... والامور لها مصائر؟ قال: قلت: ذاك، والله ما رجعت عن إيماني وإني لكم لموالٍ و لعدوكم لقال، ولكنني قلته علي التقية. قال: أما لئن قلت ذلك إن التقية تجوز في شرب الخمر؛^۱

درست بن منصور می‌گوید: من نزد موسی بن جعفر علیه السلام بودم و کمیت بن زید هم نزد ایشان بود. حضرت به کمیت فرمودند: آیا تو همان کسی هستی که می‌گویی: اینک به بنی‌امیه گرایش پیدا کرده‌ام... در حالی که همه‌ی امور برای آنان وارد می‌شود؟ کمیت گفت: من این سخن را گفته‌ام، اما از ایمان خود بر نگشتم. من، دوست شما و دشمن دشمنان شما هستم. من این جمله را از روی تقیه گفته‌ام. حضرت فرمود: اگر از روی تقیه گفته‌ای [بدان که] تقیه در شرب خمر [هم] جایز است.

- روایة عمرو بن مروان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إن هولاء رُبما حضرت معهم العشاء، فيجيئون بالنبذ بعد ذلك، فإن لم اشرب به خفت أن يقولوا: فلائي، فكيف أصنع؟ فقال: اكسره بالماء. قلت: فإن أنا كسرتُه بالماء أشربه؟ قال: لا؛^۲

عمرو بن مروان می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه بسا من به [مجلس] آنان [= دستگاه خلافت] شبان‌گاه وارد می‌شوم که در آن محفل، نبذ می‌آورند. اگر نخورم، بیم جان دارم. چه

۱ همان، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

۲ همان، ج ۲۵، ص ۳۵۱.

کنم؟ حضرت فرمودند: شراب را با آب نابود کن. عرض کردم: وقتی چنین کردم آن را بنوشم؟ حضرت فرمودند: نه.

در جمع دلالی این دو دسته از روایات، شاید بتوان گفت: به دلیل روشن بودن مبنای این احکام در کتاب و سنت، هیچ‌گاه ضرورت و اضطراری برای توسل به تقیه پیش نمی‌آید. یعنی در کشوری که حاکمان آن هم مجبورند به اسلام تظاهر کنند، کسی را مجبور به نوشیدن شراب نمی‌کنند؛ مگر آن که اجبار و اضطرار از سوی غیر مسلمانان باشد که آن نیز نادر است.

حمل و ترجیح دسته‌ی دوم از روایات بر دسته‌ی اول، مرحجاتی دیگری نیز دارد؛ از جمله:

یک. تقیه در مسح بر خفین، ضروری نیست؛ چون امکان مسح پا به مقدار واجب آن وجود دارد و حتی می‌توان گفت، شستن مقدم بر مسح بر خفین است و لذا در دوران امر بین مسح و غسل، غسل مقدم بر مسح بر خفین است.

دو. اهل سنت در طواف قدوم سعی و طواف مستحبی به جا می‌آورند و چون نیت یک امر قلبی و مخفی است، می‌توان آن را به عنوان متعه الحج نیت کرد و عمل تقصیر هم با پنهان‌کاری ممکن است. سه. شاید بتوان از شرب خمر و نبذ^۱ هم از طریق عذرهای غیر حرام‌رهایی یافت. از این رو در روایت عمرو بن مروان، بدان اشاره نشده است.

بنا بر این، این که برخی حرمت تقیه را در موارد سه‌گانه‌ی بالا از احکام اختصاصی ائمه‌ی معصوم علیهم السلام دانسته‌اند، نادرست است؛ هر چند

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

فقیه توانایی مانند زراره آن را استنباط کرده باشد؛ زیرا حکم مذکور در روایت، عام و همگانی است و مستند آن در قرآن و حدیث روشن است و لذا موضوع تقیّه، در موارد یاد شده، امکان وقوعی ندارد. مرحوم شیخ انصاری در بحث تأسیس قاعده‌ای کلی برای تقیّه، همین نظر را تأیید کرده، می‌نویسد:

و منها ما رواه في أصول الكافي بسنده عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: التقيّة في كل شيء إلا في شرب المسكر والمسح علي الخفين... ثم إن مخالفة ظاهر المستثني في هذه الروايات لما أجمع عليه من ثبوت التقيّة في المسح علي الخفين و شرب النبيذ، لا يقدح فيما نحن بصدد؛ لأن ما ذكرناه في تقريب دلالتها علي المطلوب لا يتفاوت الحال فيه بين إبقاء الاستثناء علي ظاهره أو حمله علي بعض المحامل، مثل اختصاص الاستثناء بنفس الإمام عليه السلام كما يظهر من الرواية المذكورة و تفسير الراوي في بعضها الآخر أو التنبيه علي عدم تحقق التقيّة فيها لوجود المندوحة أو لموافقة بعض الصحابة أو التابعين علي المنع من هذه الأمور؛^۱

از جمله احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، روایتی است که مرحوم کلینی در کافی از امام جعفر صادق عليه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: "تقیّه در همه چیز هست، مگر در شرب مسکر و مسح روی کفش و..." مخالفت ظاهر مستثنا در این روایت با مطلبی که مورد اجماع است، یعنی جریان تقیّه در مسح بر خفین و شرب نبیذ، ضرری به آنچه ما، در صدد بیان آن هستیم، نمی‌زند؛ زیرا آنچه را که ما، در تقریب دلالت بر مطلوب آوردیم،

۱. رساله فی التقيّة، ص ۹۰ - ۹۱.

فرق نمی‌کند که استثنا را بر ظاهرش باقی گذاریم و تقیّه در این موارد جریان نداشته باشد یا این که روایت را توجیه و به گونه‌ای دیگر معنا کنیم و محملی برای آن بیابیم؛ مثل این که گفته شود: این استثنا اختصاص به شخص امام عليه السلام دارد، چنان‌که روایت ذکر شده، ظهور در آن داشت و راوی هم آن را به همین نحو تفسیر کرده بود؛ یا گفته شود: در این موارد، اساساً، تقیّه مورد ندارد، چون، مشکلی با عدم مسح و عدم شرب خمر پیش نمی‌آید؛ زیرا قول به منع از بعضی از اصحاب و تابعین نقل شده است.

مرحوم آیه الله خویی در بحث مسح بر خفین می‌نویسد:

ذکروا أنّ التقيّة غير جارية في مسح الخفين و ذكرنا نحن أنّ عدم جریان التقيّة في مسح الخفين و مُتَعَةِ الحج و شرب المسكر يختص بالأئمة عليهم السلام و لا يعم غيرهم. و علي تقدير التنازل عن ذلك و فرض شمول الحكم لغيرهم عليهم السلام كما إذا كانت الكلمة الواردة في صحيحة زرارة المتقدمة «لا يتقي» لا «لا نتقي» ذكرنا أنّ الظاهر أنّ خروج الموارد الثلاثة عن التقيّة خروج موضوعي غالباً لا أنّها خارجة عنها حكماً. فعلي ذلك لو فرضنا أنّ موضوع التقيّة في المسح علي الخفين قد تحقّق في مورد علي وجه الندرة و الاتفاق كما إذا خاف من العامة علي نفسه من الإتيان بالمأوربه أعني المسح علي الرجلين فمسح علي الخفين تقيّة، فالظاهر جريان التقيّة فيه لانصراف الأخبار إلي الغالب و أنّه الذي لا يتحقق فيه موضوع التقيّة؛^۱

۱. آیه الله خویی، التقيح، ج ۵، ص ۲۶۰

گفته‌اند، تقیّه در آن (مسح خفین) جاری نیست، ولی ما گفتیم که عدم جریان تقیّه در آن و حج تمتع و شرب مسکر، اختصاص به ائمه علیهم‌السلام دارد و شامل دیگران نمی‌شود. بر فرض که دیگران را هم شامل شود، همان‌طور که عبارات زراره در صحیحہ "لایتقی" بود و نه "لا تَتَّقِي"، گفتیم خروج موارد سه‌گانه از تقیّه، غالباً خروج موضوعی است نه حکمی. بنا بر این اگر موضوع تقیّه در مورد مسح بر خُفین محقق باشد، باز نادر خواهد بود؛ مثل این که کسی بر جان خود در میان عامه بترسد و نتواند مأموراً به (مسح بر پا) را انجام بدهد و از روی تقیّه مسح بر خُفین کند. ظاهراً تقیّه، در این مورد نادر هم جریان دارد؛ چون، اخبار به موارد غالب انصراف دارد ولی آن (مسح خفین) موردی است که موضوع تقیّه در آن محقق نمی‌شود.

خروج موضوعی یا استثنای تخصصی - نه تخصیصی - مسح خفین، ظاهراً میان فقها طرفداران بیشتری دارد و حاف هم همین است.

تحریم تقیّه در خون‌ریزی

بنا بر نص و فتوا، تقیّه مطلقاً در مورد خون‌ریزی حرام است و نوعاً فقها در این خصوص ادعای اجماع کرده‌اند؛ زیرا تقیّه برای جلوگیری از خون‌ریزی و حفظ نفوس تشریح شده است. بنا بر این اگر منجر به قتل و خون‌ریزی بشود، نقض غرض است. بر این پایه، اگر فاسق یا کافری امر به قتل مؤمنی بکند و فرد هم بداند در صورت اعراض و نافرمانی، کشته خواهد شد، حق ندارد برای نجات خود، او را بکشد.

روایات ائمه‌ی معصوم علیهم‌السلام در این باره، فراوان است به ذکر چند نمونه

بسنده می‌کنیم:

۱. صحیحہ‌ی محمد بن مسلم:

عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما جعلت التقيّة ليحقن بها الدم، فإذا بلغ الدم فليس تقيّة.^۱

۲. موفقه‌ی ابی حمزه الثمالی:

قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: لم تبق الأرض إلا وفيها منّا عالم، يعرف الحق من الباطل... إنما جعلت التقيّة ليحقن بها الدم، فإذا بلغت الدم فلا تقيّة؛^۲

زمین باقی نخواهد ماند مگر این که عالمی از ما، در آن وجود دارد که حق را از باطل باز خواهد شناخت. همانا تقیّه برای حفظ خون وضع شده است... پس اگر با تقیّه، حفظ دماء نشود، تقیّه نیست.

۳. عن الصادق عليه السلام أنه قال:

لو قلت إن تارك التقيّة كتارك الصلاة لَكُنْتُ صادقاً و التقيّة في كل شيء حتّى يبلغ الدّم فإذا بلغ الدّم فلا تقيّة؛^۳

امام صادق عليه السلام فرمود:

اگر بگویم تارک تقیّه، همانند تارک نماز خواهد بود، راست گفته‌ام. تقیّه، در همه جا جاری است مگر این که به خون برسد. اگر به خون رسید، دیگر تقیّه‌ای وجود ندارد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

۲. همان.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۴.

فتاویٰ فقهای عظام شیعه - از قدما و معاصران - نیز در این زمینه، بسیار روشن است. مثلاً:

فَعَن ابْنِ اَدْرِيسَ نَفْيُ الْخِلافِ بَيْنَ الْأَصْحَابِ فِي نَفْيِ التَّقِيَّةِ فِي قَتْلِ النُّفُوسِ، وَ كَذَا الْعَلَامَةُ فِي كِتَابِ الْمُتَهَيِّ فِي بَابِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ. وَ فِي الرِّيَاضِ، الْإِجْمَاعُ عَلَيَّ اسْتِثْنَاءِ انْفِذِ الْأَمْرِ الْجَائِزِ فِي قَتْلِ الْمُسْلِمِ. وَ كَذَا ادِّعَاةُ الْأَرْدَبِيلِيِّ فِي شَرْحِ الْإِرْشَادِ فِي مَبْحَثِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ الْوَلَايَةِ مِنْ قَبْلِ الْعَادِلِ أَوْ جَائِزٍ. وَ بِقِسْمِيهِ فِي الْجَوَاهِرِ وَ ادِّعَاةُ فِي الْمُسْتَنْدِ وَ هُوَ ظَاهِرُ شَيْخِنَا الْأَنْصَارِيِّ.^۱

مرحوم آیه الله خویی در موارد استثنای تقیّه می نویسد:

الأول: ما إذا كره علي قتل محترمة و قد تحترم أنّ التقيّة المتحققة بقتل النفس المحترمة محرمة. و ذلك لما ورد في صحيحة محمد بن مسلم عن أبي جعفر^{عليه السلام} قال: إنّما التقيّة ليحفظن بها الدم، فإذا بلغت التقيّة الدم فلا تقيّة.^۲

اگر تقیّه در خون هم پذیرفته می شد، فلسفه و حکمت تشریح آن زیر سؤال می رفت. و از همین جا می شود حکمت تشریح و ماهیت تقیّه را استنباط کرد. تقیّه، حکمی است که منشأ آن حرمت اسلام به خون و جان آدمی است. بنا بر این در جایی که این حرمت می شکند، تقیّه معنا ندارد.

۱. امام خمینی، رساله فی التقیّة، ص ۱۸۰، پاورقی ۱.

۲. التنقیح، ج ۵، ص ۲۹۵.

تقیّه در تبرّی از امامت

در این باره، سه دسته روایت داریم:^۱

الف. روایاتی که براءت را جایز نمی دانند.

ب. روایاتی که حکم به ترخیص و یا تخییر می کنند.

ج. روایاتی که هنگام احتمال خطر و خوف، حکم به وجوب تقیّه و براءت می کنند.

نمونه هایی از روایات دسته ی اول (عدم جواز براءت):

۱. محمد بن محمد المفید (في الإرشاد) قال: استفاض عن أمير

المؤمنين^{عليه السلام} أنّه قال: ستعرضون من بعدي علي سبّي فسبّوني. فمنّ

عرض عليه البراءة متّي فليمدد عنقه، فإن بريء متّي فلا دنيا له ولا

آخرة؛^۲

مرحوم مفید در ارشاد می فرمایند: به طور مستفیض، از امیر

المؤمنين^{عليه السلام} نقل شده است که فرمودند: در آینده ای نزدیک، سبّ

کردن من، بر شما تحمیل می شود. در این هنگام شما مرا سبّ

کنید، اما اگر مجبور به بیزارى جستن از من شدید، این کار را

نکنید و در برابر این درخواست، گردن ها را آماده سازید [و تن به

شهادت دهید]. زیرا کسی که از من بیزارى بجوید، نه به دنیا رسد

و نه به آخرت.

۲. رواية محمد بن ميمون، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه

قال: قال أمير المؤمنين^{عليه السلام}: ستدعون إلي سبّي فسبّوني و تدعون إلي

۱. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۶، باب ۲۵.

۲. همان، ص ۲۳۲.

البراءة منّي فمدوا الرقاب؛ فأتى علي الفطرة؛^۱

امام علی علیه السلام فرموده‌اند: شما را برای سبّ من فرا می‌خوانند. در این هنگام مرا سبّ کنید. نیز به براءت جستن از من فراخوانده می‌شوید. در این هنگام، گردن‌ها را آماده کنید؛ زیرا من بر فطرت هستم.

۳. روایة علي بن علي الخزاعي، عن علي بن موسي الرضا علیه السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن علي ابن ابي طالب علیه السلام أنه قال: ستعرضون علي سبّي. فإن خفتم علي أنفسكم فسبوني. ألا وإنكم ستعرضون علي البراءة منّي، فلا تفعلوا؛ فأتى علي الفطرة.^۲

۴. محمد بن الحسين الرضي (في نهج البلاغه)، عن أمير المؤمنين علیه السلام؛ أنه قال: أما إنّه سيظهر عليكم بعدي رجلٌ رَحْبُ البُلْعُومِ، مُنَدَّ حِقُّ البَطْنِ، يأكل ما يجد و يطلب ما لا يجد، فاقتلوه و لن تقتلوه. ألا وإنّه سيأمرُكم بسبّي و البراءة منّي، فأما السبّ فسبوني؛ فإنّه لي زكاة و لكم نجاة، و أما البراءة فلا تتبرؤ و امّتي، فإتي ولدت علي الفطرة و سبقتُ إلي إلبان و الهجرة؛^۳

مرحوم رضی علیه السلام در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که حضرت (خطاب به اصحاب) فرمودند: بدانید که پس از من، در آینده، شخصی بر شما مسلط خواهد شد، با حلقومی گشاده و

۱. همان، ص ۲۲۸.

۲. همان.

۳. همان.

شکمی بزرگ که هر چه بیابد می‌خورد و هر آنچه را که نیابد، طلب می‌کند. باید او را بکشید، اما نخواهید کشت تا این که شما را امر می‌کند که مرا سب کنید و دشنام دهید و از من بیزار می‌جوید. پس شما مرا سب کنید؛ زیرا این سب برای من زکات است و برای شما نجات. اما از من براءت نجوید؛ زیرا من، بر فطرت زاینده شده‌ام و در ایمان به پیامبر و هجرت با ایشان، از دیگران سبقت گرفته‌ام.

این دسته از احادیث، بین «سب» و «براءت» فرق نهاده‌اند؛ یعنی سبّ را جایز، ولی براءت را ممنوع کرده‌اند. به عبارت دیگر، تقیّه را در اولی جایز و در دومی حرام شمرده‌اند. این تفصیل به دلیل خفقان و شرایط دشوار شیعیان بوده است. کارگزاران حکومتی، از دوستان علی علیه السلام سبّ علی علیه السلام و براءت از او را می‌خواستند. امام علیه السلام سبّ را که خفیف‌تر از براءت است، اجازه می‌دهند، ولی نسبت به براءت سخت‌گیری کرده‌اند و آن را اجازه نداده‌اند؛ زیرا تقیّه در این حد گسترده، کم‌کم آثار تشیع و حرمت اهل‌بیت علیهم السلام را دستخوش فراموشی می‌کرد. لذا یاوران فداکار و ایثارگر علی ابن ابی طالب علیه السلام، با رشادت و شهامت، یکی پس از دیگری، چوبه‌های دار را بوسیدند و جان خود را در راه ولایت مولایشان فدا کردند. اگر این فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های اصحاب و یاران علی علیه السلام نبود، سرنوشت تشیع را قلم‌های مخالفان رقم می‌زد و اکنون اثری از معارف شیعی و خط سرخ شهادت نبود.

مرحوم شیخ مفید نقل می‌کند:

قال: قلتُ لها أخبريني بما سمعتِ من أبيك. قالت: سمعتُ أبي يقول:

حدثني امير المؤمنين علیه السلام: يا رشيد، كيف صبرك إذا أرسل إليك دُعِي

بن اُمیة فَتَقَطَّعَ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَ لِسَانَكَ؟ فقلت: يا أمير المؤمنين، آخر ذلك الجنة. قال ﷺ: بلي يا رشيد، أنت معي في الدنيا والآخرة. فوالله! ما ذهبَت الأيام حتَّى أُرسل إليه الدعي عبید الله بن زیاد، فدعاه إلى البراءة من أمير المؤمنين ﷺ. فأبي أن يبرأ منه. فقال له الدعي: فبأي هيئة (ميتة) قال لك تموت؟ قال: أخبرني خليلي إنَّك تدعونني إلى البراءة منه فلا أبرأ منه، فَتَقَطَّعَ يَدَيَّ وَرِجْلِي وَ لِسَانِي...! [به دختر رشید گفتم:] مرا خبر ده از آنچه از پدرت شنیده‌ای؟ گفت: پدرم می‌گفت: [روزی] امیر مؤمنان از من پرسیدند: ای رشید، اگر فردی فرومایه و پست از آل امیه به دنبال تو بفرستد و بخواهد دست‌ها و پاها و زبان‌ت را قطع کند، در آن حال، چگونه‌ای؟ عرض کردم یا امیر المؤمنین! پایان آن بهشت است؟ حضرت فرمود: بله؛ ای رشید، تو با من هستی در دنیا و آخرت. راوی ادامه می‌دهد که به خدا سوگند، روزگاری نگذشت تا این که عبید الله بن زیاد کسی را به دنبال او فرستاد و از وی خواست که از امیر المؤمنین ﷺ براءت بجوید. او از این کار ابا کرد. این زیاد خطاب به رشید گفت: به چه هیئتی خواهی مرد؟ رشید گفت: دوستم به من خبر داد که تو را به براءت از من فرا می‌خوانند. [بدان] من از او بیزاری نخواهم جست و تو دست‌ها و پاها و زبان مرا قطع خواهی کرد.

درباره‌ی تفاوت سبّ و براءت، به‌زودی توضیح خواهیم داد.
نمونه‌هایی از روایات دسته‌ی دوم (ترخیص یا تخییر):

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۳.

۱. روایة عیاشی، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي عبد الله ﷺ في حديث أنّه قيل له: مدُّ الرقاب أحبُّ إليك أم البراءة من؟ فقال: الرخصة أحبُّ إليّ. أما سمعتَ قولَ الله عزَّوجلَّ في عمار: إلامن أكرهه و قلبه مطمئن بالايان؟^۱

به امام صادق ﷺ گفتند: بریدن گردن در نزد شما محبوب‌تر است یا براءت از امام علی ﷺ. فرمودند: رخصت برای من، محبوب‌تر است. آیا نشنیده‌ای این سخن خداوند عزوجل را درباره‌ی عمار یاسر: إلامن اكرهه و قلبه مطمئن بالايان؟

۲. روایة عبد الله بن عجلان، عن أبي عبد الله ﷺ قال: سألته فقلتُ له: إنَّ الضحاک قد ظهر بالكوفة و يوشك أن ندعي إلى البراءة من علي ﷺ فكيف نصنع؟ قال: فأبرأ منه. قلت: أئيبها أحبُّ إليك؟ قال أن تمضوا علي ما مضى عليه عمار بن ياسر، أخذ بمكة فقالوا له: إبرء من رسول الله ﷺ فبرأ منه، فأنزل الله عزَّوجلَّ عذره: إلامن أكرهه و قلبه مطمئن بالايان؟^۲

راوی می‌گوید از امام صادق ﷺ پرسیدم: ضحاک در کوفه ظاهر شده و ممکن است به‌زودی ما را به براءت از امام علی ﷺ فرا بخواند. ما چه کنیم؟ حضرت فرمود: براءت بجو از او. عرض کردم: کدام در نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: «همان شیوه‌ای را انتخاب کنید که عمار یاسر انتخاب کرد در زمانی که او را در

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۹، ص ۲۳۰؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲. همان.

مکه دستگیر کردند و از او خواستند که از رسول الله ﷺ براءت بجوید و او این کار را کرد و سپس آیهی *إِلَّا مَنْ أكره و قلبه مطمئن بالايمان* نازل شد.

۳. روایة یوسف بن عمران المیثمی، قال: سمعتُ میثمَ النَّهْرَوانی يقول: دَعَانِي أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب عليه السلام و قال: كيف أنت يا میثم إذا دعاك دَعِي بنِي أمية عبید الله بن زياد الي البراءة مَنِّي؟ فقلت: يا أمير المؤمنين! أنا و الله لا أبرأ منك؟ قال: إذا و الله يقتلك و يصلبك. قلت: اصبر، فذاك في الله قليل. فقال: يا میثم، إذا تُكون معي في درجتی؛^۱

میثم می گوید: امیر المؤمنین مرا خواست و فرمود: چگونه خواهی بود زمانی که ابن زیاد تو را به براءت از من فرا بخواند؟ عرض کردم: یا امیر المؤمنین، من به خدا قسم، از شما براءت نخواهم جست. حضرت فرمودند: تو را خواهند کشت و به صلیب می کشند تو را. گفتم: صبر خواهم کرد. این کار، در راه خدا کم است. حضرت فرمودند: میثم، تو با من محشور خواهی بود در بهشت.

نمونه های از روایات دسته ی سوم: (وجوب براءت و تقیّه)

روایة مسعدة بن صدقة، قال: قلتُ لأبي عبد الله عليه السلام: إِنَّ النَّاسَ يروُونَ أَنَّ علياً عليه السلام قال علي منبر الكوفة: أئبا الناس! إنكم ستدعون إلي سبِّي، فسبوني، ثم تدعون إلي البراءة مَنِّي، فلا تبرؤوا مَنِّي. فقال: ما أكثر ما

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۷.

یکذب الناس علي عليه السلام. ثم قال: إنَّما قال: إنكم ستدعون إلي سبِّي، فسبوني، ثم تدعون إلي البراءة مَنِّي و إنِّي لَعَلِّي دين محمد عليه السلام. و لم يقل: و لا تبرؤوا مَنِّي. فقال له السائل: أرايت إن أختار القتل دون البراءة؟ فقال: و الله، ما ذلك عليه، و ما له إلا ما مضي عليه عمار بن ياسر حيث أكرهه أهل مكّة و قلبه مطمئن بالايمان، فأنزل الله عزوجل فيه: *إِلَّا مَنْ أكره و قلبه مطمئن بالايمان*. فقال له النبي عليه السلام عندها: يا عمار! ان عادوا فعد، فقد أنزل الله عذرك، و أمرک أن تعود إن عادوا؛^۱

مسعده می گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردم می گویند: امام علی بر فراز منبر کوفه گفته اند: ای مردم، در آینده، شما را به سب و براءت از من فرا می خوانند. شما مرا سب کنید. سپس به براءت از من فراخوانده می شوید، ولی از من تبری نجوید. امام عليه السلام فرمودند: بسیار است دروغ هایی که مردم بر علی عليه السلام می بندند. آن گاه افزودند: امام علی فرموده اند: شما را به سب من فرا می خوانند؛ سب کنید. بر براءت از من نیز شما را وادار می سازند، ولی من بر دین محمد عليه السلام هستم. اما نفرموده اند: از من براءت نجوید. سائل به حضرت گفت: اگر آنان قتل را برگزیدند، نه براءت را، نظر شما چیست؟ حضرت فرمودند: تکلیفی نیست مگر آنچه عمار یاسر کرد، آن گاه که او را بر براءت وادار ساختند، در حالی که قلبش آرام گرفته بود با ایمان و آیه نازل شد که *إِلَّا مَنْ أكره...* در این هنگام، حضرت محمد عليه السلام به عمار فرمودند: اگر باز

۱. همان، ص ۲۲۵؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۳.

هم تو را بر این کار وادر ساختند، تو هم همین برائت را تکرار کن. این دستور نازل شده از سوی خداوند است.

ظاهر این روایت، هر چند که وجوب تقیّه را می‌رساند، ولی در واقع امام علیه السلام فقط نفی حرمت کرده است، نه اثبات وجوب تقیّه؛ زیرا استشهاد به حدیث عمار و نقل عملکرد والدین او، حاکی از آن است که امام علیه السلام در مقام نفی حرمت از برائت علی علیه السلام و اولاد وی است؛ زیرا در موارد دیگر، سبّ را جایز شمرده‌اند و برائت را نه. و پیامبر، داستان پدر و مادر عمار را شنید و قدحی نفرمود.

۲. روایة الطبرسي في الاحتجاج عن علي علیه السلام قال: ... و آمرک أن تستعمل التقیة في دينك فان الله يقول: لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين و مَنْ يفعل ذلك فليس من الله في شيء إلا أن تتقوا منهم تقاة^۱ و قد أذنتُ لكم في تفضيل أعدائنا إن ألباك الخوفُ إليه و في إظهار البراءة إن حَمَلَكَ الْوَجَلُ عليه و في ترك الصلوات المكتوبات إن خشيت علي حُشاشية نفسك الآفات و العاهات...^۲

حضرت [به شخصی که از یونان آمده بود، گفت:]: دستور می‌دهم که تو تقیّه را در دین خود به کارگیری؛ چه این که خداوند فرموده است: "اهل ایمان کافران را به دوستی برنگیرند مگر از روی تقیّه." من به شما اجازه می‌دهم در صورت خوف، دشمنان ما را بر ما برتری بدهید و در صورت اضطراب برائت بجویید و حتی نماز واجب را در مواقع خوف از قتل نفس، می‌توان ترک

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۹؛ تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص ۱۷۵.

کرد؛ زیرا برتری دادن آنان بر ما، برای آنان سودی ندارد و برای ما هم ضرری در پی ندارد.

ظاهر روایات با عنایت به تأکید و اهتمام امام علیه السلام دال بر وجوب تقیّه است و تعبیر به «افضلیت» برای تعیین تقیّه است.

۳. و عن محمد بن الفضل، عن الحسن بن صالح، عن جعفر بن محمد علیه السلام قال: قال علي علیه السلام: لتذبحن علي سبي. و أشار بيده إلي حلقه، ثم قال: فإن أمرؤكم بسبي فسبوني، و إن أمرؤكم أن تبرؤوا مني، فإني علي دين محمد علیه السلام. و لم ينههم عن إظهار البراءة^۱

...در آینده، شما را به جرم عدم سبّ بر من، خواهند کشت. حضرت، با دست به حلق مبارک اشاره می‌کردند. سپس فرمودند: اگر شما را امر به سبّ من کردند، سبّ کنید، و اگر شما را امر کردند که از من برائت بجویید، (بدانید) من بر دین حضرت محمد علیه السلام هستم. و حضرت آنان را از اظهار برائت، نهی نکردند.

با ملاحظه این دو دسته روایات معارض، کدام جهت و نظر را بایستی ترجیح داد؟ آیا بایستی تقیّه را ترک کرد و مقاومت کرد و لو بلغ ما بلغ؟ یا آن که وظیفه در این گونه موارد، رخصت و جواز تقیّه است؟ راه جمع بین این اخبار چیست؟ برای جمع میان اخبار مذکور، چندین نظریه وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف. رأی مرحوم آیه الله خویی

مرحوم آقای خویی در بحث تقیّه نوشته‌اند:

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

إنّما الكلام في أنه هل يستفاد من تلك الروايات المستفيضة وجوبُ القتل و عدم جواز التبرّي وإظهاره باللسان للصيانة عن القتل أو أنّه لا يستفاد منها ذلك؟ الثاني هو الصحيح. و ذلك لعدم دلالتها علي تعين اختيار القتل حينئذ؛ لأنّها إنّما وردت في مقام توهم الخطر؛ لأنّ تعريض النفس علي القتل حرامّ، و بهذه القرينة يكون الامر بمدّ الأعناق و اختيار القتل، ظاهراً في الجواز دون الوجوب. و عليه فالأخبار أنّها تدلّنا علي الجواز في كل من التقية بإظهار التبري منه باللسان و تركها باختيار القتل و مدّ الاعناق.

و يدلّنا علي ذلك ما رواه عبد الله بن عطاء قال: قلت لأبي جعفر^ع: رجلان من أهل الكوفة أخذوا، فقبل لهما: إبرءاً من أمير المؤمنين^ع. فبرأ واحد منها، و أبي الآخر، فخلى سبيل الذي برأ و قُتل الآخر. فقال^ع: أمّا الذي برأ فرجل فقيه في دينه و أمّا الذي لم يبرأ فرجل تعجل إلي الجنة.^۱ و قد دلت علي جواز كل من التبري منه^ع تقيةً و التعريض للقتل و إن كلاً من الرجلين من أهل الجنة و قد تعجل أحدهما إلي الجنة و تأخّر الآخر.^۲

خلاصه‌ی فرمایش ایشان، این است که انسان باید جان خود را حفظ کند. نهایت این است که در معرض قتل قرار دادن خود واجب نیست و به تصمیم فرد بستگی دارد. ایشان، روایت عبد الله عطا را شاهد و دلیل این رأی و فتوا می‌دانند.

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۶، ص ۲۲۶.

۲. آیه الله خویی، التقیح، ج ۵، ص ۲۶۰.

ب. نظریه امام خمینی^ع

امام خمینی^ع پس از ذکر روایات متعارضه می‌فرماید:

و لا يخفي أنّ رفع اليد عن تلك الروايات المشتملة علي تكذيب ما نسب الي علي^ع و عن أخبار التقية و عن قوله تعالي: لا تلقوا بأيديكم إلي التهلكة. و حكم العقل بلزوم حفظ النفس و اهتمام الشارع به، لا يمكن بمثل تلك الروايات التي لا تفيد علماً و لا عملاً، و لم نجد فيها ما يسلم سنداً. و دعوي المفيد لا تفيد لنا علماً؛ فإنّا لم نَعثر علي رواية واحدة بمضمون ما ذكره. نعم، بعض مضمونه موافق للروايات الضعاف المتقدمة المقابلة للروايات التي بعضها أسدّ منها سنداً. مضافاً إلي استشمام رائحة الكذب و الاختلاق منها؛ ضرورة أنّ السبّ و الشتمّ و اللعن أشدّ من التلفظ بالبرائة ممّا لا يقدر فيهم و لا ينقصهم، و من المقطوع عدم رضي الشارع بمدّ الأعناق في مقابله كما في رواية الاحتجاج. و أمّا قضيه ميثم و إن كانت معروفة و لا يبعد ثبوتها إجمالاً ولكنها قضية في واقعة و لعله كان عالماً بأنّ الدعي عبيد الله بن زياد يقتله، برأ من عليّ أو لا، و كانت براءته منه غير مفيدة بحاله بل مضرة و موجبة لفضاحته، مضافاً إلي قتله، فلا يجوز معه البرائة و لا السبّ و لا غيرهما.^۱

امام خمینی^ع از سه طائفه‌ی روایات تقیّه، بین دسته‌ی اول و دسته‌ی دوم، تعارض می‌بیند و روایات دسته‌ی سوم (موتقه مسعده بن صدقه) را دال بر وجوب برائت و تقیّه تقویت می‌کند. در نتیجه، روایات دسته‌ی

۱. امام خمینی، رساله فی التقية، ص ۱۸۴.

دوم را هم مؤید روایات دسته سوم می‌دانند. امام علیه السلام روایات دسته‌ی سوم را به دلیل وجود مرحجات داخلی، مانند سند قوی، و مرحجات خارجی، مانند استشهاد به آیه‌ی شریف و اهتمام شارع بر حفظ نفس محترم و وجود اخبار باب تقیّه، بر روایات باب اوّل ترجیح می‌دهند.

ج. توضیحات آیه الله مکارم شیرازی

ایشان، در بحث قاعده‌ی تقیّه می‌نویسد:

بهترین راه حل، آن است که بین اشخاص و زمان، تفصیل و تفاوت بگذاریم. آنانی که به حلقه‌ی امامت و رهبری امت نزدیک هستند و از نزدیک شیرینی مزه‌ی ولایت را با جان و پوست احساس کرده‌اند، زمانی که ترک تقیّه موجب مفسده در دین و تزلزل در اسلام می‌شود، تا شهادت به استقبال خطر می‌روند. در عصر بنی امیه که آن همه دشمنی علیه اهل بیت و اصحاب علی علیه السلام صورت گرفت، مردان حق، شجاعانه با ترک تقیّه و برافراشتن پرچم هدایت، بر سینه‌ی سیاه ظلم و باطل کوبیدند. اگر جهاد و شهادت‌طلبی امثال حجر و میثم و عمرو بن الحمق و ابن جبیر و... نمی‌بود، آثار نبوت نبی و ولایت ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام محو و نابود می‌گشت. این، اختصاص به زمان خاصی ندارد و شامل همه‌ی دوره‌ها و زمان‌ها می‌گردد و در دوره‌هایی که سلطه‌ی باطل بدان گستردگی نیست، تقیّه، تجویز می‌شود و اخذ به رخصت صادر شده است. البته ممکن است در همین دوره، به خاطر وجود بعضی از شرایط و خصوصیات، تقیّه بر بعضی از اشخاص حرام باشد.^۱

۱. مکارم شیرازی، *القواعد الفقهيّة*، ج ۱، ص ۴۳۷.

نتیجه‌گیری

در برخی روایات - چنان‌که ملاحظه گردید - میان سبّ و برائت فرق گذاشته و تقیّه در اولی را مجاز و در دومی ممنوع دانسته‌اند. گویا در روایاتی که میان سبّ و برائت فرق نهاده‌اند، از سبّ، دشمنام کلامی و از برائت، بی‌زاری قلبی اراده شده است. به عبارت دیگر، سب و ناسزا کلام است و می‌تواند مورد تقیّه باشد، ولی برائت و نفرت امری مربوط به قلب است و تقیّه‌پذیر نیست. اگر کسی فقط به زبان اعلام برائت کند نه از ته دل، چنین امری از موارد تقیّه خواهد بود. بنابراین سبّ، برائت زبانی و ظاهری است؛ ولی برائت واقعی آن است که از دل می‌گذرد.^۱

همان‌گونه که دیدیم، روایت سبّ و تبری از معصومین علیهم السلام سه دسته‌اند: گروهی تقیّه را در سب و برائت از ائمه، مطلقاً حرام می‌دانند؛ اگرچه منجر به قتل مؤمن گردد.^۲ شیخ مفید بر طبق این گروه از روایات فتوا داده است.^۳ گروه دوم از روایات، اجازه برائت می‌دهند.^۴ گروه سوم بر لزوم تبری تأکید می‌کنند.^۵

شاید جمع میان این سه گروه از روایات، این‌گونه ممکن باشد که بگوییم: تبری صوری و زبانی تقیّه‌پذیر است و ممنوع و حرام نیست؛ اما تبری واقعی و حقیقی حرام است؛ زیرا امام علیه السلام در برخی از روایات سب

۱. شهید اول، *القواعد و الفوائد*، ج ۲، قاعده ۲۰۸، ص ۱۵۸.

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۱۱، باب ۱۲۹ از ابواب امر به معروف، ح ۸ و ۹.

۳. *الارشاد*، ص ۱۶۹؛ *وسائل الشیعه*، ج ۱۱، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف، ح ۲۷.

۴. *وسائل الشیعه*، ج ۱۱، باب ۲۹ از ابواب امر به معروف، ح ۱۲.

۵. همان.

را جایز دانسته‌اند، اما تبری را منع فرموده‌اند، در حالی که سب به ظاهر زنده‌تر از تبری زبانی است.

سؤالی که رخ می‌نماید این است که چرا شخصیت‌هایی مانند میثم تمار و کمیل بن زیاد، و سعید بن جبیر، تبری نجسته و شهادت را بر آن ترجیح دادند؟ پاسخ، این است که اولاً اگر اساس دین در خطر باشد، جای تقیه نیست؛ ثانیاً وقتی امام علیه السلام می‌فرمایند که سب با برائت جایز است، به این معنا نیست که طرف مقابل آن حرام است؛ مگر آن که قرائن و شواهد دیگری، صورت مسئله را عوض کند. کسانی مانند میثم، کمیل و سعید بن جبیرها که اعدام را بر تبری زبانی ترجیح دادند، در چنان موقعیت و جایگاهی بودند که تبری آنان، برای کیان تشیع زیان‌آور بود. شاید اگر آنان نیز شیعیان گمنامی بودند که برائت‌شان تأثیری در ایمان دیگران نداشت، تبری را بر اعدام ترجیح می‌دادند.

۳. تقیه‌ی استحبابی

تقیه، با نظر داشت موضوع آن و موقعیت متقی و هزینه‌ای که ترک تقیه دارد، گاهی واجب و گاهی مستحب و گاهی مباح و گاهی حرام است. از بارزترین مصادیق استحباب تقیه، موارد معاشرت و داد و ستد و ارتباط با عامه و اهل سنت است. محدثان بزرگی مانند مجلسی،^۱ صاحب وسائل،^۲ و محدث نوری،^۳ احادیث بسیاری را در این زمینه گرد آورده‌اند. افزون بر روایت، تحلیل‌های فقهای بزرگ نیز در این باره گویا

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، کتاب العشرة، باب ۸۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۲۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، باب ۲۵ و ۲۷؛ جامع الاحادیث، باب ۴.

است. شهید اول ملاک و ضابطه تقیه‌ی استحبابی را نوع ضرر و موضوع تقیه دانسته، می‌فرماید:

و المستحب إذا كان لا يخاف ضرراً عاجلاً و يتوهم ضرراً أجلاً أو
ضرراً سهلاً أو كان تقية في المستحب، كالترتيب في تسبيح الزهراء
- صلوات الله عليها - و ترك بعض فصول الأذان؛^۱

تقیه مستحبی، جایی است که با عدم تقیه، ضرری فوری متوجه او نباشد و احتمال بدهد ضرری در آینده یا ضرری که تحمل آن آسان باشد [به او برسد] و یا تقیه در مسائل مستحب باشد؛ مانند رعایت ترتیب در تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام یا ترک بعضی از فصول اذان و اقامه.

مرحوم شیخ انصاری نیز در تبیین استحباب و موارد آن فرموده است:

و المستحب ما كان التحرز عن معارض الضرر، بأن يكون تركه
مفضياً تدريجياً إلى حصول الضرر، كترك المداراة مع العامة و هجرهم
في المعاشرة في بلادهم، فإنه ينجر غالباً إلى حصول المباینة الموجب
لتضرره منهم؛^۲

تقیه‌ی مستحب، جایی است که پرهیز برای دوری از ضرر باشد، اگر ترک تقیه به تدریج منتهی به ضرر بشود؛ مانند ترک مدارا با عامه و دوری کردن از معاشرت با آنان در بلادشان که معمولاً به جدایی منتهی می‌شود و جدایی هم به ضرر می‌انجامد.

۱. شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۲، قاعده ۲۰۸، ص ۱۵۸.

۲. شیخ انصاری، رسالة فی التقية، ص ۴۱.

بنا بر این جناب شیخ انصاری، ضرر بالقوه را موجب تقیّه‌ی استحبابی می‌دانند؛ یعنی ضرری که از ترک تقیّه پدید می‌آید و فی الحال ممکن است زیان محسوب نگردد.

با توجه به این که ملاک قاعده‌ی تقیّه در احکام فقهی «ترجیح اهمّ بر مهم» است و با عنایت به عللی که در روایات برای تقیّه آمده است، تقیّه‌ی استحبابی از دایره‌ی وسیع‌تری برخوردار است و منحصر به موارد یاد شده نیست.^۱

۴. تقیّه‌ی مباح

از مفاد سخنان فقها چنین برمی‌آید که تقیّه‌ی مباح آن است که موضوع آن مباحاتی است که عامه انجام آنها را ترجیح می‌دهند، ولی ترکش ضرری برای جان و مال متقی ندارد.^۲ شهید اول در تعریف تقیّه‌ی مباح می‌فرماید:

والمباح، التقیّة فی بعض المباحات التي یرجحها العامة و لا یصل بتركها ضرر؛^۳

تقیّه‌ی مباح، جایی است که عامه آن را ترجیح می‌دهند و ترک آن، ضرری به مؤمن نمی‌رساند.

مرحوم شیخ انصاری نیز می‌نویسد:

والمباح ما كان التحرز عن الضرر و فعله مساوياً فی نظر الشارع کالتقیّة فی إظهار كلمة الكفر علی ما ذكره جمع من الأصحاب، و یدل

۱. ر.ک: آیه الله خویی، التفتیح، ج ۵، ص ۲۵۷؛ القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۴۴۰.

۲. شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۲، قاعده ۲۰۸، ص ۱۵۸.

۳. همان.

علیه الخبر الوارد فی رجلین أخذوا بالكوفة و أمرا بسبّ أمير المؤمنینؑ؛^۱

تقیّه‌ی مباح در نظر شارع، آن است که فعل و ترک آن، در ترتّب ضرر و عدم آن، مساوی باشد؛ مانند تقیّه در اظهار کلمه‌ی کفر، بنا بر آنچه برخی از بزرگان ما گفته‌اند. دلیل آن، روایتی است که درباره‌ی دو مردی که در کوفه دستگیر و به سب علیؑ مجبور شدند، وارد شده است.

۵. تقیّه‌ی مکروه

مرحوم شیخ انصاری در تعریف تقیّه‌ی مکروه می‌نویسد:

والمکروه ما کان ترکها و تحمّل الضرر أوّلی من فعله كما ذکر ذلك بعضهم فی إظهار كلمة الكفر و إنّ الأوّلی ترکها بمن یقتدی به الناس إعلاءً لكلمة الإسلام. و المراد بالمکروه حیثئذ ما یكون ضده أفضل؛^۲ تقیّه‌ی مکروه، آن است که ترک آن و تحمل ضرر، از فعل آن اولی است. برخی از علما، مثال این نوع تقیّه را همان اظهار کلمه‌ی کفر دانسته‌اند. حکم تقیّه‌ی مکروه، اولویت ترک است؛ زیرا باعث گمراهی مردم می‌شود. مقصود از مکروه در این جا، چیزی است که ضد آن افضل است.

شهید اول در تعریف آن می‌نویسد:

والمکروه التقیّة فی المستحب حیث لا ضرر عاجلاً و لا آجلاً، و یخاف

۱. شیخ انصاری، رساله فی التقیّة، ص ۷۳.

۲. همان، ص ۷۴.

منه الالتباس علي عوام المذهب؛^۱

تقیّه‌ی مکروه، تقیّه در امور مستحب است که هیچ‌گونه ضرر فوری و غیر فوری ندارد؛ بلکه احتمال می‌رود که ارتکاب آن، منشأ خطا در میان عوام شود.

بر اساس دو فتوای بالا، تقیّه‌ی مکروه، مانند هر فعل مکروه دیگر، آن است که ترک آن اولی است. مرحوم آیه الله خوئی^۲ در توضیح بیشتر تقیّه مکروه، به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کرده، می‌نویسند:

قد تتصف التقیّه بالکراهه و مرادنا بها ما إذا كان ترك التقیّه أرجح من فعلها و هذا كما إذا أكره علي إظهار البراءة من أمير المؤمنين^۳ قلنا إنَّ ترك التقیّه حیثئذ و تعريض النفس للتلذذ أرحح من فعلها و إظهار البراءة منه^۴ كما احتمله بعضهم. و كما إذا ترتب ضرر علي أمر مستحب كزيارة الحسين^۵ فيما إذا كانت ضرریة، فإنَّ ترك التقیّه حیثئذ بإتیان المستحب الضرري أرحح من فعلها و ترك العمل الاستجابي. و هذا بناء علي ما قدمناه عند التکلم علي حدیث لا ضرر من أنَّه كحدیث الرفع ممّا دلَّ علي ارتفاع الأحكام الضرریة علي المكلف؛^۲

گاهی تقیّه متصف به کراهت می‌شود. بنا بر این ترک آن ترجیح دارد؛ مانند این که شخصی را بر اظهار برائت از امیرمؤمنان^۳ اکراه کنند که گفتیم در این صورت ترک تقیّه و خود را در معرض

۱. القواعد والفوائد، ج ۲، ص ۵۸.

۲. آیه الله خوئی، التقیح، ج ۵، ص ۲۵۸-۲۵۹.

خطر قرار دادن، بهتر است از تقیّه و اظهار برائت از آن حضرت^۳. دیگران هم آن را احتمال داده‌اند. مورد دیگر از تقیّه‌ی کراهتی، این است که بر امر مستحبی مانند زیارت امام^۴ ضرری مترتب شود. ترک تقیّه در این جا و عمل به مستحب ضرری، ترجیح دارد. این ترجیح، مبتنی است بر استدلالی که بیشتر هنگام سخن گفتن از حدیث لا ضرر گفتیم. در آن جا گفتیم که حدیث ضرر مانند حدیث رفع، دلالت می‌کند بر رفع احکام ضرری بر مکلف.

بر اساس توضیح آیه الله خوئی، تقیّه‌ی مکروه بر فعل مستحب وارد می‌شود. یعنی اگر اتیان فعلی مستحب باشد، تقیّه در آن مکروه است؛ مگر آن که فعل آن موجب زیان فوری شود و عرصه را بر مؤمن تنگ کند. این استثنا از راه دلیل، ثابت می‌شود.

احکام وضعی تقیّه

یکی از تقسیمات تقیّه، تقسیم آن بر محور احکام تکلیفی و وضعی آن است. حکم تکلیفی نیز به احکام خمس تقسیم می‌شود که توضیح آن گذشت. اکنون حکم وضعی تقیّه را برمی‌رسیم.

اگر مکلف برای عمل به فریضه‌ای واجب، مجبور به تقیّه شود و مثلاً نماز را با دست بسته بخواند و یا مسح را بر روی خُفین انجام دهد و یا از بیم حاکم ظالم که یوم الشک را روز عید فطر اعلام کرده است، افطار کند، حکمش چیست؟

بدیهی است که او در برخی اجزا یا شرایط و یا ترک بعضی از موانع معتبر در نماز یا وضو یا روزه، اخلال کرده است. حال، حکم عبادات

این فرد مکلف از حیث صحت و فساد چیست؟ آیا اعمالی که از روی تقیه و برخلاف حکم واقعی انجام داده است، کفایت از واقع می‌کند یا باید آن اعمال را اعاده (در وقت) یا قضا (در خارج از وقت) کند؟

گفته‌اند: اگر دلیل وجوب مسح پا فقط شامل مسح بر روی پوست باشد (بدون تفاوت در حالت اختیار و اضطرار)، اولاً وضو باطل است و ثانیاً نماز نیز باطل است. بنا بر این باید در وقت مقرر اعاده کند و اگر از وقت مقرر بیرون آمده است، باید قضای آن را به جای آورد؛ مگر آن که دلیل حاکم یافت شود و صحت عمل را تأیید کند؛ زیرا آن دلیل، بر ادله‌ی حاکی از جزئیت و شرطیت و مانعیت عملی، حکومت دارد. پس اصل در مسئله، فساد عبادات و معاملات است، مگر آن که خلافش ثابت شود.

بسیاری از فقها، برای اثبات صحت، به حدیث رفع تمسک کرده‌اند. به این شرح:

۱. عن حریز بن عبد الله، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: رفع عن أمتي تسعة أشياء: الخطأ والنسيان وما أكرهوا عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون وما اضطروا إليه...^۱
- ...رسول الله صلى الله عليه وآله فرموده‌اند: از امت من، برداشته شده است حکم [تکلیفی] نه چیز: خطا، فراموشی، اجبار، جهل، فوق طاقت و اضطرار...
۲. محمد بن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن معلي بن محمد، عن أبي داود المسترق، عن عمرو بن مروان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

رسول الله صلى الله عليه وآله: رفع عن أمتي أربع خصال: خطأها ونسيانها وما أكرهوا عليه وما لم يطيقوا. وذلك قول الله عز وجل: ربنا لا تؤاخذنا... قوله تعالى: إلامن أكره وقلبه مطمئن بالإيمان؛^۱

چهار ویژگی از امت من برداشته شده است: کارهایی که از روی خطا و نسیان و اکراه انجام می‌شود و اموری که از حد توان خارج است. این، سخن خداوند است: ربنا لا تؤاخذنا... وإلامن...^۱

به مقتضای آیه‌ی شریف، مطلق «ما أكرهوا عليه» از امت رفع شده است. از آن جا که اضطرار و اکراه بر تقیه صدق می‌کند، بنا بر این، حدیث رفع شامل احکام وضعیه‌ی تقیه نیز می‌گردد و جزئیت و شرطیت را مرتفع می‌کند.

مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در مقام دوم در بحث «ترتب و عدم ترتب آثار بر عمل تقیه‌ای» در تأیید صحت احکام وضعی برخی اعمال تقیه‌ای می‌فرماید:

إن الظاهر ترتيب آثار العمل الباطل علي الواقع تقية، وعدم ارتفاع الآثار بسبب التقية إذا كان دليل تلك الآثار عاماً لصورتي الاختيار والاضطرار؛ فإن من احتاج لأجل التقية إلي التكتف في الصلاة أو السجود علي ما لا يصح السجود عليه أو الأكل في نهار رمضان أو فعل بعض ما يحرم علي المحرم، فلا يوجب ذلك ارتفاع أحكام تلك الأمور بسبب وقوعها تقيةً.

۱. همان.

نعم، لو قلنا بدلالة حديث رفع التسعة علي رفع جميع الآثار، تم ذلك في الجملة، لكن الإنصاف ظهور الرواية في رفع المواخذه. فمن اضطر إلي الأكل والشرب تقية، أو التكتف في الصلاة فقد اضطر إلي الإفطار وإبطال الصلاة؛ لأنه مقتضي عموم الأدلة. فتأمل!^۱

ظاهر، این است که مترتب خواهد شد آثار بر عمل باطلی که از روی تقیه انجام گرفته است و به دلیل تقیه این آثار برداشته نمی‌شود، اگر دلیل (ترتیب) این گونه آثار مربوط به صورت اختیار و اضطرار باشد؛ زیرا کسی که از روی تقیه مجبور باشد که تکتفاً (با دستان بسته) نماز بخواند و یا بر چیزی که سجده بر آن صحیح نیست، سجده کند و یا در روزی از روزهای ماه رمضان افطار کند و یا محرم کارهایی را انجام بدهد که بر او حرام است، این وضعیت استثنایی و حالت تقیه، موجب نمی‌شود که آثار این احکام برداشته شود. بله، اگر قائل شویم که حدیث رفع دلالت دارد بر رفع همه‌ی آثار، این استدلال فی الجملة تمام خواهد بود. اما انصاف این است که این روایت فقط در رفع مؤاخذه ظهور دارد. پس کسی که از روی اضطرار در ماه رمضان، می‌خورد یا در نماز تکتف می‌کند، مضطر شده است که روزه‌اش را افطار و نماز خود را باطل کند. این، مقتضای عموم ادله است.

بر اساس این دیدگاه مرحوم شیخ انصاری، در برخی از صور، فعل تقیه‌ای، صحیح و آثار هم بر آن مترتب است. البته ایشان فرض‌هایی را

۱. شیخ انصاری، رساله فی التقیه، ص ۷۶.

هم طرح کرده‌اند که همه‌ی آثار بر فعل تقیه‌ای، مترتب نیست. در مقام چهارم از رساله‌ی خود درباره‌ی تقیه می‌نویسد:

فنقول إن مقتضى القاعدة عدم ترتيب الآثار لما عرفت غير مرة من أن أوامر التقية لا تدل علي أزيد من وجوب التحرز عن الضرر، و أما من الآثار المترتبة علي العمل الواقعي، فلا. نعم، لو دل دليل في العبادات علي الإذن في امتثالها علي وجه التقية، فقد عرفت أنه يستلزم سقوط الإتيان به ثانياً بذلك العمل، و أما الآثار الآخر، كرفع الحدث في الوضوء، بحيث لا يحتاج المتوضي تقية إلي وضوء آخر بعد رفع التقية بالنسبة إلي ذلك العمل الذي توضع له، فإن كان ترتبه متفرعاً علي ترتب الامتثال بذلك العمل، حكم بترتبه و هو واضح، أما لو لم يتفرع عليه احتاج إلي دليل آخر؛^۱

مقتضای قاعده، عدم ترتب آثار است، به دلایلی که بارها دانستی. آن، این است که دستور تقیه‌ای بیشتر از وجوب تحرز از ضرر را نمی‌رساند و اما آثاری را که بر عمل واقعی مترتب خواهد شد، نمی‌توان بر آن مترتب ساخت. بله، اگر در عبادات دلیلی دلالت کند که از روی تقیه هم می‌توان امتثال کرد، دانستی که در این صورت باید ملتزم شد که تکلیف ساقط شده و اتیان دوباره لازم نیست، اما آثار دیگر مانند این که وضوی تقیه‌ای بعد از رفع اضطرار هم باقی باشد و می‌توان با آن وضو، کاری که نیاز به وضو دارد، انجام داد، در این جا باید ملاحظه کرد که اگر آن

۱. همان، ص ۹۹.

آثار، فرع امتثال بوده، روشن است که هنوز هم وضوی او دارای اثر است و اگر چنین نبوده، نیازمند دلیل دیگر است.

مرحوم شیخ در کتاب *فرائد الاصول* در بحث از روایت «رفع عن امتی تسعة أشياء» بعد از طرح احتمالات موجود در مسئله می‌فرماید:

والحاصل انَّ المقدَّر في الرواية باعتبار دلالة الاقتضاء، يحتتمل أن يكون جميع الآثار في كل واحد من التسعة - وهو الأقرب اعتباراً إلي المعنى الحقيقي - وأن يكون في كل منها ما هو الأثر الظاهر فيه، وأن يقدر المواخذة في الكل - وهذا أقرب عرفاً من الأول وأظهر من الثاني أيضاً - لأنَّ الظاهر أن نسبة الرفع إلي مجموع التسعة علي نسق واحد. فإذا أريد، من الخطأ والنسيان و ما أكرهوا عليه و ما اضطرَّوا، المؤاخذة علي أنفسها، كان الظاهر فيما لا يعلمون ذلك أيضاً؛

آنچه از روایت قابل استفاده است، این است که بر حسب دلالت اقتضا، چند احتمال در روایت وجود دارد: ۱. همه‌ی آثار مترتب باشد. این، به معنای حقیقی نزدیک است. ۲. هر یک از موارد نه‌گانه را بر حسب خودش معنا کنیم. ۳. بگوییم در همه‌ی این موارد، رفع مواخذة مراد است. سومی، از معنای اول، به عرف نزدیک‌تر است، و از معنای دوم، ظاهرتر؛ زیرا ظاهر این است که نسبت رفع برای همه‌ی موارد یکسان است و هرچه از خطا و نسیان اراده می‌شود، از موارد اکراه و اضطرار هم همان اراده می‌شود و مواخذة در موردی که مکلف تکلیفش را نمی‌داند نیز مراد است.

سپس می‌افزایند:

نعم يظهر من بعض الأخبار الصحيحة عدم اختصاص المرفوع عن الأمة بخصوص المواخذة. فعن المحاسن، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى و البرزطي جميعاً، عن أبي الحسن: «في الرجل يُستحلف علي اليمين، فَحَلَفَ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَةَ مَا يَمْلِكُ، أَيْلُزُّمُهُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لا. قال رسول الله: «وُضِعَ عَنِ أُمَّتِي مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا أَخْطَأُوا...»^۱

بله، از برخی روایت‌های صحیح ظاهر می‌شود که رفع، اختصاص به مواخذة تنها ندارد، مانند روایت بزنی از امام رضا دربارہ‌ی مردی که مجبور می‌شود به طلاق و عتق و صدقه‌ی ما یملک قسم بخورد. راوی می‌پرسد: آیا چیزی بر او لازم است؟ حضرت می‌فرماید: نه... [و به حدیث رفع تمسک می‌فرمایند].

نظر امام راحل دربارہ‌ی آثار صحت بر عملی که از روی تقیه انجام گرفته است، این است که آثار وضعی نیز بر اعمال تقیه‌ای، مترتب است؛ زیرا مقتضای ادله و عموماً - بر فرض تمامیت و صحت - همین است:

ولكن الظاهر عدم قصور الأدلة عن استفادة صحة الوضوء تقية مع غسل الرجلين أو الاتيان بالنيبذ؛ لأنَّ الوضوء الكذائي شيء يضطر إليه ابن آدم فقد أحله الله. والحلية الوضعية بالنسبة إليه كونه ممضي كما إنَّ الجواز كذلك. فالحلية والجواز الوضعي في الوضوء بالنيبذ صحته و تماميته، فإذا صحَّ و تم، يرفع به الحدث. فلو دل دليل بالخصوص

۱. *فرائد الاصول*، ج ۱، ص ۳۲۰ - ۳۲۱.

علي جواز الوضوء بالتبذ، فلا يشك أحد في استفادة الصحة منه. والفرق بين العام والخاص غير واضح. و بعد صحته و تمامیه لاریب فی رفعه الحدث؛^۱

گویا در این موارد، ادله هیچ گونه قصوری بر صحت وضوی تقیه‌ای ندارد؛ خواه به جای مسح، پاها را بشوید و خواه این که با نبیذ وضو بگیرد؛ زیرا چنین وضویی از روی اضطرار بوده است و خداوند آن را حلال کرده و حلیت وضعی هم مثل جواز، مورد تأیید شارع و امضای او قرار گرفته است. پس چنین وضویی صحیح و تمام است و اگر چنین شد با آن رفع حدث می‌شود. وقتی دلیلی خاص وجود داشته باشد بر جواز وضو با نبیذ، کسی شک نخواهد کرد که صحیح نیز خواهد بود. فرق گذاشتن بین عام و خاص در این جا روشن نیست. وقتی صحیح و تمام بود، بدون شک رفع حدث خواهد کرد.

بر پایه‌ی این نظر و فتوا، احکام وضعی تقیه به احکام تکلیفی آن ملحق می‌شود و نیازی به اعاده یا قضا نیست. اما مرحوم آیه الله خویی، عملی را که از روی تقیه صورت گرفته است، به عنوان وظیفه‌ی اولی و در باب عبادات، مجزی می‌داند، اما معاملات را استثنا می‌کند:

يختص الحكم بالإجزاء بالعبادات ولا يأتي في شيء من المعاملات بالمعني الأعم ولا في المعاملات بالمعني الأخص. كل ذلك لما عرفت من أن إجزاء العمل المأتي به تقية علي خلاف القاعدة وهو محتاج إلي دلالة الدليل، و الدليل إنما هو السيرة، و لم تقم سيرة علي التبعية للعامة

۱. امام خمینی، رساله فی التقیه، ص ۲۰۹.

في غير العبادات؛^۱

حکم به اجزای عمل تقیه‌ای، به عبادات اختصاص دارد و در معاملات به معنای اعم (که شامل نکاح و مانند آن نیز می‌شود) جاری نیست و نیز شامل معاملات به معنی الاخص (بیع و شراء و...) نخواهد شد؛ زیرا معلوم است اجزای اعمال تقیه‌ای، خلاف قاعده است و هر کار خلاف قاعده، دلیل خاص می‌خواهد. در مورد تقیه هم تنها دلیل، سیره است که سیره هم بر تبعیت از عامه در غیر عبادات، اقامه نشده است.

در توضیح و تبیین فرمایش محقق خویی چند نکته را باید یادآور شد:

۱. سیره‌ی معصومان علیهم‌السلام در متابعت از عامه فقط در عبادات بوده و در مورد معاملات چنین سیره‌ای نقل نشده است.
 ۲. در تفاوت معاملات به معنی الأعم و الأخص باید گفت، مقصود از معاملات به معنی الأعم، غیر عبادات است که شامل همه‌ی انواع معاملات می‌شود؛ اما معاملات به معنی الأخص، فقط عقودی است که جنبه‌ی مالی دارند.
 ۳. همان‌طور که مرحوم خویی گفته‌اند، در زمان ائمه علیهم‌السلام پس از امیر المؤمنین علیه‌السلام در مراسم حج و وقوف در مشاعر، سیره جاری و رایج متابعت از عامه بوده است. ایشان، ذیل بحث وقوف در عرفات در روز هشتم ذی الحجه می‌فرمایند:
- و من هذا القبيل الوقوف بعرفات يوم الثامن من ذي الحجة الحرام؛

۱. آیه الله خویی، التنقیح، ج ۵، ص ۳۰۳ - ۳۰۴.

لأنّ الأئمة عليهم السلام كانوا يجبّون أغلب السنوات و كان أصحابهم و متابعوهم أيضاً يجبّون مع العامة في كل سنة و كان الحكم بيد المخالفين من بعد زمان الأمير عليه السلام إلى عصر الغيبة. و لا يحتمل عاقل توافقتهم معهم في هلال شهر طوّال تلك السنوات و تلك المدة التي كانت قريبة من مائتين سنة و عدم مخالفتهم معهم في ذلك أبداً، بل تقطع قطعاً و جدانياً أنّهم كانوا مخالفين معهم في أكثر السنوات، و مع هذا كلّ لم ينقل و لم يسمع عن أحدهم عليه السلام ردع الشيعة و متابعيهم عن تبعيّة العامّة في الوقوف بعرفات و قتل، و قد كانوا يتبعونهم بم رأي و مسمع منهم عليهم السلام بل كانوا بأنفسهم يتبعون العامة فيما يرونه من الوقوف^۱.

برخی از روایاتی که بر اجزاء دلالت دارند، به این قرار است:

- روایة أبي عمر الأعجمي، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث «إنه قال: لا دين لمن لا تقية له و التقية في كل شيء إلا في النبذ و المسح علي الخفين.»^۲

- عن سماعه قال: سألته عن رجل كان يصلي، فخرج الإمام و قد صلّي الرجل ركعة من صلاة فريضة؟ قال: «إن كان إماماً عدلاً فليصل أّخري و ينصرف و يجعلها تطوعاً و ليدخل مع الإمام في صلاته كما هو، و إنّ لم يكن إمام عدل فليبين علي صلاته كما هو و يصلي ركعة أّخري و يجلس قدر ما يقول: أشهد أنّ لا إله إلا الله و وحدّه لا شريك

۱. آية الله خويي، التنقيح في شرح العروة الوثقى، ج ۵، ص ۲۹۲.

۲. وسائل الشيعه، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

له، و أشهد أنّ محمداً عبده و رسوله. «ثمّ ليتمّ صلاته معه علي قدر ما استطاع؛ فإنّ التقية واسعة، و ليس شيء من التقية ألا و صاحبها مأجور عليها إنّ شاء الله.»^۱

بنا بر این وقتی شارع مقدس به تکلیفی امر کند، اگرچه مأمور به امر اضطراری باشد، عمل به آن مجزی است و نیاز به اعاده و قضا ندارد. روایات بالا بیشتر ناظر به عبادات است؛ روایاتی هم وارد شده است که عموم و اطلاق آنها شامل غیر عبادات نیز می شود؛ از جمله:

۱. روایت کلینی از زراره، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

التقية في كل ضرورة و صاحبها أعلم بها حين تنزل به.^۲

۲. روایت کلینی از معمر بن یحیی بن سالم و محمد بن مسلم و

زراره، قالوا: سمعنا أبا جعفر عليه السلام يقول:

التقية في كل شيء يضطر إليه ابن آدم فقد أحله الله له.^۳

۳. روایت مسعدة بن صدقه، عن أبي عبد الله عليه السلام:

... فكل شيء يعمل المؤمن بينهم لكان التقية ممّا لا يودّي إلي الفساد في

الدين، فإنّه جائز.^۴

۱. همان، ج ۸، ص ۴۰۵.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۱۶.

فصل هفتم

چند مسئله‌ی کلامی و فقهی

لا خیر فیمن لا تقیّه له، و لا ایمان لمن لا تقیّه له؛^۱

کسی که تقیّه نمی‌کند، از خیر و ایمان برخوردار نیست.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید:

لا دین لمن لا ورع له، و لا ایمان لمن لا تقیّه له. و إنّ أکرمکم عند الله

أعملکم بالتقیّه؛^۲

کسی که ورع و پرهیزگاری ندارد، دین ندارد، و کسی که تقیّه

نمی‌کند، ایمان ندارد. گرامی‌ترین شما نزد خداوند، عامل‌ترین شما

به تقیّه است.

معمر بن خلاد می‌گوید:

قال أبو جعفر علیه السلام: التقیّه من دینی و دین آباي، و لا ایمان لمن لا تقیّه له؛^۳

تقیّه، دین من و دین پدران من است. کسی که تقیّه نمی‌کند، ایمان

ندارد.

کلمه‌ی «دین» در این روایات، در معنای اصطلاحی آن به کار نرفته

است. مراجعه به کتب لغت، روشن می‌سازد که کلمه‌ی «دین» در لغت

عرب، معانی گوناگون دارد. یکی از معانی آن «جزا» است. کلمه‌ی «دین»

در آیه‌ی مالک یوم الدین به معنای جزا است.

گاهی نیز در معنای «حکم» کاربرد یافته است؛ همانند آیه‌ی شریف

لا تأخذکم بها رأفة فی دین الله.^۴ به معنای «عادت» و «شیوه و روش» هم به

۱. تقیّه نزد شیعه

جایگاه تقیّه در تشیع، به لحاظ عقیدتی، از مباحث چالشی و مهم است. برخی شیعه را متهم می‌کنند که از تقیّه سپری برای رفتارهای ضد حکومتی خود ساخته است و برخی نیز گمان کرده‌اند که تقیّه اختصاص به شیعه دارد. در میان شیعیان نیز، گروهی در مسئله‌ی تقیّه افراط کرده و آن را جزء اصول دین شمرده‌اند. به عبارت دیگر، کثرت روایات تقیّه در فرهنگ شیعی، برخی را به این گمان انداخته است که شیعه، تقیّه را جزء اصول دین می‌شمارد و منکر آن را کافر می‌داند!

مروری بر روایات، ناصواب بودن این برداشت‌ها را آشکار می‌سازد. اگرچه روایات در اهمیت تقیّه، سنگ تمام گذاشته‌اند، اما مفاد و پیام اصلی آنها، این نیست که تقیّه جزء اصول دین یا جزء مختصات شیعه باشد. از میان سؤالات و شبهات پیرامون تقیّه، آنچه اهمیت بیشتری دارد، تلقی تقیّه به عنوان یکی از اصول یا فروع دین است. برای رفع این شبهه، نخست برخی از روایات را از نظر می‌گذرانیم و سپس می‌کوشیم که جایگاه تقیّه را در مذهب تشیع، از دیدگاه این روایات شناسایی کنیم:

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۱۱.

۳. همان، ص ۲۰۴.

۴. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲.

کار گرفته است. دو معنای اخیر دین (روش و عادت) را در روایت «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي» می‌توان دید. بنا بر این «التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي» یعنی «التَّقِيَّةُ عَادِي وَ عَادَةُ آبَائِي».

بر این پایه، معنای جمله‌ی «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» کافر بودن تارک تقیه نیست؛ بلکه مراد در این قبیل عبارات، نفی فضیلت و امتیاز از تارک است؛ همانند روایت شریفه «لَا صَلَاةَ لِحَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي مَسْجِدِهِ» که نفی مطلق نماز همسایه‌ی مسجد در خانه‌اش نیست، بلکه گویای این است که نماز همسایه‌ی مسجد در مسجد، فضیلت بیشتری دارد.

بدین رو می‌توان گفت که شیعه، تقیه را جزء اصول یا فروع دین نمی‌داند تا منکر آن را کافر بشمارد؛ اما معتقد است که فرد مسلمان با تقیه، دین و مکتبش را محفوظ نگه می‌دارد و با توسل و استمداد از تاکتیک تقیه، می‌تواند وظایف دینی خود را به جا آورد. از سوی دیگر، شیعه از رهگذر تقیه، راه و روش و کیفیت تعامل با دیگران را در هر شرایطی می‌آموزد و موجب احیای مکتب و مرامش در هر اوضاع و احوالی می‌شود.

۲. تقیه: خوف نوعی یا شخصی؟

بدون شک، بسیاری از احکام شرعی دائرمدار شرایط خاص افراد و اشخاص است که به حسب شرایط، تکلیف نیز تغییر می‌کند. بسیاری از احکام شرعی، با توجه به حالات عمومی افراد و اجتماع وضع گردیده است. بنا بر این می‌بایست بررسی کرد که در تقیه‌ی خوفی و یا در تقیه به معنای عام و گسترده‌ی آن، «خوف و ترس» از چه جایگاهی برخوردار است؟ آیا خوف شخصی ملاک است یا خوف نوعی؟

با این مقدمه، ابتدا، باید تعریف صحیحی از «خوف» ارائه داد تا ملاک ارزیابی قرار گیرد؛ زیرا دایره‌ی عنوان‌هایی مانند خوف و ضرورت و مدارات و... در روایات، محدود و مشخص نشده است و ناچار در این قبیل موارد، می‌بایست به عرف مراجعه کرد.

ملاک در خوف، وجود و احتمال ضرر معتد به است؛ هرچند که همراه شک و تردید باشد. همین مقدار که عقلاً به آن اعتنا و توجه کنند، کافی است. البته خوف، همیشه، به یک اندازه نیست، بلکه شدت و ضعف دارد و در هر مرحله اقتضایی ویژه دارد.

در خوف شخصی، متعلق تقیه، نَفْس، مال و آبروی شخص است و یا نَفْس و مال و آبروی دیگری؛ اعم از آن که بدان علقه‌ای داشته باشد یا خیر. این فرض، قطعاً مورد اجرای تقیه است و جزء بارزترین مصادیق آن شمرده می‌شود. روایات بسیاری در این خصوص وارد شده است؛ از جمله:

رواه الأعمش، عن جعفر بن محمد رضی الله عنه في حديث شرايع الدين قال: و لا يَحِلُّ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ وَ النَّصَابِ فِي التَّقِيَّةِ إِلَّا قَاتِلٍ أَوْ سَاعٍ فِي فِسَادٍ. وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَي نَفْسِكَ وَ لَا عَلَي أَصْحَابِكَ. وَ اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبٌ وَ لَا حَنْتَ وَ لَا كِفَارَةَ عَلَي مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِذَلِكَ ظُلْمًا عَنِ نَفْسِهِ؛^۱

امام صادق رضی الله عنه فرمود: کشتن کفار و دشمنان اهل بیت رضی الله عنهم در حال تقیه جایز نیست، مگر آن که مرتکب قتلی شده یا برای فساد تلاش کرده باشد؛ اگر برای خود و دوستانش خطری نداشته

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

باشد. تقیّه در سرزمین تقیّه، واجب است. کسی که برای دفع ظلم از خودش، سوگند دروغ بخورد، حنث قسم بر او نیست و کفاره ندارد.

بر اساس این روایت، ترک تقیّه در جایی که خوف و بیم جان وجود دارد، از مصادیق القای نفس در تهلکه شمرده شده است. مرحوم شیخ انصاری^۱ خوف شخصی را برای تقیّه کافی دانسته، می‌گوید:

أَنَّ لَا رَيْبَ فِي تَحْقُقِ التَّقِيَّةِ مَعَ الْخَوْفِ الشَّخْصِيِّ بِأَنْ يَخَافَ عَلِيَّ نَفْسَهُ أَوْ غَيْرَهُ مِنْ تَرْكِ التَّقِيَّةِ فِي خُصُوصِ ذَلِكَ الْعَمَلِ. وَ لَا يَبْعَدُ أَنْ يَكْتَفِيَ بِالْخَوْفِ مَنْ بَنَاهُ عَلِيَّ تَرْكَ التَّقِيَّةِ فِي سَائِرِ أَعْمَالِهِ أَوْ بِنَاءِ سَائِرِ الشَّيْعَةِ عَلِيَّ تَرْكَهَا فِي الْعَمَلِ الْخَاصِّ أَوْ مُطْلَقِ الْعَمَلِ النُّوعِيِّ فِي بِلَادِ الْمُخَالِفِينَ وَ إِنْ لَمْ يَحْصُلْ لِلشَّخْصِ بِالْخُصُوصِ خَوْفٌ. وَ هُوَ الَّذِي يَفْهَمُ مِنْ إِطْلَاقِ أَوْامِرِ التَّقِيَّةِ وَ مَا وَرَدَ مِنَ الْإِهْتِمَامِ فِيهَا؛^۱

بدون شک، تقیّه با خوف شخصی محقق می‌گردد، مانند این که برای ترک تقیّه، بر جان خود یا دیگری بترسد. و بعید نیست که به صرف خوف اکتفا شود در مورد کسی که در سایر کارها تقیّه را ترک می‌کند و یا بنای عموم شیعیان بر ترک تقیّه در یک کار خاصی در سرزمین مخالفان باشد؛ هر چند که برای فرد خاصی، ترس و خوف وجود نداشته باشد. این، مطلبی است که از اطلاق اوامر در خصوص رعایت تقیّه و اهمّامی که نسبت به آن وارد شده است، به دست می‌آید.

۱. شیخ انصاری، رساله فی التقیّه، ص ۹۴.

بنا بر این مرحوم شیخ، با تمسک به اطلاق ادله، مراد از خوف را اعم از شخصی و نوعی دانسته‌اند. نیز می‌افزایند:

و یویدّه، بل یدلّ علیه، اطلاق قوله^۱: لَيْسَ مَتَا مَنْ لَمْ يَجْعَلِ التَّقِيَّةَ شِعَارَهُ وَ دِنَارَهُ، مَعَ مَنْ يَأْمِنُهُ لَنْ تَكُونَ سَجِيته مَعَ مَنْ يَحْذَرُهُ؛^۱
تأیید و بلکه دلالت می‌کند بر این مطلب، اطلاق سخن امام^۲ که فرمود: از ما نیست کسی که با افراد مورد اعتماد تقیّه نکند تا این که تقیّه، سیره‌اش گردد تا بتواند از افرادی هم که خوف دارد، تقیّه را رعایت کند.

اگر کسی بر اتلاف مال و جان دیگران خوف شخصی نداشت، باید به خوف نوعی مراجعه کند و آن را ملاک قرار دهد. بنا بر این ملاک تقیّه، خوف نوعی است و خوف نوعی، جایی است که ترک تقیّه، «بنا بر احتمال متعارف» موجب ضرر بر جمع و گروهی از مسلمانان گردد. ظاهراً، ملاک باب تقیّه (رعایت قاعده‌ی الأهم فالأهم و مقدم داشتن اهمّ بر مهم) و ضرورت که مدلول عموم ادله‌ی تقیّه است، در تقیّه‌ی نوعی وجود دارد؛ بلکه دایره‌ی تقیّه از این مقدار نیز وسیع‌تر است؛ چنان‌که روایت زیر به آن اشاره می‌کند:

ما روي في تفسير الإمام العسكري^۳ عن الحسن بن علي^۴ قال: إِنَّ التَّقِيَّةَ يَصْلِحُ اللَّهُ بِهَا أُمَّةً. لِصَاحِبِهَا مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِهِمْ. فَإِنَّ تَرْكَهَا أَهْلَكَ أُمَّةً وَ تَارَكَهَا شَرِيكُ مَنْ أَهْلَكَهُمْ؛^۲

از امام حسن عسکری^۳ روایت شده است: با رعایت اصل تقیّه،

۱. همان.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۲.

خداوند سرنوشت امتی را به صلاح و فلاح رقم می‌زند. تقیّه‌کننده، همانند دیگران از ثواب بهره می‌برد و کسی که تقیّه را ترک کرده و موجب هلاکت امت گردیده است، شریک کسانی است که موجب نابودی شیعیان شده‌اند.

مرحوم آیه الله خوئی نیز می‌افزایند:

المراد بالضرر الذي يعتبر احتماله في مفهوم التقية و في الحكم بجوازها أو وجوبها... فالقدر المتيقن من الضرر المسوغ احتماله للارتكاب إنما هو الضرر المتوجه إلى نفس الفاعل سواء كان بدنياً أم مالياً أم عرضياً. ويلحق بذلك الضرر المتوجه إلى الأخ المؤمن... ثم إننا نتعدي من مورد الروايات و هو التضرر المالي للأخ المؤمن إلى التضرر العرضي و النفسي بطريق الأولوية. عليه فالجامع فيما يسوغ التقية في ترك الواجب أو في فعل الحرام إنما هو الضرر المتوجه إلى النفس أو الأخ المسلم في شيء من المال أو العرض أو النفس. و أما إذا لم يترتب علي ترك التقية ضرر علي نفسه و لا علي غيره بل كانت التقية لمحض جلب النفع من المادة و التحابب و المجاملة معهم في الحياة فلا تكون مسوغاً لارتكاب العمل المحرم و لترك الفعل الواجب. فليس له الحضور في مجالسهم المحرمة كمجلس الرقص و شرب الخمر و نحوهما، لأجل المجاملة، لعدم تحقق مفهوم التقية حينئذ، حيث لا ضرر يترتب علي تركها. نعم، لا بأس بذلك في خصوص الصلاة؛ فإن له أن يحضر مساجدهم و يصل معهم، للمداواة و المجاملة من دون أن يترتب ضرر علي تركه بالنسبة إلى نفسه أو بالاضافة إلى الغير.

ذلك لاطلاقات الأخبار الآمرة بذلك؛ لأنّ مادلاً علي أنّ الصلاة معهم في الصف الأول كالصلاة خلف رسول الله ﷺ غير مقيد بصورة ترتب الضرر علي تركها؛^۱

منظور از ضرری که احتمال وجودش در مفهوم تقیّه و در حکم به جواز یا وجوب تقیّه، مؤثر است، چیست؟ قدر متیقن از مفهوم ضرری که مجوز تقیّه و ارتکاب فعل می‌شود، ضرری است که متوجه شخص فاعل باشد، اعم از این که ضرر بدنی یا مالی یا آبرویی باشد. همین ملاک، در ضرری که متوجه برادر مؤمن باشد نیز جاری است... اما اگر ترک تقیّه، موجب ضرر به خودش یا دیگری نگردد، بلکه صرفاً به خاطر جلب دوستی و محبت باشد، مجوز ارتکاب فعل حرام و یا ترک فعل واجب نمی‌شود. بنا بر این کسی حق حضور در مجالس رقص و شراب‌خوری، به بهانه‌ی صرف معاشرت را ندارد؛ زیرا مفهوم تقیّه در این مورد، محقق نمی‌شود؛ چون شرکت نکردن در مجالس حرام، موجب ضرر نمی‌گردد. البته شرکت در نماز جماعت اهل سنت و حضور در مساجد آنان برای جلب محبت و مدارا، بدون این که ضرری برای خودش یا دیگری داشته باشد به دلیل وجود نص خاص اشکال ندارد؛ زیرا در روایات وارد شده است که نماز خواندن با آنان، همانند نماز خواندن در پشت سر حضرت رسول اکرم ﷺ است.

اما امام خمینی رحمه الله ضمن قبول سخن مرحوم شیخ انصاری رحمه الله، در باب تقیّه‌ی مداراتی، خوف شخصی یا نوعی را لازم نمی‌داند. زیرا به

۱. آیه الله خوئی، التقیح، ج ۵، ص ۳۱۴ - ۳۱۵.

عقیده‌ی ایشان، مصلحت جامعه و جبهه‌ی اسلام اقتضا می‌کند که برای حفظ وحدت نیز تقیّه جاری گردد؛ اگرچه خوف از هیچ‌زیانی در میان نباشد. البته چه‌زیانی بالاتر از تفرقه در میان مسلمانان و چه‌خوفی خوفناک‌تر از جنگ‌های داخلی و ناهمدلی مسلمانان با یکدیگر؟!^۱

ثمَّ أَنَّهُ لَا يُتَوَقَّفُ جَوَازُ هَذِهِ التَّقِيَّةِ بِلِ وَجُوبِهَا عَلِي الخَوْفِ عَلِي نَفْسِهِ أَوْ غَيْرِهِ، بَلِ الظَّاهِرُ أَنَّ المَصَالِحَ النُّوعِيَّةَ صَارَتْ سَبَباً لِإِجَابِ التَّقِيَّةِ عَنِ المَخَالِفِينَ، فَتَجِبُ التَّقِيَّةُ وَكُتْمَانُ السَّرِّ وَلَوْ كَانَ مَأْمُوناً وَغَيْرِ خَائِفٍ عَلِي نَفْسِهِ وَغَيْرِهِ؛^۱

جواز یا وجوب تقیّه‌ی مداراتی با عامه، متوقف بر خوف بر جان خود یا دیگری نیست، بلکه ظاهراً مصالح نوعی موجب تقیّه از مخالفان می‌گردد؛ یعنی اگر احساس ترس و خطر هم نداشته باشد، تقیّه و کتمان سر واجب است.

۳. تقیّه در گفتن کلمه‌ی کفر

گذشت که فقهای بزرگوار، اظهار کلمه‌ی کفر و برائت زبانی را در مواقع خطر و خوف، به شرط حفظ ایمان در باطن و قلب، جایز شمرده‌اند. اما اگر مسلمان، تقیّه را ترک کند و خطر را به هر مقدار و میزان که باشد تحمّل کند، بهتر است یا با اظهار لفظ کفر، جان خود را خلاص کند؟ واقعیّت، آن است که حکم مسئله، به حسب شرایط و اشخاص و اماکن و زمان‌ها، فرق می‌کند و در شرایط خاص، هر مسئله و پیشامد حکم خاص خود را دارد.

۱. امام خمینی، رساله فی التقیّه، ص ۲۰۱.

پدر و مادر عمار (یاسر و سمیه) در برابر فشار مشرکان قریش مکه توانستند شکنجه‌های مشرکان را تحمّل کنند و سرانجام به شهادت برسند، ولی عمار طاقت نیاورد و کلمه‌ی کفر را بر زبان جاری کرد و نجات یافت. پیامبر ﷺ نیز به وی فرمود:

إِنَّ عَادُوا لَكَ فَعَدَلَهُمْ بِمَا قُلْتَ؛^۱

اگر باز هم گرفتار آنان شدی، همان را بگو که این بار گفتم.

همچنین پیامبر ﷺ در ماجرای اسارت یارانش به دست مسیلمه‌ی کذاب، بر تقیّه‌ی یکی از آنان صحه گذاشت. نوشته‌اند: وقتی مسیلمه‌ی کذاب از دو تن از اصحاب پیامبر ﷺ خواست که به رسالت وی شهادت دهند، یکی اطاعت کرد و دیگری نه. اولی نجات یافت و دومی شربت شهادت را نوشید. پیامبر ﷺ درباره‌ی آنها فرمود: أَمَّا الْأَوَّلُ فَقَدْ أَخَذَ رِخْصَةَ اللَّهِ وَ أَمَّا الثَّانِي فَقَدْ صَدَعَ بِالْحَقِّ فَهَيْئاً لَهُ.^۲

کلینی نیز از عبد الله بن عطا روایت کرده است:

قال: قلت لأبي جعفر ﷺ: رجلان من أهل الكوفة أخذوا فقيلاً لهما: ابراء من أمير المؤمنين ﷺ فبرئ واحد منهما، وأبي الآخر، فخلّي سبيل الذي بريء وقُتِلَ الآخر. فقال ﷺ: أَمَّا الَّذِي بَرِئَ فَرَجَلَ فُقِيهِ فِي دِينِهِ، وَأَمَّا الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فَرَجَلَ تَعَجَّلَ إِلَي الْجَنَّةِ؛^۳

به امام باقر ﷺ عرض کردم: دو نفر از اهل کوفه دستگیر شدند. به

۱. مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۵۹۷.

۲. تفسیر الکاشف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۹۸؛ الکشاف، ج ۲، ص ۶۳۷.

۳. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

آن دو گفتند: از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب براثت بجویید. یک نفر براثت جست و آزاد شد و دیگری به شهادت رسید. امام علیه السلام فرمود: آن کس که براثت جست، فقیه دین‌شناس بود و دیگری که براثت نجست، به سوی بهشت شتاب کرد.

در این روایت و نظایر آن، به خوبی و روشنی، حکم کسی که کلمه‌ی کفر را بر زبان جاری ساخته است، بیان شده است.

البته برخی روایات، میان «سب» ائمه علیهم السلام و «براثت» تفصیل قائل شده‌اند. در روایت محمد بن میمون، از جعفر بن محمد علیه السلام نقل شده است که پدر بزرگوارشان از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: ستدعون إلي سبي فسبوني، وتدعون إلي البراءة مني فمدوا الرقاب؛ فإني علي الفطرة؛^۱

به‌زودی از شما می‌خواهند مرا سب کنید. این کار را بکنید و اگر شما را به براثت از من دعوت کردند، نپذیرید و گردن‌ها را برای شمشیرها آماده کنید؛ زیرا من بر فطرت زاده شده‌ام.

در مباحث گذشته درباره‌ی تفاوت سب و براثت و حکم هر یک از آن دو گفت‌وگو شده است.

این دستور العمل و موارد مشابه آن، احتمالاً برای دوره‌ای است که طاغوت‌های زمان سعی در خاموش کردن نور اهل بیت علیهم السلام دارند و پیشوایان بزرگ شیعه، با این رهنمودها، درجه و مرتبه‌ای از تقیه را پذیرفته‌اند، اما مراحل تند و شدید آن را نهی کرده و حکم به وجوب ترک تقیه و مدّ الأعناق داده‌اند.

۱. همان، ص ۲۲۸.

نتیجه آن که حکم مسئله، به حسب شرایط و اشخاص و زمان‌ها و مکان‌ها، متفاوت است. در عصر بنی امیه و معاویه که برای محو و نابودی اسلام و قرآن، سوگند خورده بودند، باید مردانی برای برپاداشتن پرچم حق و عدالت قیام می‌کردند و با ترک تقیه و نثار جان، پرچم اهل بیت علیهم السلام را در اهتزاز نگه می‌داشتند. این گروه، همان خواص اصحاب علی ابن ابی طالب علیه السلام بودند که با جهاد شجاعانه‌ی خویش، آینده‌ی مشعشع مکتب اهل بیت علیهم السلام را رقم زدند. هرگاه دین و مکتب ائمه علیهم السلام در هر برهه‌ای از تاریخ با این گونه خطرات و مخاطرات روبه رو شد، شکستن سد تقیه واجب است، ولی در زمان‌ها و شرایطی که اوضاع آرام‌تر است و آتش فتنه‌ها شعله نمی‌کشد، حکم به ارتکاب تقیه، موضوعیت پیدا می‌کند. مثلاً در دوران امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام اساس اسلام در خطر نبود و از این رو توسل به تقیه سفارش می‌شد.

۴. حکم تقیه از دوستان

آیا تقیه، اختصاص به مخالفان (اهل سنت) دارد؟ یا تقیه از غیر مخالف هم گاهی لازم است؟

مرحوم شیخ انصاری، در رساله‌ی تقیه‌اش می‌فرماید: شرط صحت تقیه، آن است که از مخالفان مذهب باشد؛ زیرا قدر متقین از روایات تقیه در عبادات، همین اندازه است. متبادر از تقیه، تقیه از مخالفان مذهب است. پس تقیه از کفار و شیعیان ستمگر، موضوعیت ندارد؛ اگرچه روایت مسعده، عام است و شامل غیر مخالفان مذهب هم می‌شود. عموماً تقیه، در این جا کفایت می‌کند و ظاهر بیان ائمه علیهم السلام اختصاص به مخالفان ندارد.

و يشترط في الأول أن تكونَ التقيَّةُ من مذهبِ المخالفين؛ لأنه المتيقِّنُ من الأدلة الواردة في الإذن في العبادات علي وجه التقيَّة؛ لأنَّ المتبادرَ التقيَّةُ من مذهب المخالفين، فلا يجري في التقيَّة عن الكفار أو ظلمة الشيعة، لكن في رواية مسعدة بن صدقة الآتية ما يظهر منه عموم الحكم لغير المخالفين، مع كفاية عمومات التقيَّة في ذلك بعد ملاحظة عدم اختصاص التقيَّة في لسان الأئمة - صلوات الله عليهم - بالمخالفين، لما يظهر بالتتابع في أخبار التقيَّة التي جمعها في الوسائل.^۱

اشاره‌ی مرحوم شیخ به بخشی از روایت مسعدة بن صدقه است که در آن امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

لأنَّ للتقية مواضعَ مَنْ أزالها عن مواضعها لم تستقم له. وتفسير ما يتقي مثل أن يكون قومٌ سوء ظاهر حكمهم و فعلهم علي غير حكم الحق و فعله، فكل شيءٍ يعمل المؤمن بينهم لكان التقيَّة مما لا يؤدِّي إلي الفساد في الدين، فإنه جائز؛^۲

تقیّه، دارای جایگاه و موقعیتی است که اگر در جای خودش قرار نگیرد، نتیجه‌ی مطلوب نخواهد داد. هر کاری را که مؤمن در میان قوم زشت‌کار از روی تقیّه کند، تا زمانی که منجر به فساد در دین نشده است، جایز است.

«قوم سوء»، اطلاق دارد و شامل هر کس که واجد این وصف باشد، می‌گردد؛ اعم از کافر و مخالف مذهب و شیعه‌ی ظالم. معنای جواز در

۱. شیخ انصاری، رساله فی التقيَّة، ص ۷۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

روایت، نافذ بودن و مشروعیت عمل تقیّه‌ای است. بنا بر این با وحدت ملاک و مناظر و ادله، فرقی میان جواز و مشروعیت تقیّه از مخالف و غیر آن وجود ندارد؛ زیرا دلیل بر مشروعیت تقیّه، یا قاعده‌ی ضرر است، یا قاعده‌ی حرج، و در هر دو صورت، امتثال واجب، نباید منجر به ضرر یا حرج بشود و فرق نمی‌کند که ضرر و حرج از ناحیه‌ی مخالف باشد یا از سوی سایر طوائف و فرق مسلمانان و حتی شیعه‌ی ظالم.

بنا بر این تقیّه نه از جهت لغوی و نه از جهت اصطلاح خاص فقهی، اختصاص به تقیّه از مخالفان مذهب ندارد و هیچ یک از آیات و روایات این باب هم در این خصوص دلالتی ندارد؛ زیرا مورد تقیّه، پنهان‌سازی عقیده یا عملی است که آشکار ساختن آن، موجب ضرر و حرج می‌گردد و قاعده‌ی عقلی در این قبیل موارد، تقدّم اهم بر مهم و ترجیح ضرر کمتر است.

افزون بر همه‌ی اینها، در قرآن کریم نیز کلمه‌ی هم‌معنا با تقیّه (تقاء) در برابر مشرکان به کار رفته است.^۱ نیز در بسیاری از روایات، تقیّه، برای خوف از ستمگران و مخالفان استعمال شده است. بنا بر این می‌توان نتیجه گرفت که جواز تقیّه، منحصر و مقید به تقیّه از اهل سنت و کفار نیست و ادله‌ی تقیّه شامل تقیّه از مخالفان مذهب حق و شیعیان ظالم و ستمگر هم می‌شود و چه بسا در برخی از موارد و زمان‌ها، تقیّه از شیعیان فاسق، به مراتب از تقیّه از اهل سنت و کفار، لازم‌تر و ضروری‌تر است.

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه ۲۸.

۶. تَقِيَّةٌ وَ مَنَدُوْحَةٌ

آیا در آنچه باید تَقِيَّةٌ کرد (متقی‌ی‌ه) عدم مندوحة شرط است یا نه؟ مندوحة، در لسان فقها، عبارت است از ادای تکلیف به صورت تام و جامع تمام اجزا و شرایط و فاقد همه‌ی موانع، در زمانی که رفع مانع شده و دیگر نیازی به مراعات تَقِيَّةٌ نیست. بنا بر این مندوحة فقط در واجب موسَّع امکان‌پذیر است. مسئله این است که مثلاً اگر مکلفی در اول وقت، ناچار از تَقِيَّةٌ شد، ولی تا پیش از اتمام وقت، شرایط اضطرار از بین رفت و او می‌تواند تکلیفش را کامل و صحیح به جای آرد، آیا عمل تَقِيَّة‌ای او صحیح است یا باید آن را اعاده و دوباره ادا کند؟

در این مسئله، سه قول وجود دارد:

۱. عدم اعتبار مطلقاً؛

۲. اعتبار مطلق؛

۳. تفصیل میان جایی که مکلف در مراعات تَقِيَّةٌ مجاز است (مانند حضور در نماز اهل سنت) و غیر آن، مانند مسح بر خفین. در این گونه موارد، مندوحة معتبر نیست؛ یعنی در جایی که مکلف اجازه‌ی خاص ندارد، بلکه از باب وحدت ملاک و تنقیح مناط، متوسل به تَقِيَّةٌ شده است، فعل صادر از او صحیح نیست و حکم وضعی آن، به حکم تکلیفی ملحق نمی‌شود.

مرحوم شیخ انصاری در مقام سوم از مقامات رساله‌ی تَقِيَّةٌ، در بحث اعاده و قضا و اجزا می‌نویسد:

بقي الكلام في اعتبار عدم المندوحة الذي اعتبرناه في الوجه الثاني...

بأنه إذا كان متعلق التَقِيَّةِ مأذوناً فيه بخصوصه، كغسل الرجلين في

الوضوء و التَكْتُفُّ في الصلاة، فإنه إذا فعل علي الوجه المأذون فيه كان صحيحاً مجزياً، و ان كان للمكلف مندوحة، التفاتاً إلي أنّ الشارع أقام ذلك مقام المأمور به حين التَقِيَّةِ فكان الإتيان به امثالاً، و علي هذا فلا يجب الإعادة و إن تمكن من فعله علي غير وجه التَقِيَّةِ قبل خروج الوقت... قال: و لا أعلم خلافاً في ذلك بين الأصحاب. إما إذا كان متعلقها مما لم يرد فيه نصٌّ بالخصوص، كفعل الصلاة الي غير القبلة، و الوضوء بالنبيذ و مع الإخلال بالموالة، فيجف الوضوء، كما يراه بعض العامة، فإنّ المكلف يجب عليه إذا اقتضت الضرورة موافقة أهل الخلاف فيه و إظهار الموافقة لهم. ثمّ إنّ أمكن له الإعادة في الوقت وجب، و لو خرج الوقت، ينظر في دليل يدل علي القضاء، فان حصل الظفر به أو جنبناه و إلا فلا، لأنّ القضاء إنّما يجب بفرض جديد.^۱

خلاصه‌ی سخن ایشان، این است که اگر متعلّق تَقِيَّةٌ، از اذن خاص برخوردار باشد، مانند شست‌وشوی پا در وضو یا تَكْتُفُّ در نماز، اگر به صورت مأذون و تَقِيَّة‌ای، اتیان شود، مجزی خواهد بود؛ زیرا شارع آن را جایگزین مأمور به کرده است. بنا بر این اتیان آن، امثال محسوب می‌شود و نیاز به اعاده ندارد؛ هرچند قبل از پایان وقت بتواند آن را بدون رعایت تَقِيَّةٌ، به جای آرد. اما اگر برخوردار از نص و اذن خاصی نباشد، همانند نماز خواندن به سوی غیر قبله، مکلف باید موافقت و همراهی کند و سپس اگر توانست، در وقت موجود اعاده کند و در غیر وقت ادا، قضا تابع دلیل خواهد بود.

۱. شیخ انصاری، رساله فی التَقِيَّةِ، ص ۸۱ - ۸۲.

مرحوم شیخ در پایان نتیجه می‌گیرد:

و بالجمله فمراعاة عدم المندوحة في الجزء من الزمان الذي يوقع فيه الفعل أقوى مع أنه أحوط. نعم تأخير الفعل عن أول وقته لتحقيق الأمن و ارتفاع الخوف مما لا دليل عليه، بل الأخبار بين ظاهر و صريح في خلافه.^۱

مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی، عقیده داشتند: مندوحه، در نماز، به دلیل صحیح‌های معاویه بن وهب معتبر نیست و نیز مندوحه در وضو به لحاظ خبر صفوان اعتبار ندارد؛ بلکه به استناد عموم تعلیل موثقه‌ی سماعه، می‌توان گفت همان‌گونه که از جهت صحت نماز در توسعه بودیم، از ناحیه‌ی غیر نماز هم در توسعه هستیم؛ بدون این که مقید به تخییر و یا اعاده باشیم. بنا بر این عدم مندوحه در تعلق تقیّه بالمعنی الأخص، غیر معتبر است؛ البته اقتصار بر نماز و وضو، مطابق با احتیاط است. اما درباره‌ی تقیّه به معنی الأعم اقامه‌ی دلیل بر عدم اعتبار مندوحه، در نهایت اشکال است.^۲

۱. همان، ص ۸۷.

۲. شیخ محمدحسین اصفهانی، بحوث فی الفقه، رسالة فی الصلاة الجماعة، ص ۲۳۰: قد عرفت عدم اعتبار عدم المندوحة في الصلاة، لصحیحة معاویه بن وهب و کذا لا يعتبر في الوضوء لما في خبر صفوان، بل يمكن الاستدلال بعموم التعلیل في موثقة سماعه حيث قال: «و إن لم يكن إمام عدل فليبين علي صلاته كما هو و يصلي ركعة أخرى و يجلس قدر ما يقول: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، ثم يتم صلاته معه علي ما استطاع؛ فإن التقية واسعة و ليس إلا و صاحبها مأجور عليها، إن شاء الله». فأن عموم التعلیل يقتضي أن غير الصلاة كالصلاة في التوسعة من حيث الصحة علي ما استطاع من دون تقييد بالتخير أو الإعادة. و بالجمله فعدم المندوحة في مطلق التقية بالمعني الأخص غير معتبر إلا



مرحوم آیه الله حکیم درباره‌ی بی‌اعتباری مندوحه در مشروعیت تقیّه می‌نویسند:

إنك عرفت دلالة النصوص علي صحة العمل المأتي به علي وجه التقية من دون فرق بين صورة إمكان الإعادة و غيرها و صورة وجود المندوحة العرضية و عدمها،... و بالجمله، السابر لنصوص التقية يشرف علي القطع بعدم اعتبار المندوحة في صحة العمل، من دون فرق بين المندوحة الطولية و العرضية.^۱

همچنین مرحوم آیه الله خویی در بحث تقیّه (ذیل عنوان الجهه السابعة) می‌افزایند:

إن التقية قد تكون من العامة و قد تكون من غيرهم. أما التقية بالمعني الأعم، أعني التقية من غير العامة، كما إذا أجبره سلطان جائز علي ترك واجب أو علي إتيان فعل حرام، فلا ينبغي الإشكال فيها في اعتبار عدم المندوحة في جواز ترك الواجب أو الإتيان بالحرام و إن شئت قلت التقية قد تكون في غير العبادة من ترك الواجب أو الإتيان بالحرام و قد تكون في العبادة. أما التقية في ترك الواجب أو الإتيان بالحرام - لو لا التقية - فالظاهر فيها اعتبار عدم المندوحة في وجوب التقية أو جوازها... هذا كله فيما إذا كانت التقية من العامة في غير العبادات، من ترك الواجب أو فعل الحرام، و أما التقية منهم في العبادات كما في

أن الاقتصار علي خصوص الصلاة و الوضوء أحوط و أما في التقية بالمعني الأعم فإقامة الدليل علي عدم اعتبار المندوحة فيها في غاية الإشكال.

۱. مستمسك العروة، ج ۲، ص ۴۰۶.

التقیة في ترك شرط أو جزء أو الإتيان بمانع في العبادة، فالظاهر تسالمهم علي اعدم الاعتبار وأنه لا يعتبر عدم المندوحة فيها مطلقاً، بحيث لو تمكن من الإتيان بالوظيفة الواقعية إلي آخر الوقت لم يجز له التقية معهم. فاعتبار عدم المندوحة فيها عرضية كانت أم طولية، مقطوع الفساد. وذلك لما ورد منهم عليه السلام من الحث والترغيب في الصلاة معهم وفي عشائهم وفي مساجدهم كما مر؛^۱

تقیّه گاهی از عامه است و گاهی از غیر عامه. مثال تقیه به معنی الأعم (تقیّه از غیر عامه) این است که سلطان ستمگری، مؤمنی را بر ترک واجب یا بر اتيان فعل حرام مجبور کند. در این صورت، عدم مندوحة در جواز ترک واجب یا اتيان به حرام، معتبر است. به تعبیر دیگر، تقیه گاهی در غیر عبادات است و گاهی در عبادات. در فرض اول، عدم مندوحة در وجوب یا جواز تقیه معتبر است. اما تقیه از عامه در قسم عبادات، همانند تقیه در ترک شرط یا جزء، ظاهراً همگان بر عدم اعتبار مندوحة، مطلقاً اتفاق نظر دارند؛ به طوری که اگر تا آخر وقت، امکان اتيان به وظیفه‌ی واقعی هم برای او امکان داشته باشد، تقیه جایز است. پس معتبر شمردن عدم مندوحة در تقیه (چه به صورت عرضی و چه به صورت طولی) قطعاً باطل است؛ زیرا روایات بسیاری از اهل بیت علیهم السلام درباره‌ی ترغیب و حضور در مساجد و جماعت با اهل سنت وارد شده است.

۱. آیه الله خویی، التقیح، ج ۵، ص ۳۰۵ - ۳۰۸.

امام خمینی علیه السلام در مبحث چهارم از رساله‌اش درباره‌ی تقیه می‌نویسند: و التحقیق هو اعتبار عدم المندوحة فيما إذا كانت التقية من غير المخالفين مما كان دليلها مثل حديث الرفع وقوله: التقية في كل شيء يضطر إليه ابن آدم. وقوله: التقية في كل ضرورة. وعدم الاعتبار إذا كانت من المخالفين مطلقاً... و أما ما استفاد حكمه من ساير الأدلة التي تختص ظاهراً بالمخالفين فالظاهر أنه لا يعتبر فيها عدم المندوحة مطلقاً، فمن تمكن من إتيان الصلاة بغير وجه التقية لا يجب عليه إتيانها كذلك، بل الراجح إتيانها بمحضر منهم علي صفة التقية، و كذلك لا يجب عليه إعمال الحيلة في ازعاج من يتقي منه عن مكانه أو تغيير مكانه من السوق أو المسجد إلي مكان آمن، لظهور الأدلة - بل صراحة بعضها- في رجحان الحضور في جماعاتهم و ان الصلاة معهم كالصلاة مع رسول الله؛^۱

عدم مندوحة، در صورتی که تقیه از غیر مخالفان باشد، معتبر است. در مواردی که دلیل آن، حدیث رفع و یا روایت شریف «هر مقدار که فرزندان آدم اضطرار پیدا کنند، تقیه جایز است» یا روایت «در هر ضرورتی، حکم تقیه وجود دارد» باشد، مندوحة، معتبر نیست؛ در صورتی که تقیه، مطلقاً از مخالفان باشد. پس کسی که می‌تواند بدون تقیه، نماز بخواند، واجب نیست آن را بدون حالت تقیه به جا آورد؛ بلکه نماز خواندن در پیش روی با صفت تقیه، رجحان و برتری دارد. حتی واجب نیست که از مقابل

۱. امام خمینی، رساله فی التقية، ص ۲۰۱.

مخالفان تغییر مکان داده و از بازار و یا مسجد به محل امنی برود؛ زیرا ادله، نه تنها ظهور، بلکه صراحت دارند که حضور شیعیان در نمازهای جماعت آنان مانند نماز با پیامبر گرامی اسلام است.

از کلمات مذکور در عبارات پیش‌گفته از فقهای عظام، چنین بر می‌آید که عدم مندوحه در تقیّه‌ی خوفی قابل طرح و تأمل است؛ ولی در تقیّه‌ی مداراتی که مقید به زمان و مکان نیست، مطرح نیست؛ زیرا تقیّه‌ی مداراتی برای حفظ و اتحاد کلمه‌ی مسلمانان و تألیف قلوب عامه است و قطعاً در این مورد، عدم مندوحه معتبر نیست.

صفحه سفید

صفحه سفید

فصل هشتم

تقیّه در عصر حاضر

لأنَّ للتَّقِيَّةَ مواضعَ مَنْ أزالها عن مواضعها لم تستقم له.^۱

سؤال این است که آیا تقیّه در عصر حاکمیت دینی، مانند دوران ما در ایران، همچنان موضوعیت دارد؟ آیا جامعه‌ی شیعه برای رسیدن به حکومت مهدوی، باید همچنان از شیوه‌ی تقیّه بهره گیرد؟ از اطلاق و توسعه‌ای که در روایات شریف برای استخدام تقیّه وجود دارد، معلوم می‌شود که هر جا ضرورت اقتضا کند، تقیّه قابلیت اجرا دارد؛ به شرط آنکه قاعده‌ی «الأهم فالأهم» نیز ملاحظه گردد. تشخیص ضرورت و تطبیق آن بر قواعد شرعی نیز بر عهده‌ی مکلف و در برخی موارد از وظایف مجتهد است؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَصَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ.^۲

منشأ ضرورت نیز گاهی اصل حفظ نفس و مال و عرض و آبرو است؛ چنان‌که در تعبیر بسیاری از فقهای شیعه به آن اشاره شده است. گاهی نیز ضرورت در افق وسیع‌تر و بالاتری لحاظ می‌گردد؛ مانند تقیّه برای زنده نگه داشتن شریعت ناب محمدی صلی الله علیه و آله و دفاع از کیان و سیادت اسلام و مسلمانان، که هیچ ضرورت دیگری نمی‌تواند با آن برابری کند. در هر عصر و زمانی، امکان وقوع و اجرای چنین تقیّه‌ای در برابر قوای کفر و نفاق، وجود دارد.

اگر در منطقه‌ای از جهان، گروهی از مسلمانان، با انگیزه‌ی الهی و اسلامی، بنا بر تکلیف شرعی خود و در راه حفظ آرمان و عقیده و انتشار عقائد صحیح اسلامی، بخواهند فعالیت کنند، ممکن است از سوی نظام

موضوع‌شناسی تقیّه

آیا تقیّه به عنوان یک حکم فقهی، در هر عصر و دوره‌ای قابل اجرا است؟ یا اختصاص به عصر و دوره‌ای خاص دارد؟ آیا لازم است به همه‌ی انواع و اقسام تقیّه، در همه‌ی اعصار عمل شود؟ آیا برای اجرای حکم تقیّه از سوی فرد یا مجتهد یا حکومت، توجه به شرایط زمان و مکان ضروری است؟ شرایط و اصول موضوعه‌ی اجرای تقیّه چیست؟ در پاسخ به سؤال‌های فوق و مسائلی از این قبیل، باید دانست که شناخت موضوع، از اولین شروط صدور حکم است. به سخن دیگر، تا وقتی که موضوع حکم تقیّه به‌خوبی شناخته نشود و موارد تطبیق آن براساس رهنمودهای ائمه علیهم السلام و پیشوایان دین تبیین نگردد، احتمال بروز خطا در تطبیق شرایط و وظایف، وجود دارد و ممکن است موجب مذمت و ملامت ائمه‌ی معصوم علیهم السلام گردد.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده‌اند: وَتَتَّقُونَ حَيْثُ لَاتَجِبُ التَّقِيَّةُ وَتَرْكُونَ التَّقِيَّةَ حَيْثُ لَا بَدَّ مِنَ التَّقِيَّةِ.^۱ و در روایت مسعده بن الصدقة، امام علیه السلام می‌فرمایند:

۱. همان، ص ۲۱۶.

۲. همان، ص ۲۱۴.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

سلطه، مورد تعقيب و اذيت و آزار قرار گیرند و بر این اساس ناچار خواهند بود با تمسک به اصل تقيّه و رعایت کتمان، تشکیلات مسلمانان را از دست‌رسی اجانب مصون نگه دارند. روایات و اقوال علمای بزرگ امامیه، بر ضرورت تقيّه در این مسئله صحه می‌گذارند:

یک. روایت مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام:

فلکل شيء يعمل المؤمن بينهم لمكان التقيّة ممّا لا يودّي إلي الفساد في الدين، فإنّه جایز.^۱

دو.، روایت سماعة از امام صادق علیه السلام:

فإنّ التقيّة واسعة، و ليس شيء من التقيّة إلا وصاحبها مأجور عليها، إن شاء الله.^۲

مرحوم بجنوردی می‌نویسد:

و هذا الذي قلنا - من استحباب التقيّة أو وجوبها - كان في الأزمنة السابقة في أيام سلاطين الجور الذي ربما كان تركها ينجر إلي قتل الإمام عليه السلام أو إلي قتل جماعة من المؤمنين، و أما في هذه الأزمنة بحمد الله، حيث لا محذور في العمل بما هو الحق و مقتضي مذهبه في العبادات و المعاملات، فلا يوجد موضوع للتقيّة. نعم إذا تحقّق موضوع التقيّة في زمان او مكان فالواجب منها لا يعارض بأدلة الواجبات و المحرمات. و ذلك لحكومة دليل و وجوب التقيّة علي تلك الأدلة كما هو الشأن في سائر أدلة العناوين الثانوية بالنسبة إلي أدلة العناوين

۱. همان، ص ۲۱۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۴۰۵.

الاولیة؛^۱

بحث استحباب یا وجوب تقيّه، مختص به قرن‌ها و سال‌ها و ایام سلاطین جور است که چه بسا ترک تقيّه منجر به شهادت امام علیه السلام یا جمعی از شیعیان می‌گردید، ولی در این دوران، بحمد الله، محذوری از ناحیه‌ی عمل به عبادات و معاملات پیش نخواهد آمد و لذا موضوع تقيّه منتفی است. بله، اگر در زمانی، موضوع تقيّه تحقق یافت، تقيّه‌ی واجب، معارضه‌ای با ادله‌ی واجبات و محرّمات نخواهد داشت؛ زیرا دلیل وجوب تقيّه بر سایر ادله، حکومت خواهد داشت؛ همانند سایر ادله‌ی ثانوی نسبت به عناوین اولیه.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود مرحوم بجنوردی و تنی چند از فقهای دیگر، معتقدند چون دوره و ایام اقتدار حاکمیت عامه به سر رسیده است، دیگر خوف و هراسی وجود ندارد و تقيّه بر شیعیان لازم نیست و تقيّه‌ی مداراتی هم که در روایات مورد سفارش و تاکید ائمه‌ی معصوم علیهم السلام بوده است، پس از این کاربردی نخواهد داشت؛ مگر در صورت تغییر شرایط. اما مرحوم حاج آقا رضا همدانی، از جمله کسانی است که اعتقاد دارد تقيّه مختص به زمان اقتدار و شوکت خلفای عامه است: حيث أنّ الأشخاص المعاصرين للأئمة عليهم السلام غالباً كانوا مضطّرين إلي مخالطتهم و معاشرتهم، كي لا يعرفوهم بالرفض و التشيع، فيؤذوهم و الإمام عليه السلام بين لهم ما يترتب علي فعلهم من الأجر و الثواب.^۲

۱. آية الله بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ۵، ص ۴۷.

۲. مصباح الفقيه، ج ۲، ص ۴۴۵.

مرحوم آیه الله خوینی رحمته مانند سایر احکام دینی دانسته، به زمان یا مکان خاصی محدود نمی‌کنند:

هل التقیّه بالمعنی الآخر تختص بزمان شوکة العامة و اقتدارهم و عظمتهم كما فی اعصار الأئمة علیهم السلام أو أنّها تعمّ عصرنا هذا؟ و قد ذهب فیہ اقتدارهم و لم تبق لهم تلك العظمة علی نحو لا یخاف من ضررهم... و الصحیح عدم اختصاص التقیّه بوقت دون وقت؛ لأنّ اختصاصها بعصر شوکتهم إنّما یتّم فیها إذا أريد من التقیّه معناها المتقدم، المتقوم بخوف الضرر حيث لا یحتمل ضرر فی ترك التقیّه فی أمثال زماننا إلا أنّك قد عرفت أنّها بهذا المعنی غیر مرادة فی مثل الصلاة. و إنّها الحکمة فی تشریحها فی المداراة و توحید الكلمة و إبرازة المیزة بینهم و بین العامة و علیه فهي تأتي فی أمثال زماننا أيضاً فیستحب حضور مساجدهم و الصلاة معهم لیمتاز الشیعة بذلك عن غیرهم و یتبین عدم تعصبهم حتّی تحدّ كلمة المسلمین... و علی هذا یمکن أن یمثل للتقیّه المستحبة بهذه التقیّه أعنی حضور مساجدهم و الصلاة معهم من دون احتمال الضرر علی تقریر ترکها؛^۱

آیا تقیّه، منحصر به زمان شوکت و اقتدار و عظمت عامه است، مثل عصر ائمه علیهم السلام؟ یا این که عصر ما را نیز شامل می‌شود؟ مطلب صحیح، آن است که تقیّه، به دوره و عصر خاصی اختصاص ندارد؛ زیرا اگر قرار باشد تقیّه، صرفاً برای دوره‌ی اقتدار عامه باشد، باید فقط خوف ضرر را ملاک قرار داد؛ حال آن که در

۱. آیه الله خوینی، التقیح، ج ۵، ص ۳۱۸ - ۳۱۹.

عصر حاضر، به دلیل ترک تقیّه، ضرری متوجه فرد مؤمن نمی‌شود، ولی حکمت تشریح تقیّه، مدارا و وحدت کلمه بین شیعه و عامه است که این ملاک در عصر حاضر نیز وجود دارد. پس حضور در مساجد اهل سنت و اقامه‌ی نماز با آنان، مستحب است تا بدین وسیله، شیعه از سایرین ممتاز گردد و معلوم شود که شیعیان تعصبی ندارند. این کار باید تا اتحاد کلمه ادامه یابد. تقیّه‌ی مستحب را به حضور در مساجد اهل سنت می‌توان مثال زد، بدون آن که ترک تقیّه موجب ضرر و آسیب بشود.

آیه الله مکارم شیرازی نیز تقیّه را فرازمانی می‌داند:

و أمّا فی زماننا هذا یتفاوت الحال بالنسبة الی الأشخاص و الظروف و الحالات و تجاه ما یحدث من الحوادث و الهنات، فقد یجب أو یرجح أن یستنّ بسنة أصحاب أمير المؤمنین و خواص بطانته و أُخري یجب أو یرجح الاقتداء بأصحاب الصادقین علیهم السلام. و من المأسوف علیہ أنّی لم أجد أكابر المحققین من أصحابنا تعرضوا لهذا المسئلة تعرضاً واسعاً و لم یمینوها تبیناً یؤدّی حقّها، بل مروا علیها عاجلاً، راعياً جانب الاختصار، مع أنّها من الأهمية بمكان لا ینکر؛^۱

مسئله‌ی تقیّه در عصر حاضر، نسبت به اشخاص و شرایط و حالات و امکانات و حوادث و پیشامدها متفاوت است. در برخی اوقات، واجب می‌گردد و یا اقتدا به سنت اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام ترجیح پیدا می‌کند و گاهی نیز اقتدا به اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام حکم واجب یا مستحب را پیدا می‌کند.

۱. مکارم شیرازی، القواعد الفقہیة، ج ۱، ص ۴۳۹.

متأسفانه، من تا کنون کسی از محققان بزرگ شیعه را ندیدم که این مسئله را مستوفاً و کامل بحث کرده و حق مسئله را آنچنان که شایسته است، ادا کرده باشد.

بنا بر این بهره‌گیری و کاربست تقیّه، اختصاص به زمانی خاص ندارد و در هر زمان و مکانی که مقتضی موجود باشد، حکم تقیّه جاری می‌گردد. در فقه اهل بیت^{علیهم‌السلام} نیز نمونه‌های فراوانی را می‌توان یافت که بر این حکم کلی دلالت دارند و در هر بابی از ابواب عبادات و معاملات، حکم فقهی حالت طبیعی مسئله و حکم باب تقیّه آن نیز بیان شده است. مؤلف کتاب *التقیّه فی فقه اهل البيت*^{علیهم‌السلام} بیش از پنجاه مورد اجرای حکم تقیّه را در ابواب مختلف فقه بررسی و تطبیق و حکم هر مورد را بیان کرده است.^۱ در این موارد، سخنی از زمان یا مکان خاص نیست.

تقیّه از منظر امام خمینی^{علیه‌السلام}

بررسی سیره‌ی علمی و عملی امام خمینی^{علیه‌السلام} در یک نگاه گذرا، میزان اهمیت و نقش بارز و شایسته‌ی تقیّه را در اندیشه‌ی فقهی و سیاسی ایشان نشان می‌دهد. امام خمینی از جمله فقیهانی است که به طور مستقل، به بررسی کامل و جامع مسئله‌ی تقیّه پرداخته و سپس در طول حیات پر برکت فردی و اجتماعی و حکومتی خویش، آن را به کار بسته است. افزون بر این، امام^{علیه‌السلام} تقیّه را به عنوان یک دستورالعمل کلی در همه‌ی ابعاد سیاسی و اجتماعی و فردی به مسلمانان و شیعیان توصیه

۱. *التقیّه فی فقه اهل البيت*^{علیهم‌السلام}، ج ۱، ص ۶۸ - ۷۲.

کرده است. آنچه در پی می‌آید، بررسی انواع تقیّه از منظر امام خمینی است که به اختصار و اجمال بیان می‌شود:

امام خمینی و تقیّه‌ی خوفی

گفتیم که درباره‌ی تقیّه، روایات مستفیض و بلکه متواتری وارد شده است که بر جواز و وجوب تقیّه دلالت دارد. چنین به نظر می‌رسد که در کلمات فقها بین موارد «متقی فیه» فرقی نیست، ولی امام راحل برداشت تازه‌ای را از این روایات ارائه می‌دهند و می‌نویسند: آیا این روایات، نسبت به همه‌ی موارد متقی فیه عمومیت دارد؟ اگرچه ظاهر ادله‌ی تقیّه و ادله‌ی نفی حرج و ادله‌ی رفع، این گونه است و این ادله بر ادله‌ی محرّمات و واجبات حاکم هستند، ولی می‌توان گفت که شاید استثناهایی نیز وجود دارد و یا دلایلی بر استثنای آن دلالت می‌کند؛ مانند واجبات و محرّماتی که در دیدگاه شارع و متشرعه، از اهمیّتی ویژه برخوردارند، مثل هدم کعبه یا ارتداد یا تفسیر انحرافی از دین به طوری که به الحاد و فساد مذهب منجر گردد. در این موارد، حکومت ادله‌ی نفی حرج، از مذاق شارع به دور است.^۱ ایشان، در یک سخنرانی، با بهره‌گیری از فلسفه‌ی جعل تقیّه، ادله‌ی مطلقه‌ی تقیّه (در صورت اثبات اطلاق) را مقیّد می‌سازد و می‌فرماید:

گاهی وقت‌ها، تقیّه حرام است. آن وقتی که انسان دید دین خدا در خطر است، نمی‌تواند تقیّه کند. آن وقت باید هر چه بشود، برود. تقیّه، در فروع است و در اصول نیست. تقیّه، برای حفظ دین است. جایی که دین در خطر بود، جای تقیّه نیست، جای

۱. امام خمینی، *رسالة فی التقیّه*، ص ۱۷۷.

سکوت نیست.^۱

همچنین در بیانی‌های معروف به «شاه‌دوستی یعنی غارتگری» که بعد از حمله‌ی عمال رژیم سلطنتی به مدرسه‌ی فیضیه قم صادر شد، تقیه را حرام کرده، نوشتند: «حضرات آقایان، توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است؛ قرآن و مذهب در مخاطره است، با این احتمال، تقیه، حرام است و اظهار حقایق، واجب، و لو بلغ ما بلغ.»^۲

بیان «التقیة حرام و لو بلغ ما بلغ» در آغاز نهضت اسلامی، مطابق با تفسیر و برداشت و موازین و مبانی فقهی و اصولی آن بزرگوار است. امام علیه السلام در ذیل شرط چهارم از وجوب امر به معروف و نهی از منکر در *تحریر الوسیله* می‌افزایند:

ولو كان المعروف والمنكر من الأمور التي يهتم به الشارع الأقدس كحفظ نفوس قبيلة من المسلمين و هتك نواميسهم أو محو آثار الإسلام و محو حجته، بما يوجب ضلالة المسلمين أو احماء بعض شعائر الإسلام، كبيت الله الحرام بحيث يمحى آثاره و محله و أمثال ذلك، لابد من ملاحظة الأهمية و لا يكون مطلق الضرر و لو النفسي- أو الحرج موجباً لرفع التكليف. فلو توقفت إقامة حجج الإسلام بما يرفع بها الضلالة علي بذل النفس أو النفوس، فالظاهر وجوبه، فضلاً عن الوقوع في ضرر أو حرج دونها.^۳

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۷، ص ۳۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۰.

۳. *تحریر الوسیله*، ج ۱، ص ۴۳۴.

در این عبارات، امام علیه السلام گوشزد می‌کنند که مؤمنین نباید فقط به ضرر و زیان خود بیندیشند؛ بلکه اهمیت مسائل را هم دریابند و بسنجند. اگر اهمیت مسئله‌ای بیشتر از زیان ترک تقیه است، باید ترک شود. این مبنای امام علیه السلام هماهنگ با مبنای دیگر ایشان است که امر به معروف و نهی از منکر را مطلق می‌داند و با توجه به آثار مخربی که اجرای نقشه‌های شوم استعمارگران در پی دارد، آن را واجب می‌شمارد. بنا بر این اگر معروف و منکر، از اموری است که شارع به آن اهتمام دارد، تقیه نمی‌تواند مانع آن باشد و باید تا وصول نتیجه به آن اهتمام ورزید.

اگر بدعتی در اسلام گذاشته شود و سکوت علمای دین و رؤسای مذهب، موجب هتک اسلام و ضعف عقاید مسلمانان گردد، به هر وسیله‌ای که ممکن است، باید از آن جلوگیری به عمل آورد... اگر سکوت علما و رؤسای مذاهب، باعث شود که بدی‌ها در نظر مردم، خوب، و خوبی‌ها، بد جلوه کند و یا موجب تقویت و تأیید ظالم و یا جرئت ستمکاران به ارتکاب محرمات و بدعت‌ها گردد و یا باعث سوء ظن و هتک مقام علم شود و خدای ناکرده، به آنان، نسبت همکاری با ستمکاران داده شود، اظهار حق و انکار باطل، واجب است، اگرچه تأثیر فعلی نداشته باشد.^۱

ایشان در تعارض حفظ جان و مال با حفظ دین و مذهب، مصلحت حفظ دین و مذهب را اقوا می‌دانند و ضرر جانی و مالی را نسبت به ضرر به دین، ناچیز می‌شمارند. بنا بر این امام خمینی برخلاف مشهور، تقیه‌ی خوفی را در اکثر موارد حرام می‌دانند و افزون بر آن:

۱. همان.

۱. هیچ گاه در برابر برنامه‌های ضد اسلام و ضد قرآنی عوامل استکبار جهانی، چه در ایران و چه در سایر بلاد اسلامی، سکوت را جایز نمی‌شمارند؛ بلکه همواره، با قیام و دعوت به جهاد و افشاگری و تحریم تقیّه، خواب دشمنان را آشفته کردند و پیروان ایشان نیز اکنون همان سیره‌ی مقدس را پی می‌گیرند.

۲. امام علیه السلام رعایت کتمان و رازداری و تأکید بر حفاظت و مراقبت از دوستان و یاران وفادارش را در ایام مبارزه با رژیم طاغوت و ایام چهارده ساله‌ی تبعید در عراق، همیشه مد نظر داشتند. در این زمینه، خاطرات فراوانی از دوستان و اصحاب امام نقل شده است؛ از جمله:

«امام خمینی، از آن‌جا که همواره از تدابیر کافی و درایت و بصیرت سرشار برخوردار می‌باشد و مرد وظیفه است، توانست با تاکتیک‌ها و نهان‌کاری‌ها که از دستورات و تعالیم زنده‌ی اسلام است و تقیّه نام دارد، رژیم و کارشناس‌های داخلی و خارجی آن را غافلگیر سازد، و سالیان درازی، هدف عمده خود را که به حرکت در آوردن حوزه‌های علمیه و به مبارزه واداشتن علما و مراجع می‌باشد، دنبال کند، بدون این که خود را بشناساند و نظر دستگاه جاسوسی و کارشناسان آن را به خود جلب کند.»^۱

همه‌ی اینها ناشی از فتوای خاص ایشان درباره‌ی تقیّه‌ی خوفی است. اگر ایشان هم مانند برخی از هم‌قطارانشان، هر خوفی را برای مال و جان مجوز تقیّه می‌دانستند، چنین فتواهایی را صادر نمی‌کردند و به رهبری چنان قیامی توفیق نمی‌یافتند.

۱. نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۰۸

گفتنی است که موضع امام علیه السلام در برابر مخالفان عقیدتی، نرم‌تر از موضع ایشان در مقابل ظالمان و ستمگران است. به همین دلیل بر حفظ وحدت با برادران اهل سنت بسیار تأکید داشتند؛ اما هرگز همراهی و همسویی با رژیم‌های فاسد و ستم‌پیشه را بر نمی‌تافتند.

امام خمینی و تقیّه‌ی مداراتی

در برخی شرایط و برای رعایت مصالح و حفظ آبروی ائمه علیهم السلام گاهی همراهی با عامه ضرورت می‌یابد و باید در بعضی از حالات، در اعمال و احکام، با مخالفان همراهی کرد. برخی روایات، جواز تکلیفی را پذیرفته و از جهت وضعی، حکم به بطلان عمل مطابق با تقیّه داده‌اند و یا دست کم، بین مورد مربوط به تشخیص موضوع، مانند حکم به حلول ماه یا عید قربان و حکم شرعی، قائل به تفصیل شده‌اند.

امام خمینی، با توجه به اهمّیت حفظ وحدت میان مسلمانان و مذاهب گوناگون و میان امت اسلامی و دیگر امت‌های ادیان الهی، در تقیّه‌ی مداراتی، شرایطی سهل‌تر را پیش نهاده‌اند و در بحث تقریب و وحدت بین مسلمانان با تأکید و اهتمام بیشتری سخن گفته‌اند. امام علیه السلام با بهره‌گیری از گستره‌ی تقیّه‌ی مداراتی، در پیامی به مناسبت فرا رسیدن موسم حج، به حجاج شیعه‌ی ایرانی توصیه و تأکید می‌کنند:

به حجّاج محترم ایرانی که حامل پیام اسلام و قرآن کریم‌اند و حامل پیام انقلاب اسلامی می‌باشند، سفارش کرده و می‌کنم که در آن مواقف شریفه، چه در مکه‌ی معظمه و چه در مدینه‌ی منوره، مدارا با مسلمین و مسالمت را با مأمورین آن‌جا از دست ندهید و در آن مراکز - که محل امن است - به مقابله برنخیزید و با همه،

با اخلاق انسانی - اسلامی برخورد کنید، و با نصیحت برادرانه و موعظه‌ی حسنه، همه‌ی مسلمانان را از اعمال خشونت باز دارید و به دستور خداوند متعال، با جاهلان مدارا نمایید.

در مسئله‌ی رؤیت و ثبوت هلال ماه ذو الحجه و وقوف به عرفات و مشعر و منی فرموده‌اند:

ائمه‌ی معصومین و اصحاب آنان، بیش از دویست سال همراه با امیرالحاجی که از سوی حاکمان اهل سنت تعیین می‌شدند، به حج می‌رفتند، وقوف به عرفات و مشعر و منی را با آنان انجام می‌دادند و شکی نیست که بسیار اتفاق افتاده است که ائمه‌ی ما، در یوم الشک و یا رؤیت هلال ماه، با حاکمان و قضات آنها، توافق و نظر مساعد نداشته‌اند، ولی هیچ یک از مورخان نقل نکرده‌اند که یکی از امامان در این مناسک با دستور امیرالحاج مخالفت کرده باشد و جداگانه وقوف به عرفات و مشعر و منی داشته باشد. بنا بر این ائمه علیهم‌السلام به حکم حاکم اهل سنت عمل می‌کرده‌اند. و این، دلیل محکمی است بر این که عمل تقیّه‌ای، مجزی خواهد بود، حتی در صورت علم به خلاف.^۱

ایشان پس از ذکر چند روایت می‌فرماید:

از روایات، صحت عملی که از روی تقیّه انجام پذیرد، استفاده می‌شود؛ چه اختلاف بین ما و اهل سنت، اختلاف در حکم باشد، همانند مسح بر کفش و افطار به هنگام غروب خورشید، و یا تقیّه در ثبوت موضوع خارجی باشد، مانند وقوف به عرفات در روز

۱. رساله فی التقیّه، ص ۱۹۶

هشتم ذی حجه بر اثر رؤیت هلال ماه. و ظاهراً بین صور علم و شک و خلاف فرقی نیست.

نتیجه آن که امام خمینی، تقیّه را از جهت حکم تکلیفی، جایز می‌داند و آن عمل را از جهت حکم وضعی، صحیح و مجزی می‌شمارد. به همین دلیل اعاده و قضا را لازم نمی‌داند؛ زیرا به عقیده‌ی ایشان که مبتنی بر روایات بسیاری است، عملی که بر اساس تقیّه‌ی مداراتی باشد، صحیح است؛ تا آن جا که می‌فرمایند: «در وقوفین، متابعت از حکم قضات برادران اهل سنت، لازم و مجزی است، اگرچه قطع به خلاف داشته باشید»^۱

امام راحل ذیل عنوان «فی الروایات الدالة علی صحّة الصلاة مع العامّة» می‌نویسند:

از طریق اهل بیت علیهم‌السلام روایات صحت نماز و اقتدا به اهل سنت، وارد شده است. از جمله: صحیح‌هی حماد بن عثمان از ابی عبد الله علیه‌السلام: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فِي الصَّفِ الْأَوَّلِ.^۲ و صحیح‌هی علی بن جعفر از برادرش: قَالَ: صَلَّى حَسَنُ وَحَسِينُ خَلْفَ مَرْوَانَ وَنَحْنُ نَصَلِّي مَعَهُمْ.^۳

از ظاهر روایت استفاده می‌شود که مسئله‌ی خوف از مروان در بین نبوده و آن دو بزرگوار به این نماز اکتفا می‌کردند؛ بدون اعاده یا قضا.

موتقی‌هی سماعه از امام صادق علیه‌السلام:

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱۰، ص ۶۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۹.

۳. همان.

قال: سألتُهُ عن منا كحتهم و الصلاة خلفهم؟ فقال: هذا أمر شديد
لن تستطيعوا ذلك قد أنكح رسول الله ﷺ و صلي علي ورائهم.^۱

امام راحل با اشاره به روایاتی که نماز جماعت را با اهل سنت مجزی
نمی‌دانند، آنها را بر حسب حکم اولی می‌دانند، نه در جایی که از باب
تقیه است:

و أما ما ورد من عدم جواز الصلاة خلفهم و أنهم بمنزلة الجدار و أنه
لا تُصل إلا خلف من تثق بدینه، فهي بحسب الحكم الأولي، فلا
منافاة بينهما. و كيف كان، فلا ينبغي الشبهة في صحة الصلاة و سایر
العبادات المأتي بها علي وجه التقية.^۲

برخی فتاوی حضرت امام علیه السلام در این زمینه

یک. در وقتی که در مسجد الحرام یا مسجد النبی صلی الله علیه و آله نماز جماعت
منعقد شد، مؤمنین نباید از آن‌جا خارج شوند و باید از جماعت تخلف
نکنند و با سایر مسلمین به جماعت نماز بخوانند.^۳

دو. در مکه و مدینه و در مسافرخانه و هتل، نباید نماز را به جماعت
بخوانند و می‌توانند در جماعت سایر مسلمین، در مساجد شرکت کنند و
نماز را به جماعت بخوانند.^۴

سه. در مسجد النبی صلی الله علیه و آله سجده کردن روی فرش‌های مسجد، مانع
ندارد و مهر گذاشتن جایز نیست. لازم نیست در جایی که سنگ است،

۱. همان.

۲. امام خمینی، رساله فی التقية، ص ۱۹۸ - ۲۰۰.

۳. امام خمینی، مناسک حج، ص ۳۵۷.

۴. همان، ص ۲۶۰.

نماز بخوانند. و لازم نیست حصیر یا نحو آن با خود ببرند، ولی اگر
مراعات کنند که موجب وهن نشود و حصیر برای نماز با خود داشته
باشند و روی آن نماز بخوانند، به طوری که متعارف سایر مسلمین است،
اشکال ندارد. ولکن تأکید می‌شود که از عملی که موجب هتک و
انگشت‌نما شدن باشد، اجتناب نمایند.^۱

چهار. گفتن «أشهد أن علیاً ولی الله» جزء اذان و اقامه نیست و در جایی
که خلاف تقیه است، گفتن آن حرام است و نباید بگوید.^۲
پنج. از امام استفتا شده است: «در غیر موارد حج، شیعیان می‌توانند
به امام جماعت اهل تسنن، اقتدا نمایند یا خیر؟» امام پاسخ داده‌اند:
«می‌توانند.»^۳

شش. از امام استفتا شده است: در صورتی که شخص نمازگزار، وارد
یکی از مساجد مدینه یا مکه می‌شود و مشاهده شد و مشاهده کرد که
جماعت خاتمه یافته است، ولی نمازگزاران در مسجد هستند، آیا
می‌توانند نماز را فردی، بر طبق شرایط موجود به جا آورد، یا باید بیاید
مسافرخانه و یا هتل و نمازش را با چیزی که سجده بر آن صحیح است
انجام دهد؟» امام پاسخ داده‌اند: «می‌تواند در همان جا و بر طبق نماز آنان
به جای آورد.»^۴

هفت. از امام استفتا کرده‌اند: «در اوقات حج، نماز جماعت یومیه را
به امامت اهل تسنن برگزار می‌کنیم. آیا اعاده‌ی این نمازها لازم است؟»

۱. همان.

۲. رساله نوین، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. استفتائات امام خمینی، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴. امام خمینی، مناسک حج، ج ۱، ص ۲۶۰.

امام علیه السلام: «در مورد تقیّه، اعاده واجب نیست.»^۱

تقیّه در دوران استقرار نظام ولایی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری در ایران، تفکر شیعی پس از قرن‌ها مقاومت و مبارزه، در ایران اسلامی تشکیل حکومت داد و توانست عناصر و ابزارهای لازم را برای اداره‌ی حکومت در جهان کنونی، به استخدام در آورد. در این‌جا این پرسش مطرح است که آیا هنوز هم جایی برای تقیّه وجود دارد و مانند گذشته و مانند سایر بلاد، می‌بایست از اصل تقیّه استفاده کرد؟

قبل از تحلیل نهایی مسئله، اشاره به این واقعیت، ضروری است که نظام فکری شیعه، به عنوان جریان اصیل و بالنده‌ی اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله با ظهورش در شکل حکومتی، خواب‌های خوش مستکبران جهان را آشفته ساخت و زلزله‌ای عمیق در سطح وسیعی از جغرافیای سیاسی جهان به وجود آورد که هنوز پس از گذشت چندین دهه از دامنه‌ی آن کاسته نشده است و هر روز در گوشه‌ای از جهان، شاهد شکوفایی بخشی عظیم از این جریان شتابان هستیم. با این فرض، دشمنان اسلام و ایران، سالیان دراز است که در اندیشه‌ی نابودی و محو و یا حداقل مهار این موج عظیم هستند.

مدعی خواست که از بیخ کند ریشه‌ی ما

غافل از آن‌که خدا هست در اندیشه‌ی ما

آنان هر روز با به کارگیری و استخدام و بسیج تمام ایادی و عوامل خود در گوشه و کنار جهان و بهره‌گیری از تمام امکانات سخت‌افزاری

۱. استفتانات امام خمینی، ج ۱، ص ۲۹۲.

و نرم‌افزاری و نیز با استفاده از آخرین پیشرفت‌های فن‌آوری و اطلاعاتی و ماهواره‌ای و به کار انداختن عظیم‌ترین و بی سابقه‌ترین شگردهای جنگ روانی از طریق پخش صدها ساعت اخبار و گزارش رادیویی و تصویری در سراسر جهان علیه این موج نیرومند، شایعه‌سازی و دروغ پراکنی می‌کنند و با مستمسک قرار دادن محورهای زیر، ایران اسلامی را مورد هجمه قرار می‌دهند:

تلاش ایران در زمینه‌ی تربیت و پرورش تروریست؛ حمایت از تروریسم جهانی؛ حمایت از مقاومت حزب‌الله در لبنان و انتفاضه‌ی فلسطین و تسلیح این دو جریان؛ دستیابی ایران به فن‌آوری ساخت سلاح‌های میکربی و شیمیایی؛ ساخت سلاح اتمی به دور از چشم بازرسان سازمان انرژی هسته‌ای؛ نقض حقوق بشر و آزادی‌های فردی و اجتماعی؛ نقض حقوق زنان؛ نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی؛ محرومیت و محکومیت صاحبان فکر؛ اجرای حدود شرعی... .

تمام این عملیات و تبلیغات، برای یک هدف سازماندهی می‌شود و آن مختومه کردن پرونده‌ی حکومت شیعی است. با این وصف، جمهوری اسلامی برای بقای خود چه باید بکند؟ برای نجات و رهایی از اتهامات گوناگون و بهانه‌های مفسده‌جویان و دشمنان جهانی، چه راهکاری پیش‌بینی و طراحی کرده است؟ این‌جا است که بار دیگر، پروژه‌ی تقیّه رخ می‌نماید و عامل حفاظت و بازدارندگی این اصل بی بدیل جلوه می‌کند.

تقیّه، به عنوان یک اصل عقلایی و خردمندانه، راهکار صحیح به کارگیری نیروها و حفظ تشکیلات و حکومت اسلامی را در ابعاد فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به نمایش می‌گذارد. تقیّه، در

بعد حکومتی، ایجاد پوشش مناسب و هوشیارانه برای برنامه و اهداف و رعایت دقیق اصل رازداری و حفظ شرایط و مخفی‌کاری است. حفاظت از تشکیلات و نیروها و رابطه‌ها و نقشه‌ها، موجب بازداشتن دشمن از اجرای نقشه‌های مودیان‌اش می‌گردد. بنا بر این تقیّه به عنوان یک اصل راهبردی، حتی در زمان استقرار حکومت حقّ و توسعه‌ی توانمندی شیعیان در جهان پر از فتنه و آشوب کنونی، موضوعیت خود را حفظ کرده و راهکار برون‌رفت از بحران‌ها و گرداب‌ها تلقی می‌گردد.

نظام اسلامی با نصب العین قرار دادن و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل^۱ و نیز به کارگیری و لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة^۲ به سازماندهی و بسیج نیروها و امکانات و حفظ و حفاظت نیروها و تشکیلات می‌پردازد و با این آرایش، نیروی دشمن را از پیشبرد آنچه در سر می‌پروراند، بازمی‌دارد و نقشه‌های شوم و دسیسه‌های پنهان و آشکار او را با تدبیر تقیّه - که همان حفظ نیرو در مقیاس فرد و جامعه و دولت است - نقش بر آب می‌سازد.

اهداف تقیّه در این مقطع، در سطح کلان عبارت است از:

۱. تربیت و حفاظت نیروهای صابر و مؤمن مجاهد؛
۲. افزایش قدرت ملی مسلمانان؛
۳. حفظ وحدت و یک‌پارچگی نیروهای مؤمن مسلمان در سطح بین الملل.

بنا بر این تقیّه، چه به معنای لغوی و چه در اصطلاح قرآنی و چه به لحاظ انواع و تقسیمات آن، در جهان امروز، در سطح دولت شیعی،

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

کاربرد دارد و موجب تقویت توان ملی مسلمانان و حفظ وحدت و یک‌پارچگی آنان در برابر اجانب می‌گردد و عاملی است برای خنثی سازی تبلیغات عوامل خارجی و ستون پنجم که مانع اتحاد و یک‌پارچگی مسلمانان هستند.

استراتژی نظام علوی

تقیّه، به عنوان عامل حفاظت و بازدارنده، از همه‌ی مشخصات یک استراتژی تمام عیار برخوردار است و می‌توان از آن به «استراتژی بازدارندگی» تعبیر کرد. هر چند مفهوم گسترده و کلی «بازدارندگی» مربوط به علوم استراتژی، و مورد بحث و گفت‌وگو در دانشگاه‌های نظامی است، ولی تقیّه نیز در این حوزه قابلیت تعمیم و گسترش دارد. امروزه، اصطلاح «بازدارندگی»، فقط در خصوص سلاح‌های هسته‌ای به کار می‌رود، ولی اگر به زمینه‌های پیدایش این واژه توجه کنیم، قدمت و اعتبار این اصطلاح، ما را در به کارگیری این تعبیر در بحث تقیّه مدد می‌رساند.

در کتب علوم سیاسی، برای استراتژی، تعاریف متعددی عنوان شده است که شاید جامع‌ترین آنها، تعریف زیر باشد:

استراتژی، در زبان یونانی، به معنای سرداری یا سپهسالاری است. در اصل، اصطلاحی است نظامی به معنای سنجیدن وضع خود و حریف و طرح نقشه برای رو به رو شدن با حریف در مناسب‌ترین وضع. در سیاست، به معنای بسیج همه‌ی امکانات و تغییر دادن شرایط در جهت مناسب برای رسیدن به یک هدف اساسی است. استراتژی، بسیج و جلب همه‌ی نیروهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی برای رسیدن به هدف دراز مدت ملی را

یک استراتژی می‌توان نامید. بنا بر این استراتژی برابر با روش کلی برای رسیدن به هدف ملی است.^۱

درباره‌ی بازدارندگی نیز تعریف‌های متعددی وجود دارد. فرهنگ معین «بازداشتن» را در فارسی به «منع کردن»، «جلوگیری کردن»، «توقیف کردن» و «حبس کردن» معنا می‌کند. همچنین بازدارندگی، به «ناچارسازی» یا «وادارسازی» معنا شده است. مفهوم بازدارندگی، در مطالعات استراتژی، عبارت است از: «واداشتن شخص از کاری، یا منصرف کردن کسی از اقدامی، با ایجاد ترس یا تردید در آن. سرانجام می‌توان گفت، بازدارندگی، تدابیری است که با استفاده از وسایل روانی به جای ابزار فیزیکی از بروز جنگ‌ها جلوگیری می‌کند».^۲

هر چند که واژه‌ی بازدارندگی، در اصطلاح نظامی آن متداول شده است، ولی توجه به معنای آن، که شامل نوعی ژست و گارد گرفتن و وانمود کردن است، استخدام این واژه را برای فهم بهتر مفهوم تقیه توجیه می‌کند.

برای بهانه ندادن به رقیب و دشمن و برای جلوگیری از تلفات و جلوگیری از پیشروی و تحرکات طرف مقابل، توسل به حرکات و شیوه‌هایی کارساز است که دشمن را از فکر تعرض و آسیب منصرف و یا وادار به عقب‌نشینی کند. و این معنا، در مفهوم تقیه اشراب شده است؛ زیرا بازدارندگی از قدیم‌ترین روش‌های معمول در زندگی آدمی است که از آغاز تمدن بشری تاکنون از سوی افراد، گروه‌ها، اقوام، حکومت‌ها به کار گرفته شده و حتی در عالم حیوانات به چشم می‌خورد. نوعی

۱. دانش‌نامه‌ی سیاسی، ص ۲۶.

۲. استراتژی بزرگ: اصول و رویه‌ها، ص ۴۷۶.

بازدارندگی در قوانین کشوری و حتی در تربیت حیوانات و اطفال به کار برده شده است. به بیان دیگر بازدارندگی، همان «النصر بالرب» است؛ یعنی تظاهر به اجرای تصمیمی بیشتر از آنچه مقدور و ممکن است.

بر این اساس، استراتژی بازدارندگی، صبغهی جنگی ندارد، بلکه برای حفظ وضع موجود و جلوگیری از ضرر و آسیب و خطرات احتمالی یا وقوع جنگ است.

مسئله‌ی بازدارندگی، صرفاً دفاع نظامی نیست؛ بلکه برای تأمین امنیت جامعه در مقابل انواع تهدیدات و آمادگی در همه‌ی زمینه‌ها برای دفاع بازدارنده یا پیش‌گیرانه است. بارزترین دلیل آن، آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی انفال است:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ.

این آیه، دستور می‌دهد که تا حد امکان، نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در مفهوم بازدارندگی، چندین مفهوم اساسی و کلیدی وجود دارد که مجموعه‌ی آنها استراتژی بازدارندگی را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم عبارتند از:

الف. عقلانیت: نخستین فرض در بازدارندگی، عقلانیت رفتاری و خردمداری در تصمیمات مهم است.

ب. قدرت ملی: توانایی از جمله شروط لازم برای بازدارندگی مؤثر است. قدرت، به معنای توانایی بر انجام کاری است. کسی قدرت دارد که بر مردم و فعالیت‌ها کنترل داشته باشد به تعبیر دیگر قدرت ملی،

جمع کلّ توانایی‌های بالقوه و بالفعل هر ملّتی است که ناشی از منابع موجود سیاسی و اقتصادی و نظامی و جغرافیایی و اجتماعی و علمی و فن‌آوری آن است. رهبری و اراده‌ی ملی، عوامل متحدکننده‌ی قدرت ملی هستند.^۱

اساس قدرت ملی را قدرت اراده‌ی ملت که به عزّت و ایمان و اسلام و شرف و استقلال ملی تعلق گرفته باشد، تشکیل می‌دهد. ایمان و تقوا و همدردی و خیرخواهی و عفت و پاکدامنی و امانتداری و درستکاری و تعهد مردم است که چنین اراده‌ای را در آنان ایجاد می‌کند. به‌طور خلاصه، عوامل مؤثر در قدرت ملی، عبارتند از عوامل طبیعی؛ عوامل اجتماعی و روانی (خصوصیات و روحیات ملی، وحدت ملی، مقبولیت نظام)؛ عوامل اقتصادی؛ عوامل نظامی؛ روابط بین‌الملل؛ شناخت تهدیدات و خطرات؛ حفظ هوشیاری و آمادگی.

کارکرد تقیّه در سطح ملی و حاکمیت دولت اسلامی به عنوان استراتژی بازدارنده، می‌تواند دولت اسلامی را در بسیج ملّی و حفظ وحدت و انسجام مسلمانان یاری رساند و با پشتیبانی از تشکّل‌های اسلامی که در صف مقدّم مبارزه با استکبار و کفر جهانی قرار دارند، آنان را مدد رساند. از سوی دیگر، در تعامل میان فرّق و مذاهب مختلف اسلامی با بهره‌گیری از اصل حیات‌بخش تقیّه‌ی مداراتی، می‌توان بسیاری از اختلافات را حل یا کمرنگ کرد و نور امید را در دل‌های مردم تاباند و بدین وسیله، تبلیغات تفرقه‌افکنانه و شوم دشمنان اسلام را بی اثر ساخت و مسلمانان را برای نبرد نهایی با کفر و استکبار جهانی،

۱. همان، ص ۵۰۲.

متحد و یک‌پارچه ساخت و آسیب‌ها را به نقاط قوت، و ناامیدی‌ها را به نقاط امید، مبدل کرد.

نظام جمهوری اسلامی ایران برای رعایت ملاحظات جهانی در برخی از مسائل، ناچار از توسّل به تقیّه است. حمایت و حفاظت از نیروهای مؤمن مسلمان و ایجاد انگیزش و آموزش آنان، حاصل بهره‌گیری از تقیّه است.

نظام جمهوری اسلامی ایران، بایستی به استراتژی بازدارندگی، نگاه محوری داشته باشد؛ زیرا این نظام، نقطه‌ی عطفی است در تاریخ مبارزات خونین شیعه که به دلیل ماهیت مکتبی و استقلال آن از نظام‌های متداول و شناخته‌شده‌ی جهان، به تأسیس و ابداع نظام مردم‌سالاری دینی بر اساس آموزه‌های پیشوایان معصوم شیعی پرداخت و قطب‌های قدرت جهان و مدعیان نظم نوین جهانی را به چالش خواند. در این شرایط که به فرموده‌ی امام راحل علیه السلام حفظ نظام از اوجب واجبات است، برای حفظ استقلال و بقای آن و عزّت و شوکت مسلمانان چه باید کرد؟ در زمانی که تمامی دنیا در بلوک‌های قدرت گرد هم آمده‌اند و کشورهای اسلامی همانند اسباب‌بازی کودکان، در دستان ناپاک حاکمان از خدا و ملّت بی خبر، ملعبه واقع شده‌اند، چگونه می‌توان اقتدار مسلمانان را حفظ کرد؟

حفظ و حراست از دستاوردهای نظام جمهوری اسلامی در ابعاد گوناگون فرهنگی و معنوی و سیاسی و اقتصادی و نظامی، در گرو تمهید و به کارگیری اصل بازدارندگی در زمینه‌های گوناگون است و بدون رعایت اصل قرآنی تقیّه، در سطح کلان و ملی، عبور از گردنه‌های فتنه و آتش، به آسانی میسر نخواهد بود. جمهوری اسلامی، ضمن

رعایت اصول حُسنِ هم‌جواری و تنش‌زدایی در سطح منطقه و جهان و به کارگیری و رعایت اصل تقیّه در انحای مختلف آن، موانع را یکی پس از دیگری، پشت سر خواهد گذاشت. نیز بر همه‌ی دست‌اندرکاران اجرایی است که چهره‌ی انسانی اسلام را مخدوش نکنند و مصالح جهان اسلام را بر سلیقه‌های شخصی خود مقدم دارند. تقیّه، این فرصت را به همگان می‌دهد که اختلاف جزئی را کنار بگذاریم و روی به سوی کعبه‌ی وحدت و همدلی گذاریم. *إن شاء الله.*

صفحه سفید

٨. الأشباه والنظائر فی القرآن الکریم، لمقاتل بن سلیمان البلخی (م ١٥٠ق)، تحقیق: عبد الله محمود شحاته، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٤١٤ق.
٩. الأغاني، علی بن الحسین الإصفهانی (ابو الفرج) (م ٣٥٦ ق)، شرح: علی مهنا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٠٧ق، دوم.
١٠. الإمام الصادق علیه السلام و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، قم: دار الکتب الاسلامی، ١٤٢٥ق.
١١. الأموال، القاسم بن سلام الهروی (م ٢٢٤ ق)، تحقیق: محمد خلیل هراس، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤٠٦ ق، اول.
١٢. أوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (م ٤١٣ ق)، تحقیق: إبراهيم الأنصاری، قم: المؤتمر العالمی بمناسبة ذکر ألفیة الشیخ المفید، ١٤١٣ق.
١٣. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی) (م ١١١١ ق)، بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق، دوم.
١٤. بحوث فی الفقه، محمد حسین الاصفهانی (م ١٣٢٠ ق)، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٩ق.
١٥. تاج العروس من جواهر القاموس، السيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي (م ١٢٠٥ ق)، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ١٤١٤ ق، اول.
١٦. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، محمد بن جریر الطبری (م ٣١٠ ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مصر: دار المعارف.

گزیده ی کتابنامه

١. آراء علماء المسلمين فی التقیة و الصحابة و صيانة القرآن الکریم، مرتضی الرضوی، بیروت: الارشاد للطباعة و النشر، ١٤٠٩ق.
٢. أحكام القرآن، أبو بكر أحمد بن علی الرازی الجصاص (ت ٣٧٠ ق)، تحقیق: عبد السلام محمد علی شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٤١٥ق.
٣. الاختصاص، المنسوب إلى محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (م ٤١٣ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤١٤ق، چهارم.
٤. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، محمد بن الحسن الطوسی (م ٤٦٠ ق)، تحقیق: السيد مهدي الرجائي، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ١٤٠٤ ق، اول.
٥. استراتژی بزرگ اصول و رویه ها، جان کالینز، ترجمه: کورش بایندر، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی بین الملل، ١٣٧٣.
٦. استفتائات امام خمینی علیه السلام، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٣٦٨.
٧. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (م ٤١٣ ق)، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ١٤١٣ق، اول.

۱۷. *التبیان فی تفسیر القرآن*، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق)، نجف: مکتبه‌الأمین، ۱۳۸۱ق.
۱۸. *التحریر الوسیلة*، للامام الخمينی علیه السلام، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ق.
۱۹. *تفسیر العیاشی*، محمد بن مسعود السلمی السمرقندی (العیاشی) (م ۳۲۰ ق)، تحقیق: هاشم الرسولی المحلّاتی، تهران: المکتبه العلمیة، ۱۳۸۰ ق، اول.
۲۰. *مفاتیح الغیب* (تفسیر الفخر الرازی)، محمد بن عمر (الفخر الرازی) (م ۶۰۴ ق)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ ق، اول.
۲۱. *تفسیر المراغی*، احمد مصطفی المراغی (م قرن ۱۴ ق)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵.
۲۲. *تفسیر المنار*، لمحمد رشید رضا، بیروت: دار الفکر.
۲۳. *التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام*، تحقیق: مدرسة الإمام المهدي (عج)، قم: مدرسة الإمام المهدي (عج)، ۱۴۰۹ق، اول.
۲۴. *التقیة بین الاعلام*، عادل العلوی، قم: المؤسسة الاسلامیة العامة للتبلیغ، ۱۴۱۵ق.
۲۵. *التقیة فی فقه اهل البيت علیهم السلام*، تقریر بحث آیه الله مسلم الداوری، اعداد: محمد علی صالح المعلم، (بی جا): محمد علی صالح المعلم، ۱۴۱۸ق.
۲۶. *تألیف الشافی*، محمد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: حسین بحر العلوم، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۴ ق، سوم.

۲۷. *تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة*، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق)، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۱ ق، اول.
۲۸. *جامع أحادیث الشيعة*، حسین الطباطبایي البروجردی، تصحیح: اسماعیل المعزی الملایری، قم: اسماعیل المعزی الملایری.
۲۹. *جامع السعادات*، محمد مهدی بن ابی النراقی (ت ۱۲۰۹ق)، تحقیق: محمد کلانتر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۳۰. *حقائق التاویل فی متشابه التنزیل*، للشریف الرضی محمد بن الحسین (م ۴۰۶ ق)، شرح: محمد رضا آل کاشف الغطاء، بیروت: دارالمهاجر، ۱۳۵۵ق.
۳۱. *حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء*، أحمد بن عبد الله الإصبهانی (أبو نعیم) (م ۴۳۰ ق)، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۳۸۷ ق، دوم.
۳۲. *دانشنامه سیاسی*، داریوش آشوری، تهران: انتشارات سهروردی، ۱۳۶۶.
۳۳. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ش، دوم.
۳۴. *رسائل فقهیه*، شیخ مرتضی بن محمد امین الانصاری (م ۱۲۸۱ ق)، اعداد: لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم: مؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئویة الثانية لمیلاد الشیخ، ۱۴۱۵ق.
۳۵. *رسائل المحقق الکرکی*، نور الدین علی بن الحسین بن عبد العالی الکرکی العاملی، المعروف بالمحقق الکرکی و المحقق الثاني (م ۹۴۰ ق)، تحقیق: الشیخ محمد الحسون، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۹ ق.

۳۶. رساله فی التقیة، شیخ مرتضی بن محمد امین الانصاری (م ۱۲۸۱ ق)، اعداد: لجنه تحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم: مؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئوية الثانية لمیلاد الشیخ، ۱۴۱۵ق.
۳۷. السیرة الحلبیة، علی بن برهان الدین الحلبي الشافعی (ق ۱۱ ق)، بیروت: إحياء التراث العربی.
۳۸. شرح نهج البلاغة، عبد الحمید بن محمد المعتزلی (ابن أبی الحديد) (م ۶۵۶ ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۳۸۷ ق، دوم.
۳۹. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، إسماعیل بن حماد الجوهري (م ۳۹۸ ق)، تحقیق: أحمد بن عبد الغفور عطّار، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ ق، چهارم.
۴۰. صحیح البخاری، محمد بن إسماعیل البخاری (م ۲۵۶ ق)، تحقیق: مصطفی ديب البغا، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۱۰ ق، چهارم.
۴۱. صحیفه نور (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)، تهران: مرکز مدارک فرهنگي انقلاب اسلامی ۱۳۶۱ - ۱۳۶۸ ش، اول.
۴۲. عوالی اللآلی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، محمد بن علی الأحسانی (ابن أبی جمهور) (م ۹۴۰ ق)، تحقیق: مجتبی العراقي، قم: مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۳ ق، اول.
۴۳. العدير فی الكتاب و السنّة و الأدب، عبد الحسين بن أحمد الأیمنی (م ۱۳۹۰ ق)، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۳۸۷ ق، سوم.
۴۴. غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد الأمدی التیمی (م ۵۵۰ ق)، تحقیق: میر جلال الدین محدث أرموی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش، سوم.

۴۵. فتح الباری شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق)، تحقیق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بیروت: دار الفکر، ۱۳۷۹ ق، اول.
۴۶. فرائد الاصول فی تمییز المزیف عن القبول (الرسائل)، شیخ مرتضی الأنصاری (م ۱۲۸۱ ق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۴۷. القاموس المحيط، محمد بن یعقوب الفيروز آبادی (م ۸۱۷ ق)، بیروت: دار الفکر.
۴۸. قصص الأنبياء، سعيد بن عبد الله (قطب الدين الراوندي) (م ۵۷۳ ق) تحقیق: غلامرضا عرفانیان، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة التابع لمؤسسه الآستانة الرضویة، ۱۴۰۹ ق، اول.
۴۹. القواعد الفقهية، آية الله ناصر مكارم شيرازي، قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب، ۱۳۸۳.
۵۰. قواعد الفقهية، محمد موسوی بجنوردی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹.
۵۱. القواعد و الفوائد، لمحمد بن مکی العاملي، المعروف بالشهيد الأول (م ۷۸۶ ق)، تحقیق: السيد عبد الهادی الحكيم، قم: مكتبة المفيد.
۵۲. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني الرازي (م ۳۲۹ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفّاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ ق، چهارم.
۵۳. كشف الاستار عن زوائد البزار، نور الدين علی بن ابی بكر الهيثمی (م ۸۰۷ ق)، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۵ ق.

۵۴. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، لأبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی المعروف بالشیخ الصدوق (ت ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفّاری، مؤسسة النشر.
۵۵. لسان‌العرب، محمد بن مکرم المصری الأنصاری (ابن منظور) (م ۷۱۱ ق)، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۰ ق، اول.
۵۶. المبسوط، لشمس‌الدین محمد بن احمد السرخسی (م ۴۸۳ ق)، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ق.
۵۷. المبسوط فی فقه الإمامیة، محمد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: محمد علی الکشفی، تهران: المکتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ ق، سوم.
۵۸. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، الفضل بن الحسن الطبرسی (أمین الإسلام) (م ۵۴۸ ق)، تحقیق: السید هاشم الرسولی المحلّاتی و السید فضل الله الیزدی الطباطبائی، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۰۸ ق، دوم.
۵۹. المحلّی، علی بن أحمد (ابن الحزم)، بیروت: دار الجیل.
۶۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین النوری الطبرسی (م ۱۳۲۰ ق)، قم: مؤسسه آل‌البت، ۱۴۰۷ ق، اول.
۶۱. مستمسک‌العروة الوثقی، للسید محسن الطباطبائی الحکیم (ت ۱۲۹۰ ق)، قم: مکتبه السید المرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۶۲. مصباح‌الفقیه، رضا بن محمد هادی الهمدانی الغروی (ت ۱۳۲۲ ق)، قم: المؤسسة الجعفریة لإحیاء التراث.
۶۳. معادن‌الحکمة فی مکاتیب الأئمة، محمد محسن بن شاه مرتضی الفیض الکاشانی (م ۱۱۱۵ ق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۷ ق.

۶۴. المعنی، لابی محمد عبد الله بن احمد بن قدامة (ت ۶۲۰ ق)، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۳ ق.
۶۵. المكاسب، لشیخ مرتضی بن محمد امین الانصاری (م ۱۲۸۱ ق)، قم: مؤتمر العالمی بمناسبة الذکری الثنویة الثالثة لمیلاد الشیخ الانصاری، ۱۴۱۵ ق.
۶۶. المكاسب المحرمة، لامام روح الله الخمینی (۱۳۶۸)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ۱۳۷۳.
۶۷. مناسک حج، امام خمینی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۴.
۶۸. الموسوعة العربیة المیسرة، باشراف: محمد شفیق غربال، فرانکلین: دار القلم، ۱۹۶۵ م.
۶۹. میزان‌الحکمة، محمد محمدی ری شهری، ترجمه: حمید رضا شیخی، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۷.
۷۰. میزان فی تفسیر القرآن، السید محمد حسین الطباطبائی (م ۱۴۰۲ ق)، قم: إسماعیلیان، ۱۳۹۴ ق، سوم.
۷۱. النقص، لابی الرشید عبدالجلیل القزوینی (م ۵۵۸ ق)، تصحیح: سید جلال‌الدین الحسینی المعروف بمحدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۷۲. النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، مبارک بن مبارک الجزری (ابن الأثیر) (م ۶۰۶ ق)، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی، قم: مؤسسه إسماعیلیان، ۱۳۶۷ ش، چهارم.

۷۳. واقع التقیة عند المذاهب و الفرق الاسلامیة من غیر الشیعة الامامیة، ثامر هاشم العمیدی، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۶ق.
۷۴. وسائل الشیعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملی (م ۱۱۰۴ ق)، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیه السلام، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۹ ق، اول.
۷۵. الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة، موسی جارالله العراقی (م ۱۳۶۹ ق)، قاهره: دار الکتب السلفية، ۱۴۰۳ق.

صفحه سفید